



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

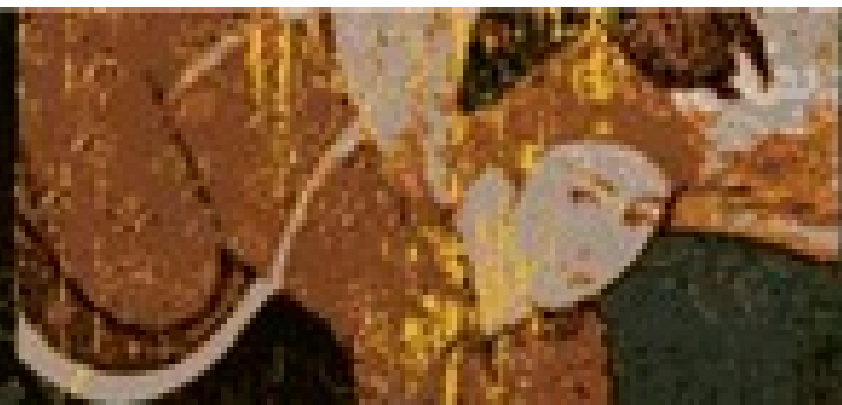
گامی



رسالت  
علیهما الصلوة  
والتسلیمة

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

خداوند  
اندر خیمه  
آدم



مکتب  
معمولا  
خریدند

مکتب  
معمولا  
خریدند

مکتب  
معمولا  
خریدند

مکتب  
معمولا  
خریدند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اندوخته خداوند

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

حروفیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |   |
|----|---|
| ۵  | فهرست   |
| ۸  | اندوخته خداوند                                |
| ۸  | مشخصات کتاب                                   |
| ۸  | اهداء   |
| ۸  | اسلام ناب؛ اسلام ثقلین                        |
| ۱۱ | مهدی الامم و جامع الکلم                       |
| ۱۳ | غیبت و مهدویت در نگرشها و نگارشها             |
| ۱۸ | چهل حدیث                                      |
| ۱۸ | چهل حدیث و چهل حدیث نگاری                     |
| ۲۱ | درباره این چهل حدیث و ترجمه آن                |
| ۲۲ | مولفین مهدوی                                  |
| ۲۳ | اشاره   |
| ۲۳ | نخستین کسی که درباره حضرت مهدی تألیف کرده است |
| ۲۳ | از خاصه                                       |
| ۲۴ | از عامه                                       |
| ۲۴ | گفتارها پیرامون امام مهدی علیه السلام         |
| ۲۴ | گفتارها                                       |
| ۲۴ | حضرت مهدی در باور امامیه                      |
| ۳۰ | مهدی نزد اهل سنت و جماعت                      |
| ۳۴ | حدیث لوح                                      |
| ۳۸ | نص خداوند بر حضرت قائم                        |
| ۳۹ | نص پیامبر بر حضرت قائم                        |
| ۴۱ | نص امام علی بر حضرت قائم                      |

- ۴۱ ..... نص امام حسن بر حضرت قائم
- ۴۲ ..... نص امام حسین بر حضرت قائم
- ۴۳ ..... نص امام سجاد بر حضرت قائم
- ۴۶ ..... نص امام باقر بر حضرت قائم
- ۴۷ ..... نص امام صادق بر حضرت قائم
- ۴۸ ..... نص امام کاظم بر حضرت قائم
- ۴۸ ..... نص امام رضا بر حضرت قائم
- ۵۴ ..... نص امام جواد بر حضرت قائم
- ۵۵ ..... نص امام هادی بر حضرت قائم
- ۵۵ ..... نص امام عسکری بر فرزندش، حضرت قائم
- ۵۷ ..... نص حضرت قائم بر خویشتن و رد آن حضرت بر جعفر بن علی
- ۶۰ ..... نسب حضرت مهدی علیه السلام
- ۶۰ ..... حضرت قائم از فرزندان امیرمؤمنان است
- ۶۰ ..... حضرت قائم از فرزندان سرور زنان جهان است
- ۶۱ ..... حضرت قائم از فرزندان سبطین است
- ۶۳ ..... حضرت قائم نهمین نسل از فرزندان امام حسین است
- ۶۴ ..... هر که حضرت قائم را انکار کند، ائمه پیش از آن حضرت را انکار کرده
- ۶۴ ..... هراس جباران از حضرت قائم
- ۶۵ ..... غیبت
- ۶۵ ..... حضرت قائم دو غیبت دارد
- ۶۵ ..... حضرت قائم را غیبتی طولانی است
- ۷۰ ..... علت غیبت
- ۷۲ ..... سود بردن و بهره مندی مردمان از حضرت قائم در زمان غیبت
- ۷۵ ..... تمسک به دین در زمان غیبت

- ۷۵ ..... عبادت در روزگار غیبت، از عبادت در زمان ظهور افضل است
- ۷۷ ..... پاداش منتظر
- ۷۷ ..... کسانی که حضرت قائم را دیده اند
- ۸۰ ..... شمائل حضرت قائم
- ۸۱ ..... طول عمر حضرت قائم
- ۸۳ ..... ظهور
- ۸۳ ..... علامات ظهور حضرت قائم
- ۸۴ ..... دجال
- ۸۸ ..... زمینه چینی برای حضرت قائم
- ۸۹ ..... قم پیش از ظهور حضرت قائم
- ۹۰ ..... حضرت قائم زمین را از قسط و عدل پر می کند
- ۹۰ ..... حضرت قائم پیشنماز حضرت عیسی بن مریم می شود
- ۹۰ ..... رجعت مؤمنان در ظهور حضرت قائم
- ۹۱ ..... بیعت با حضرت قائم
- ۹۲ ..... حضرت مهدی در نهج البلاغه
- ۹۳ ..... نیایش
- ۹۴ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## اندوخته خداوند

### مشخصات کتاب

سرشناسه: نجفی هادی - ۱۳۴۲ عنوان و نام پدیدآور: اندوخته خداوند (چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان / تالیف هادی نجفی ترجمه و توضیح جويا جهانبخش مشخصات نشر: تهران حروفیه ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ص ۳۷۱ یادداشت: عنوان اصلی الاربعون حدیثا فی من یملأ الارض قسطا و عدلا. یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان موضوع: اربعینات -- قرن ۱۴ موضوع: محمد بن حسن عجم ، امام دوازدهم ۲۵۵ق - . -- احادیث موضوع: مهدویت -- انتظار -- احادیث شناسه افزوده: جهانبخش جويا، ۱۳۵۶ - مترجم رده بندی کنگره: BP۱۴۳/۹/ن۳الف ۴۰۴۱ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۱۴۰۱۴

### اهداء

ای اندوخته خداوند در زمین و ای حجتِ خدا بر بندگانش! ای ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری! این رساله را که سرمایه اندکی من است به تو پیشکش می کنم. «یا ایها العزیزُ مَسْنَا وَ أَهْلُنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِيضَاعِيَهُ مُرْجَاهُ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (ای عزیز! ما و کسان ما را سختی رسیده است؛ و سرمایه ای اندک آورده ایم؛ پیمانمان را تمام و کمال ببیما، و به ما دهش کن؛ همانا خداوند دهش کندگان را پاداش می دهد). به امید آنکه بپذیری مؤلف [صفحه ۷] «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْمَارِضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (سوره انبیاء، ۱۰۵ / و در زبور، از پس ذکر [بِه قولی: تورات]، نوشته ایم که زمین را بندگان شایسته من میراث برند). [صفحه ۱۳]

### اسلام ناب؛ اسلام ثقلین

از بهترین آفریدگان و سیرور پیمبران، حضرت مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، مروی است که فرمود: «إِنَّ الْإِسْلَامَ يَدَأُ غَرِيْبًا وَ سَيَعُوْدُ غَرِيْبًا كَمَا يَدَأُ فَطُوْبَى لِلْغَرِيْبَاءِ» [۱] (یعنی: اسلام غریب آغاز شد و زودا که - بدان سان که آغاز گردید - غریب گردد؛ پس خوشا به حال غریبان!). هم لفظ این حدیث با لختی تفاوت باز هم روایت گردیده [۲] و هم به گونه های مختلف تفسیر و تبیین و توجیه شده است. فی الجمله، حدیث مشهور و پُربرکتی است که اندیشه گران اسلامی و مُشْفِقانِ اَقَالِمِ قَبْلَه، در ادوار مختلف، [صفحه ۱۴] میوه های رنگین و شیرین از شاخسار آن فراستانده اند. شیخ جلیل دیرین، صدوق (۳۸۱ - ۳۱۱ ه. ق.) - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيْزَ -، تقریری دلپسند از معنای مُستفادِ خویش به دست داده و این حدیث را چونان نگینی بر تارکِ انگشتری نهاده، که دریغم می آید در اینجا باز گفته نیاید. شیخ صدوق بیان می کند که حالِ پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - پیش از تَبُوْتِ به حالِ امامِ زمانِ ما - علیه السّلام - در این روزگار، می مانست؛ زیرا در آن روزگار تنها علمای دین و راهبان و شماری اندک از این دست که اَخْبَارِ کِتَابِهَايِ آسمانی و سخنانِ پیامبرانِ پیشین - عَلَيْهِمُ السّلام - به ایشان رسیده بود، از بشارتِ تَبُوْتِ آن حضرت آگاهی داشتند و اسلام در میان آنان غریب بود و اگر کسی از خداوند می خواست که زودتر بشارتش را مُحَقَّقِ گرداند و آن حضرت را مبعوث سازد، جاهلان و گمراهان او را موردِ خنده و استهزاء قرار می دادند و به او می گفتند: این پیامبر که معتقدید پیامبرِ شمشیر است و دعوتش مشرق و مغرب را فرا می گیرد و پادشاهان زمین به فرمانش گردن می نهند کی می آید؟! امروز هم جاهلان به ما می گویند: این مهدی که معتقدید بی گمان ظهور می کند، کی می آید؟! برخی مُنْکِرِ آن حضرت می شوند و برخی به حَقَانِيْتِش



اعتراف می‌کنند. باری، پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - فرموده است: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»، و اسلام در این روزگار (روزگارِ غَيْبِ كُبْرَى) بدانسان که آغاز شده بود، غریب گردیده و دیر نمی‌گذرد که - چنان که با بعثت رسول خدا نیرو گرفت - با ظهور ولی و حجت خداوند نیرومند گردد و - همانطور که دیده منتظران رسول خدا پس از بعثت روشن شد - چشم منتظران و معتقدان آن حضرت روشن شود؛ و خدای متعال وعده ای را که به اولیایش داده است، به انجام خواهد رسانید. [۳]. آنگونه که شریفِ رضی (۴۰۴ - ۳۵۹ ه. ق.) - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ -، در شرح [صفحه ۱۵] حدیثِ غرَبِ اسلام، می‌گوید، پیامبرِ اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - اسلام را در آغازِ کارش به مردی غریب مانده فرموده اند که از یار و دیار دور و نابرخوردارست؛ زیرا اسلام در آغازِ ظهورِ خویش بر این صفت بود تا پایه هایش استوار و یارانش بسیار شد و قامت راست کرد و گردن افراشت. در عبارتِ «سَيَعُودُ غَرِيبًا» هم مُرَادِ آن حضرت، این است که اسلام از حیثِ قَلْتِ شمارِ کسانی که به شرائعش عمل کنند و هنجارهایش را پاس دارند، به همان حالِ نخستین و غُرَبَتِ پیشین باز می‌گردد. [۴]. بطبع در چنین حالی که مدعیانِ مسلمانی بسیار خواهند شد و عاملان و عالمان به شئون و شعائرِ آن اندک، غُرَبَتِ قرینِ غرابت است و اسلام راستین که امامِ غائب - عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ - به آن دعوت می‌کند، در دیده مدعیانِ پُرشمار، غریب و بیگانه خواهد نمود و دعوتی نو خواهد بود؛ این همان معنای باریکی است که در برخی از مآثورات، هم‌نشینِ یادِ اسلامِ غریب شده است. [۵]. آری، بهر این گفت آن نبی مُسْتَجِيبِ رَمَزِ الْإِسْلَامِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبًا [۶]. در چنین حال و هوایی که کسانی چون شیخِ جلیلِ دیرین، صِدُوق - قُدَّسَ سِرُّهُ -، به آغازِ زمانه غُرَبَتِ و استقرارِ روزگارِ عُسْرَتِ گواهی داده اند، زیرکی مؤمنانه و ادبِ انتظارِ اقتضا می‌کند آدمی خود را به خیمه و خرگاهِ آن «غریبان» خوش حالِ نیکوِ خصالِ دررساند، و اگر از آنان نشد، دستِ کم به ایشان مانند گی یابد؛ کسانی که «يَضِلُّخُونِ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ» [۷]. در جامعه کنونی ما، گروهها و رَوْندهای مختلفی، دانسته و نادانسته، کمتر غَرَضُ وَرَزَانِه و بیشتر خیرخواهانه، دینِ وَرزی عاطفی و دینِ گرائیِ احساسی را دامن می‌زنند و در مجالس و محافل و گفتار و نوشتار، پیر و جوان را تشویق و مَدَد می‌کنند [صفحه ۱۶] تا از راهِ عاطفه و احساس و شور و حیرت، آبی به آسیابِ دیانتِ خویش بریزند. این دینِ وَرزیِ عاطفی و احساسی - که بیشتر از آبخورِ مفاهیم و وقایعِ حیرت افکن، چون قِصَصِ و کرامات و منامات، سیراب می‌شود -، در جای خویش حَسِنَاتِ دارد و ضرورتی. لیک متأسفانه به آفاتی چند نیز دچار شده است و می‌شود که سَيِّئَاتِ این آفات را نمی‌توان و نباید دستِ کم گرفت. نخستین آفت، آن است که چون دینِ وَرزیِ عاطفی و احساسی، به اندازه دینِ وَرزیِ معرفتی و استدلالی، میزان و هنجار و حِدِّ و مرز برنمی‌تابد و باسانی مهار نمی‌شود، هر از چندگاهی در ورطه «غُلُو» و «تقصیر» فرومی‌غلطد و آبستنِ فرقه سازی و فرقه بازی و انشعاب می‌گردد. دومین آفت، آن است که چون این نحوه دینداری، بیشتر باز بسته به دریافت و احساسِ خودِ شخص است و به آسانی قابلِ انتقال و توصیف و ترجمه نیست، و از همین رهگذر دفاع از آن و هم‌چنین تبلیغ و ترویج و دعوت به آن نیز، با محدودیت روبروست، باسانی موردِ هجومِ خصومِ واقع می‌شود و زود از پا درمی‌آید. سومین آفت، آن است که شعله دینِ گرائیِ احساسی و دینداریِ عاطفی، همان طور که با یک بارقه و مشاهده زبانه می‌کشد، بسرعت و زودتر از آنچه انتظار می‌رود هم فرو می‌میرد و به سردی می‌گراید. تجربه تاریخی به ما آموخته است کسانی که به خاطر شیفتگی به برخی اشخاص و رَوْندهای مُتَسَبِّبِ به اسلام، در مسلمانی گزومپو شده اند، اگر ذاتِ اسلام و نهادِ دیانت را نشناسند، با کوچکترین لغزش و ترکِ اولای آن اشخاص و رَوْندها، از اسلام و اسلامیت سِرْخورده می‌شوند و حسابِ دین و دینداران را یک کاسه می‌کنند. در حدیثی تَبَّه آفرین از امامِ صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - آمده است که آن حضرت [صفحه ۱۷] فرمود: «مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرِّجَالِ أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجَالُ كَمَا أَدْخَلُوهُ فِيهِ، وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ» [۸] (یعنی: هر که با کسان [این و آن] در این دین درآید، کسان [این و آن] او را همانگونه که بدین دین درآورده اند از آن بیرون می‌برند؛ و هر که با کتاب و سنت در آن درآید، کوهها پیش از آن که او از جا برود، از جا می‌روند). این حدیثِ شریف، آسیب شناسانه، بر گوشه ای از آفاتِ دینداریِ سَطْحِ کسانی

انگشت می نهد که بخاطر این و آن، و نه به هدایت کتاب و سنت، به دین روی می آورند و از همین روی نیز درخت ایمان و عملشان شکوفا و استوار و ریشه دار نمی شود. نکته ای که نباید ناگفته گذاشت، این است که دینداری مُستفاد از «کتاب» و «سنت»، همانگونه که احساسی و عاطفی صرف نیست، استدلالی و بُرهانی محض نیز به شمار نمی رود؛ و اگر صرفاً استدلالی و بُرهانی و متکلمان و فیلسوفانه بود، از بُن به همان جمود و خمود و خشکی و ملالت و بی طراوتی دینداری استدلالی صرف، دچار می آمد. کتاب و سنت، هم کامه های استدلالی و معرفتی و بُرهانی دینداران را برمی آورد، و هم عشق و عاطفه و احساس را گرم می دارد و به تکاپو می افکند. از یک منظر، سبب تعادل اسلام کتاب و سنت، و دوری این گونه دین ورزی از افراط و تفریط و غلو و تقصیر، همین است. فقیهان و عارفان و متکلمان و سالکان و مُتفلسفان نیز، هرچند همه از سرچشمه خورشید مُسلمانی آب برگرفته و جان و دل و خرد خود را به فروغ «چراغ مصطفوی (ص)» روشن داشته اند، تنها جلوه ای از جلوه ها و گوشه ای از گوشه های این حقیقت واجد ابعاد و أضلاع را دیده و ستانده اند. [صفحه ۱۸] درست از همینجا، سخن آن عزیز راهی به دهی می برد، که می فرمود: «نه متکلمیم و نه مُتفلسف و نه متصوفم و نه متکلف؛ بلکه مُقلد قرآن و حدیث و تابع اهل بیت آن سِرور؛ از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و برکرانه، و از ماسوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت، آنچه بدین دو آشنا نباشد، بیگانه». [۹]. باری «گر بگویم این سخن بیحد شود»... [۱۰] درد و دریغ و تألم و تأمیل در آن بود که موجی حیرت افکن و احساس پرور در جامعه ما روان گردیده است؛ اندک اندک ثمرات نامبارک این افراط رخ می نماید، و آسیب پذیری و استعداد انحراف که در این شورانگیزی بی مُحابا هست، دینداری دینداران را به مخاطره می افکند. علی الخُصوص در مباحث مربوط به مهدویت و حجت مُنتظر - عَجَل الله تعالی فی ظهوره -، عوام زدگان و عامی اندیشان گرونی می کنند و در سوک و سُرور و منبر و ... به فضائی دامن می زنند که مدعیان و شیادان و دجال کیشان فراوان در دل خود می پرورد، و از مکتب، مکسب می سازد، و حقیقت قرآنی حدیثی مهدویت را در پس أهواء و أغراض و بانگ و هیاهوی غوغا، محبوب می دارد. یگانه طریق مفید و مُجرب و مُسَلِّم بدر آمدن از این فتنه نقاب زده و اصلاح وضع موجود و احیاء حقیقت دینی مهدویت، همان یگانه راه هر اصلاح و احیاء دینی دیگر، یعنی «بازگشت به کتاب و سنت»، است. شیخ بزرگوار، ابن ابی زینب نُعمانی، تنها سبب حیرانی و ابتلای شماری از اهل روزگار خود را که عاقبت از مذهب حق منحرف شده و به مذاهب اهل باطل گرویده اند، «قلت روایت و علم، و عدم درایت و فهم» قلم می دهد [۱۱] و ایشان را سیه روزانی می خواند که «در طلب علم نکوشیدند و خود را در فراستدن و روایت آن از معادین صافی اش به زحمت نیفکندند؛ چه اگر هم روایت می کردند و به درایت نمی پرداختند، با روایت نکردنشان یکسان بود!». [۱۲]. [صفحه ۱۹] این بلیه، بلیه خاص روزگار ابن ابی زینب - یعنی: سده چهارم هجری و دمدمه های غیبی گبری - نیست؛ بلیه هر روزگاری است که در آن، شیعه از آموختنیهای راستین در دانش دین بازماند و به پیرامون و پیرایه های پیرامونی مُشتغل و سرگرم شود. پاورقی [۱] نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱، و: پهلوان، ۱: ۳۸۳ (و نگر: کمره ای، ۱: ۳۰۷)؛ و: الغیبه ی نُعمانی، ط. فارس حسیون کریم، ص ۳۳۷؛ و: التّوادر، الزّاوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲؛ و: أحادیث و قصصِ مثنوی ی بدیع الزّمان فروزانفر، به کوشش حسین داودی، ص ۴۴۶ و ۴۴۷. [۲] نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱، و: پهلوان، ۱: ۳۸۳ (و نگر: کمره ای، ۱: ۳۰۷)؛ و: الغیبه ی نُعمانی، ط. فارس حسیون کریم، ص ۳۳۷؛ و: التّوادر، الزّاوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲؛ و: أحادیث و قصصِ مثنوی ی بدیع الزّمان فروزانفر، به کوشش حسین داودی، ص ۴۴۶ و ۴۴۷. [۳] نقل به مضمون و تلخیص از: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ و: پهلوان، ۱: ۳۸۲ و ۳۸۳؛ و: کمره ای، ۱: ۳۰۷ و ۳۰۸. [۴] نقل به مضمون و تلخیص و تصرّف از: المّجازات التّبویة، ط. دارالحدیث، ص ۴۶ و ۴۷. [۵] نگر: الغیبه ی نُعمانی، ط. فارس حسیون کریم، صص ۳۳۸ - ۳۳۶. [۶] مثنوی، ط. استعلامی، دفتر ۵، بیت ۹۲۶. [۷] یعنی: آنگاه که مردمان تباہ گردند، اینان صلاح ورزند؛ التّوادر، الزّاوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲. از برای تتیم آگاهی افزودنی است: مرحوم سیده‌الذّین شهرستانی - رضوان الله علیه

- مراد از غریب بودنِ اسلام را آن دانسته است که خردها را حیران و در شگفت می سازد. یعنی همانطور که اسلام در آغاز به خاطر غرابتش موجب حیرتِ عقول شد، شکوه ریشه دارش را به طرزی حیرت انگیز و محیرالعقول باز خواهد یافت. تفصیل را، نگر: طبع جدیدِ مُتَخَبِّ الْأَثَرِ (سه جلدی) ۳: ۳۸ (هامش). گفتنی است که صاحبِ کشف الخفاء و مُزِیل الإلباس درباره حدیثِ «بدأ الإسلام غریبا و سيعود کما بدأ غریبا فطوبی للغرباء»، گفتاوردی آورده است و از آن جمله: «فهو مشهور أو متواتر» (کشف الخفاء، العجلونی، ۱: ۲۸۲). [۸] الغیبه ی نُعمانی، ط. فارس حَسُون کریم، ص ۲۹؛ و: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۲: ۱۰۵. [۹] ده رساله، فیض کاشانی (ره)، تحقیقِ رسولِ جعفریان، ص ۱۹۶. [۱۰] نیمِ بیتی است از مثنوی. [۱۱] نگر: الغیبه ی نُعمانی، ط. فارس حَسُون کریم، ص ۲۹. [۱۲] نگر: همان، همان ص.

## مهدی الامم و جامع الکلم

اندیشه نجات بخشی و اشارت به موعودی که در آخر الزمان خواهد آمد و نظامی مُنطَبِق بر قانونهای الهی و آسمانی پدید خواهد آورد، به طور کلی در ادیان الهی - و حتی به نوعی دیگر، در مکاتب و مَسَلکهای غیر الهی هم - وجود دارد. امّا این که ویژگیهای این موعود چیست و چگونه ظهور خواهد کرد، در همه ادیان الهی یکسان نیست. آنچه در این اندیشه مشترک و همسان است، این است که موعودِ آخر الزمان و مُنْجیِ انسان از خاندانِ نُبُوت است و به دانش و پرهیز گاری و دیگر خوبیهای پسندیده آراسته و از کژیها و کاستیها مُبَرَّاست. [۱]. در هر روزگار، و در میان هر قوم و اُمّت، و در هر سرزمین که پیامبران الهی - علیه السّلام - و حکیمان دین و رز و گستراننده تعالیم دینی از «موعودِ آخر الزمان» سخن گفته اند، به تعبیر و اصطلاح و نام آشنای همان قوم و سرزمین و روزگار، و در حقیقت، از یک موعود، سخن رانده اند، و او مهدی مُنْتَظَر - صِلَوَاتُ اللَّهِ و سَلَامُهُ علیه - است. [۲]. از بشارتها و اشارتهای ادیان و پیام آورانِ پیشین گذشته، در حوزه اسلام و مهدویت روشن و نابِ اسلامی نیز، باور به امام مهدی - علیه الصّلاة و السّلام - در سرتاسر آفاق زمانی و مکانی اسلام و در نگرشها و نگارشها و مسجد و مدرسه و خانقاه مَطْرَح و مَطْمَحِ نَظَر بوده و چه در میان مفسّران و محدّثان و چه فقیهان و [صفحه ۲۰] متکلمان، از مذاهب گوناگون، شناخته و آشنا به شمار می آمده است و می آید. [۳]. به گفته یکی از دیده ورانِ این روزگار، هر چند شیعه به مهدی مُنْتَظَر - علیه السّلام - اختصاص دارد، باور به مهدویت و هنجارِ انتظارِ مُخْتَصَّ شیعه نیست. [۴]. تشیع و تسنن در باور به مهدی موعود - علیه الصّلاة و السّلام - به عنوانِ مُصْلِحِ فَاطِمی تبارِ آخر الزمان که در احادیثِ نبوی به ظهور و فعالیتهای مُضِلِحانه وی بشارت داده شده، همسان و همداستان اند و عالمانِ اهلِ تسنن نیز از تواترِ احادیثِ مهدویت و قطعیتِ این موضوع سخن گفته اند. [۵] تفاوت اینجاست که بعضی از ایشان (برخلاف بعضی دیگر)، در تعیینِ شخصِ این مُصْلِحِ فَاطِمی تبار، دچار اشتباه و یا ابهام شده اند. نمونه را، بعضی گفته اند که مهدی موعود - علیه السّلام - هنوز متولّد نشده است و البتّه بر مُدّعی خود دلیلی ارائه نکرده اند. [۶] این نه فقط مخالف عقیده و أدله و اسنادِ شیعه است، که با بسیاری از اسنادِ مهمّ خودِ اهلِ تسنن نیز نمی سازد. [۷]. به هر روی، شیعه امامیه، به عنوانِ طائفه مختص به آن حضرت، روشن ترین آگاهیها را درباره مهدی موعود - علیه الصّلاة و السّلام - فرا روی می نهد. یکی از عللِ تردیدناپذیر روشن تر بودنِ آگاهیها و نشانیهای شیعه در این باب، نسبت به عمومِ اهلِ تسنن، مقوله نهی از نقل و کتابتِ حدیث است که مدتها جامعه سنی را از این رُکنِ عظیمِ معرفتِ اسلامی محروم داشت. [۸]. علّتِ دیگر نیز، آن است که شیعه از صافی ترین آبشخور و با بهترین واسطه - یعنی: مواردِ علم و معرفت که نزدِ اهلِ بیتِ پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود و هست - از معارفِ نبوی بهره مند شده است و سالهای متمادی از «بابِ مدینه علم»، امیر مؤمنان علی - علیه السّلام -، و اوصیای پس از آن حضرت، حدیث شنیده و دانش آموخته است. [۹]. [صفحه ۲۱] در درازنای تاریخ، هر چه طوائفِ دین و رز از معارفِ وحیانی و انبیائی و اوصیائی دورتر افتادند و بیشتر در ورطه تحریف و انحراف فروغلطیدند، از شناختِ «مهدی امیم و جامع کلام» - علیه الصّلاة و السّلام - محروم تر و محجوب تر

گردیدند و زمینه‌ای فراخ از برای پیدائی مُدعیان و سوءاستفاده‌کنندگان پدید آوردند. مُدعیان مَهْدویت در جهانِ اهلِ تسنن، از اِبهامهای عقیدتی عامه بهره بُردند و هر از چندگاهی در گوشه‌ای از جهانِ اسلام دست به تحرکاتِ سیاسی و نظامی زدند. در گزارشهای مسیحیان - بویژه به سببِ تحریفهایی که در متون صورت گرفته - اِبهام بیشتر و بیشتر می‌شود و بطّبعِ زمینه سوءاستفاده نیز فراخ می‌گردد. [۱۰]. از مَنظَرِ فرهنگِ اسلامی، این سردرگمی‌های موردی در عرصه سیاست و اجتماع و فرهنگ، در برِ سردرگمی و راه‌ناشناسی شامل تر و کلان‌تری که نَفْسِ «ناشناختنِ امام» باشد، بس خُرد است؛ زیرا «شناختِ امام» است که به مَنش و کُنشِ دینِ ورز معنا می‌بخشد. حدیثِ نبوی مشهور «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» [۱۱] - که آموزه‌ای مُتواتر و مقبول نزد فِرَقِ مختلفِ اسلامی را إِفادت می‌کند [۱۲] -، سخنی دلپذیرست از برای دل‌های سخن‌پذیر، و هُشیارگر همه کسانی که می‌خواهند از نِعْمَتِ عَظِيمِ وَ مَنّتِ جَسِيمِ مُسَلِمَانِ زیستن و مُسَلِمَانِ مُردن و بارِ دیگر مُسَلِمَانِ برانگیخته شدن برخوردار گردند. در کتابِ شریفِ کافی آمده است - و حدیثِ شناسان آن را «صَحِيح» قَلَمِ داده اند [۱۳] - که امامِ صادق - علیه السّلام - فرمود: «اعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ: تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ» [۱۴] (یعنی: امامِ خود را بشناس، که چون او را شناختی، تو را زیان نرسد که این امر «یعنی: ظهورِ دولتِ حق» پیش افتد یا دیر). چنان‌که در این تعالیم نیز ایضاح گردیده است، زیانکارِ راستین اوست که امامش [صفحه ۲۲] را نشناسد، نه آنکه ظهورِ دولتِ حق را در نیافته. بدرستی نیز شناختنِ امامِ راستین است که آدمی را از خطرِ اِنکَارِ پیشوایِ حق و پیوستن به پیشوایانِ باطل می‌رهاند. در حدیثِ نامه‌ها از امامِ صادق روایت شده است که فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ ادَّعَى إِمَامِيَّةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيْبًا» [۱۵] (یعنی: سه کس اند که خداوند در روز رستاخیز با ایشان سخن نمی‌گوید و پاکشان نمی‌دارد و ایشان را عذابی دردناک است: کسی که ادّعیایِ امامتی از جانبِ خداوند کند که از آن او نباشد، و کسی که امامی را که از جانبِ خداوند منصوب باشد آگاهانه اِنکار کند، و کسی که معتقد باشد این دو را در اسلام نَصیبی هست). یکی از اسلام‌شناسان بزرگ این روزگار، پس از آن که در بابِ اشتراکِ اُدیان در باور به مُنْجیِ آخِرِ الزَّمَانِ سخن می‌راند، و از آموزه‌های آئینهای دیر و دور، تا آئینِ زردشتی، آئینهای هندوان، آئینِ بودا، یهودیت و مسیحیت در این باب یاد می‌کند، می‌نویسد: «به همین دلیل حضور در فرهنگهای گوناگون، و در عقاید و کتابهای اُمّتها و ملّتهاست، که در یکی از زیارت‌های حضرتِ حُجَّجِ بْنِ الْحَسَنِ (ع) چنین آمده است: السَّلَامُ عَلَي مَهْدِي الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ. سلام بر مهدی، که اُمّتها از او سخن گفته اند، همو که همه اقوام و افکار را متحد می‌کند، و زیر یک پرچم گرد می‌آورد». [۱۶]. پاورقی [۱] سنج: نجات بخشی در اُدیان، راشد مُحْصَل، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ و پانزده و شانزده. [۲] نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۵۳ و صص ۱۰۱ - ۹۰. [۳] سنج: خورشیدِ مغرب، ص ۹۰. [۴] نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۹۱. این سخن که ما آن را به لفظِ خود بازنوشتیم، سزاوارِ اندیشه و تدبّر است. درباره عدم اختصاصِ این باور و هنجار، هم‌چنین نگر: نجات بخشی در اُدیان، ص ۲۴۶ - ۲۴۳. [۵] نگر: خورشیدِ مغرب، صص ۸۷ - ۶۰. [۶] نگر: اتفاق در مهدی موعود علیه السّلام، قُرْشِي، ص ۲۹ و ۳۰. [۷] نگر: اتفاق در مهدی موعود علیه السّلام، صص ۹۴ - ۲۹. [۸] سنج: گُفْتَمَانِ مَهْدَوِيْت: سخنرانیهای گُفْتَمَانِ أَوَّلِ وَ دَوْمِ، ص ۸۶ - ۸۳؛ و: گُفْتَمَانِ مَهْدَوِيْت: سخنرانیهای گُفْتَمَانِ سَوْمِ، ص ۲۳. (همینجا شایسته است خاطر نشان کنم که متأسفانه برخی از معاصران واژه «گُفْتَمَان» را بنا درست و بدونِ توجّه به «وَضْعِ نَخَسْتِيْنِ» آن به کار می‌برند؛ از جمله در تعبیری چون: گُفْتَمَانِ أَوَّلِ، گُفْتَمَانِ دَوْمِ، و...). درباره تاریخِ تدوینِ حدیث، نگر: تدوینِ السِّيَرَةِ الشَّرِيفَةِ، السِّيْدِ مُحَمَّدِ رِضَا الْحُسَيْنِيِّ الْجَلَالِيِّ. [۹] سنج: گُفْتَمَانِ مَهْدَوِيْت: سخنرانیهای گُفْتَمَانِ أَوَّلِ وَ دَوْمِ، ص ۹۴ و ۹۵. [۱۰] در این باره، نگر: گُفْتَمَانِ مَهْدَوِيْت: سخنرانیهای گُفْتَمَانِ أَوَّلِ وَ دَوْمِ، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۶۰؛ و: گُفْتَمَانِ مَهْدَوِيْت: سخنرانیهای گُفْتَمَانِ سَوْمِ، ص ۲۲. [۱۱] درباره این حدیث، نگر: اللّوَامِعِ الْإِلَهِيَّة، ط. دفترِ تَبْلِيغَاتِ إِسْلَامِي حَوْزَةِ عِلْمِيَةِ قَم، ص ۵۶۸؛ و: در انتظارِ ققنوس، ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳؛ و: نظرات فی تراثِ الشَّيْخِ الْمَفِيدِ، صص ۱۵۳ - ۱۴۸؛ و: شناختِ امام، راهِ رهائی از مرگِ جاهلی، چ ۱ (ویراستِ دوم)، صص ۴۴ - ۲۵ و صص ۷۸

۷۳ - و ۹۱ - ۸۷؛ گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان سوم، صص ۵۶ - ۵۳؛ و: أنیس الموحّدین، تصحیح و تدوین نشر پیام مهدی (عج)، صص ۱۴۱ - ۱۴۰. [۱۲] یکی از اشتباهات «مارتین مکدرموت» نصرانی در کتاب اندیشه های کلامی شیخ مفید، آن است که این حدیث را «روایتی از امامیه» (ص ۱۷۲) شمرده و از مقبولیت آن نزد عموم فریق مسلمان خبر نداشته است؛ مقبولیتی که در بعضی مأخذ مذکور در پینوشت پیشین بتفصیل مورد بحث قرار گرفته. [۱۳] نگر: مرآة العقول، ۴: ۱۸۶؛ و: گزیده کافی ی بهبودی، ۹۴: ۱. [۱۴] افزون بر دو مأخذ پیشگفته، نگر: أصول کافی، ترجمه و شرح شادروان استاد سیدجواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ۲: ۱۹۷؛ نیز آمده است در: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۳۵۰. در متن اصول کافی ی طبع شادروان مصطفوی و در الغیبه ی نعمانی (ط. فارس حسون کریم)، - چنان که ما نیز آوردیم - «عرفته» است، ولی در مرآة العقول و گزیده کافی «عرفت» آمده. [۱۵] اصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم استاد سیدجواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ۲: ۲۰۰؛ و: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۱۲، ح ۳ (با تفاوت جزئی). از برای شرح این حدیث، نگر: مرآة العقول، ۴: ۱۹۳ و ۱۹۴. نیز نگر: اصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم استاد مصطفوی، ۲: ۲۰۳، ح ۱۲؛ و: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، ح ۲؛ و: مرآة العقول، ۴: ۲۱۳. این حدیث را از صحاح کافی قلم داده اند. نگر: گزیده کافی، بهبودی، ۱: ۹۵. [۱۶] خورشید مغرب، ص ۵۸.

### غیبت و مهدویت در نگرشها و نکارشها

آن اندازه در احادیث نبی اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و روایات ائمه اهل البيت [صفحه ۲۳] - عليهم السلام - درباره حضرت مهدی - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي فَرَجِهِ الشَّرِيف - سخن رفته است که هیچ جای شک و تردیدی در حق مهدی - عَلَيْهِ السَّلَام - و مهدویت اسلامی نمی ماند. در یک شمارش، چهارصد حدیث نبوی از طُرُقِ اهلِ تَسَنُّن و بیش از شش هزار روایت از مجموع طُرُقِ شیعه و سنی درباره حضرت مهدی - عَلَيْهِ السَّلَام - احصا گردیده که رقمی غیرعادی است و در بسیاری از دیگر مسائل اسلامی معروف و قریب به بداهت چنین رقمی دیده نمی شود. [۱]. چنان که شیخ بزرگوار، مفید - أَعْلَى اللَّهُ مَقَامَهُ الشَّرِيف -، خاطر نشان فرموده است، روایات گواه بر وجود امام غائب - عَلَيْهِ السَّلَام - چندان مستحکم است که اگر کسی مُنْكَر آنها شود باید همه روایات مربوط به شریعت اسلامی را انکار کند. [۲]. بدینسان و به سبب همداستانی مسلمانان بر ظهور و خروج آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَام - است که این امر را از ضروریات دین مبین اسلام قلم داده اند؛ چنان که از شیخ بهاء الدین عاملی - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ العَزِيزِ -، مشهور به شیخ بهائی (در گذشته به سال ۱۰۳۰ ه. ق.)، پرسش شده که آیا خروج مهدی مُنْتَظَر به طور مُطْلَق از ضروریات به شمار می رود و انکارش موجب ارتداد است؟ شیخ - قَدَسَ سِرُّهُ - نیز پاسخ داده که این امر از ضروریات و انکار آن کفر است. [۳]. شماری از عالمان اهلِ تَسَنُّن نیز تصریح کرده اند احادیث مهدویت در قالب روایات متعدّد از صحابه و تابعان و پسینانشان نقل گردیده و بر سر هم موجب «عِلْمِ قَطْعِي» است، بدانسان که ایمان به ظهور مهدی - عَلَيْهِ السَّلَام - را واجب و از اجزاء عقائد رسمی اهل سنت و جماعت ساخته است. [۴]. در پاره ای از منابع اهلِ تَسَنُّن از حضرت رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت گردیده است که فرمودند: «مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ» (یعنی: هر کس خروج مهدی را انکار کند کافر شده)؛ و به لفظ دیگر: «مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ» [صفحه ۲۴] (یعنی: هر کس مهدی را دروغ شمرد کافر شده). [۵]. شواهد تاریخی متعدّد و گزارشهایی که از برخی گفتارهای صدر اسلام بازمانده است، نشان می دهد که مقوله مهدویت تا چه اندازه نزد صحابه و تابعان مُسَلَّم و تردیدناپذیر بوده. [۶]. بطّبع، با رواج کتابت حدیث میان اهلِ تَسَنُّن، این معنا و احادیث مربوط به آن در جوامع و کتابهای حدیثی نیز ثبت و ضبط گردید. نمونه را، یکی از حدیث نامه های اهلِ تَسَنُّن که حدیث مهدی - عَلَيْهِ السَّلَام - و مهدویت در آن هست [۷]، حدیث نامه بخاری است و مؤلّف این حدیث نامه، یعنی محمّد بن اسماعیل بخاری، معاصر امام جواد و امام هادی و امام



عسکری - علیهم السّلام -، بوده و در زمانی حدیث نامه خود را نوشته که هنوز امام مهدی - علیه السّلام - ولادت نیافته بود. [۸].

رواج احادیث و اندیشه مهدویت در میان شیعه هم که شاید حاجت به یادآوری نداشته باشد. میزان طرح و بحث دائمی این اندیشه و احادیث، از جمیع کُتبی که به حدیث و تاریخ و فِرَق شیعه پرداخته اند، هویداست. قابل توجه است که این میزان نشر و رواج اخبار مهدوی، در حالی است که ائمه اهل البیت - علیهم السّلام - به خاطر پاره ای تنگناهای سیاسی و اجتماعی با احتیاط و تحفظ لازم به طرح موضوع مهدویت می پرداختند و بناچار می بایست حرکتی انجام نگیرد که زمینه تعرض حکومتی یا هرگونه سوء قصد به این جانشین شایسته امام یازدهم - علیه السّلام - فراهم آید. [۹]. پس از وفات هریک از ائمه اهل بیت - علیهم السّلام -، اشتباه و سوءاستفاده از احادیث و مفاهیم مهدویت، شماری از شیعیان را به سوی پنداری نادرست و یا مُیدعیانی دروغین می کشاند و انشعاب و افتراقی کوچک یا بزرگ در بدنه جامعه [صفحه ۲۵] شیعی پدید می آورد. این امر خود بر خطورت موضوع مهدویت می افزود و طبیعی بود که ائمه - علیهم السّلام - و یاران دانا و دانشوران در راه تبیین هرچه بیشتر شخصیت حضرت مهدی - علیه السّلام - بیشتر بکوشند و بدین سان بیش از پیش و با حساسیت فراوان از مهدویت‌های دروغین و ادّعائی و پندارهای باطل پرده بگیرند. [۱۰]. وقوع ناگزیر غیبت، اگر با تمهیدات و زمینه چینی فرهنگی و شناختی کافی همراه نمی بود، می توانست جامعه شیعی خوگر به «حضور» را، بکلی متزلزل و نابود کنند. غیبت صغری در درازنای تقریباً هفتاد ساله اش، اُمت را از تجربه پیوند مستمر و نیمه مستقیم با امام دوازدهم - علیه السّلام - برخوردار ساخت و وجود عینی او را برای نسل‌هایی از اُمت ملموس گردانید و خبر حضور وی را به نحوی تردیدناپذیر مُسجّل کرد؛ وجودی بیرون از ساحت منقولات و مآثورات و حضوری مؤثر و راهگشا که امکان پرسش و پاسخ و داد و ستد با آن حضرت را ممکن می ساخت. [۱۱]. اُهمیت تبیین پُرسمان غیبت و تثبیت عقیده به امام دوازدهم - علیه السّلام -، باعث آمد که یکی از ارکان اصلی فعالیت نائبان چهارگانه روزگار غیبت صغری، رفع شک و تردید و پاسخ گفتن به پُرسشها و ابهامها در باب آن حضرت باشد. در همین راستا خود امام - علیه السّلام - نیز گاه إرشادات و بیاناتی فرموده اند؛ چنان که در میان توقیعاتی که هم اکنون از آن حضرت در دست هست برخی در پیوند با همین موضوع است. [۱۲]. گزارشهای مورخان و متکلمان و ملل و نحل نگاران نشان می دهد اکثر قریب به اتفاق انشعابات که پس از درگذشت امام عسکری - علیه السّلام - در میان شیعیان پدید آمد، بزودی نابود و ناپدید شد و تنها مذهب شیعی که توانست حضور خود را در مرکز خلافت مسلمانان حفظ کند و با اکثریت قاطع به حیات دینی و فرهنگی اش [صفحه ۲۶] ادامه دهد، همین تشیع دوازده امامی کنونی بود که به پیشوائی فرزند امام عسکری - علیه السّلام -، یعنی: حضرت حجّه بن الحسن - علیهما السّلام -، قائل بوده و هست. این نشانگر آن است که اقدامات صورت گرفته و مُقدماتی که از پیش برای چنین تحوّل عظیمی ترتیب داده شده بود، کامیاب بوده و از گرفتاری اکثریت شیعه در وادی تفرقه و انشعابهای مُخرّب جلوگیری کرده است. [۱۳] با اینهمه، پی گرفتن این راه و تحکیم و تبیین عقائد شیعه در این باب همچنان خطیر و ضرور بود. عالمان شیعه از همان آغاز روزگار غیبت به تبیین مکتوب این حقیقت دینی اهتمام کردند و کوشیدند در نوشتارهای خویش شبهه ها و حیرت های زاده در پیرامون غیبت را پاسخ بگویند و بزایند. در این راستا، در سده های نخستین غالباً از سه «أسلوب نگارشی نگارشی»ی ویژه بهره بُردند: ۱. أسلوب محدّثانه متکی بر اخبار و آثار: در این شیوه نُصوص و مرویات وارد شده در باب غیبت و باور به آن، گردآوری می شد و تواتر این معنا - به نحوی که هیچ انکاری را بر نتابد و طُرُق روایی آن از شیعه و سنی فرادید آید - خاطر نشان می گردید. شیوخ بزرگوار، کلینی و نعمانی و صدوق، «غیبت نامه»های خود را در همین قالب به قلم آوردند. عالمان سنی هم بدین روش کتابها و رساله هائی درباره مهدویت نگاشتند. ۲. أسلوب متکلمان متکی بر اندیشه و استدلال: در این شیوه با أدله عقلی و استدلال درباره زوای غیبت و عدم مُنافات آن با اصول پذیرفته و فروع ثابت دینی گفتگو می شود و شبهات و تشکیکات را از این طریق پاسخ می گویند. صدها متکلم بزرگ شیعه، کسانی چون ابن قبه رازی و ابوسهل نوبختی و شیخ [صفحه ۲۷] مفید و سید مرتضی و دیگران و... از این منظر درباره غیبت امام زمان - علیه السّلام -

قلم‌فرسائی کرده اند. ۳. أسلوب جمع بین حدیث و کلام: در این شیوه بین دو روش پیش گفته جمع می کنند؛ هم أدله و مناقشات عقلی را یاد می کنند و هم آثار و اخبار را. شیخ علی بن بابویه قمی، پدر صدوق، در کتاب الإمامة و النبوة من الحیره، و شیخ طوسی در العیبه، در این مسلک شلوک نموده اند. البته باید دانست شلوک در هریک از دو مسلک پیشگفته نیز به معنای بیگانگی و بی بهرگی از مسلک دیگر نبوده و نیست. نظر، به صبغه غالب نگرش و نگارش است؛ ورنه، هم محدثان در نگارشهای خویش استدلالات متکلمان آورده اند، و هم متکلمان به احادیث و اخبار استناد کرده اند. [۱۴]. احادیث مهدویت که در حدیثنامه های شیعی و سنی نقل گردیده است - مانند احادیث بسیاری از دیگر مباحث اسلامی - (به اعتبار متن و سبند) شامل انواع مختلف حدیث می شود. در میان آنها هم حدیث صحیح متفق علیه هست، و هم حسن و هم ضعیف. [۱۵]. پس جزئیات همه این احادیث به یک اندازه قابل استناد نیست. به عنوان مثال، در پاره ای از جزئیات احوال پس از ظهور، ای بسا احادیث مختلف باشند و لزوماً نتوان در باب برخی از کیفیات با قطع و یقین نظر داد. ولی کلیات بحث مهدویت و عیبت و ظهور، مسلم و تردیدناپذیر است. این کلیات از احادیث صحیح قطعی، و نیز «قدر مشترک احادیث» که مورد تواتر معنوی است [۱۶]، مستفاد می گردد. در بسیاری از دیگر معانی دینی نیز - خواه اعتقادی و خواه عملی - بدین حال [صفحه ۲۸] بازمی خوریم که اصل معنا مورد قطع و یقین و اتفاق آراء است ولی در باب جزئیات آن آراء و وجوه مختلفی مطرح شده و باب داوری و اجتهاد مفتوح مانده. نمونه را، «معاد» از شالوده های عقیدتی اسلامی است و مراتب و لوازم آن - مانند «حساب» و «میزان» و «صراط» و «بهشت» و «دوزخ» - همه قطعی و مستدل به آیات و احادیث متواتر می باشد؛ لیک در تفصیل کیفیات و جزئیات آن اختلاف هست و بعض جزئیاتی هم که در پاره ای از روایات آمده است، از حیث وضوح و ثبوت و قاطعیت چون کلیات پیشگفته نیست. از این رو، انسان مسلمان با قطع و یقین به مواردی چون کلیات پیشگفته ایمان می آورد و آنها را از ضروریات قلمداد می کند، لیک در پاره ای جزئیات و کیفیات باب اختلاف و آحاداً مناقشه را مفتوح می داند و این اختلاف نیز، به خودی خود، لطمه ای به ایمان مسلمان نمی زند. [۱۷]. در مسأله مهدی منتظر - علیه الصلاه و السلام - نیز چنین است. کلیت و اصل آن مورد اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان است و حتی کثیری از جزئیات آن مورد اتفاق مذهب شیعه امامی - اعلی الله کلمته العالیه - است؛ لیک در پاره ای از کیفیات مربوط به خصوصیات ظهور و حکومت و مدت بقاء، جای اختلاف هست که چاره آن دقت نقادانه تر در متن و سبند اخبار و احادیث مربوط به این جزئیات است و ای بسا مکشوف شدن برخی از آنها نیز به پس از ظهور امام - عجل الله تعالی فی ظهوره الشریف - موکول شود. پیداست که مکتوم یا مورد اختلاف ماندن این جزئیات، به اصل موضوع و نفس عقیده و ایمان مسلمان گزند نمی رساند. [۱۸]. علائمی از برای ظهور امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در روایات متعدد یاد شده. روایتهای برخی از علائم از حیث سبند قوی تر و بطبع قابل اعتمادترند و روایتهای برخی از علائم بدان قوت نیستند، و از این روی، همچند دسته نخست نمی توان بر آنها تکیه کرد. [۱۹]. [صفحه ۲۹] نکته مهمی که باید به یاد داشت، این است که پاره ای از اخبار مربوط به رخدادهای عظیم آینده بشر، خالی از نکات و مضامینی شگفت انگیز نیست. برخی ظاهربینان که میان «عقل» و «عادت» خلط می کنند، به محض برخورد به آنچه «عادی» نباشد، آن را غیر معقول و خردناپذیر می شمردند و نام این سهل انگاری و بی دقتی خود را نیز «نقد عقلی»ی اخبار می گذارند. این در حالی است که آنچه ایشان مخالف عقل خوانده اند، معمولاً نه با «مسلمات عقلیه» ناسازگارست و نه به «محلالات عقلیه» می انجامد، بلکه تنها با عرف و عادت اختلاف دارد؛ عقل این امور را در بقعه «امکان» می نهد و مادام که بر امتناع وقوعشان «برهان» ایامه نشود، از ممکن بودن آنها شانه تهی نمی کند. اگر هم صحت صدور خبر از «مخبر صادق» ثابت گردد، چون صدق قول «مخبر صادق» را عقل - در علم کلام، با أدله عقلی - تأیید کرده است، به وقوع این ممکنات یقین می کند. پس اگر غرائب مذکور در پیشگوئیها، با «مسلمات عقلی» منافات نداشته باشد و به «محال عقلی» نینجامد، همچنان در بقعه «امکان» است، و اگر معلوم گردد که آن پیشگوئی از «مخبر صادق» است، عقل نیز بالتبع بر آن صحه می گذارد. [۲۰]. «ایمان به غیب» هم که دین از

انسانها مُطالبه می‌کنند، درست در همین ساحت است؛ نه خستو شدن به «مُحالاتِ عقلی» و ستیز با «مُسلّماتِ عقلی» - که «دین» خود برای نفی آن مُحالات و تثبیت این مُسلّمات آمده و حافظِ «عقل» و تهذیبگرِ مناهج و مسالک آن است. در عین آگاهی از این نکات که: اولاً، غرابتِ محتوای حدیث به معنای مُخالفتِ آن با عقل نیست؛ و ثانیاً، ضعفِ سَنَدِ یک حدیث نیز لزوماً به معنای مردود و سُست و غیر قابلِ اعتنا بودنِ محتوای آن نمی‌شود، باید بدین معنای مهم نیز مُتفَطَّن بود که: در معارفِ اعتقادی، چون به علم و قطع نیاز هست، خبرِ مُتواتر و یا خبری [صفحه ۳۰] که شواهدِ قطعی بر صحتِ آن هست، ملاک قرار می‌گیرد، و خبرِ واحدی که فاقد این خصوصیات است، در معارفِ اعتقادی حُجّت نیست. [۲۱]. البته قبولِ پاره‌ای از آنچه در بعضی روایاتِ مربوط به امام زمان - علیه السّلام - و قیامِ آن حضرت آمده است، برای اذهانِ مردمانِ روزگارانِ پیش‌دشوارتر بود تا امروز. در روایات از توانائیهای خارقِ العاده شخصِ امامِ زمان - علیه السّلام - و گروهی از یارانشان در زمینه‌های اطلاعِ رسانی و نظامی سخن رفته است، که ذهنِ امروزی آشنا به پیشرفتِ روزافزونِ فنّاوریهای صوتی و تصویری و... آنها را باسانی می‌تواند پذیرفت. انسانِ امروزی که با پوست و گوشت و استخوانش، اطلاعِ رسانی دقیق و سریع را در اقصا نقاطِ جهان لمس کرده است، در بابِ اینگونه اخبار کمتر به انکار و استبعاد می‌گراید. [۲۲]. به هر روی، در نظر داشتنِ آن مبانی و معانی، از یکسو، و توجه به حدود و ثغورِ «قطعی» و «تردیدپذیر» در قلمرو نقلیات، از سوی دیگر، ما را در مواجهه با عمومِ احادیث، بویژه احادیثِ مشتمل بر پیشگوئیهای شگفت‌انگیز، از افراط و تفریط مصون می‌سازد. نمونه این مباحث، کیفیاتِ مذکور در بابِ «دَجال» است که در بابِ جُزئیات و اوصافِ آن، جای بحث و گفت‌وگو هست. موضوعِ آمدنِ دَجال در آخرالزمان و اوصاف و نشانه‌های او و دراز گوشِ او، خاصّ منقولات و ماثوراتِ شیعه نیست؛ بلکه بیش از آنچه در روایاتِ شیعه هست، از طُرُقِ اهلِ تسنن نقل گردیده؛ البته باید در فرصتِ مناسب اسناد و مدلولاتِ این روایات بدقتِ موردِ تحقیق و بررسی قرار گیرد و درباره صحت و سقمِ آنها داوری شود تا بتوان آنچه صحیح و معتبر است برگرفت و الباقی را به کناری نهاد. [۲۳]. برخی کسان، از مفاهیمِ رمزی و کنائی در اخبارِ دَجال سخن گفته‌اند [۲۴] که بطبع [صفحه ۳۱] پای تأویل را به عرصه فهمِ این اخبار می‌گشاید. لیک باید در تأویلِ این اخبار - بسانِ دیگر عرصه‌های تأویلِ نصوص - بغایت محتاط بود. تطبیقِ دَجال و اوصاف و نشانه‌های او و درازگوشش، با برخی از اختراعاتِ کنونی و آینده، یا رئیسِ دولتی که مادی و واجدِ دستگاهِ تبلیغاتی نیرومند باشد، چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد. [۲۵]. توجه به این نکات علی‌الخصوص از برای وُعَیظ و مُبَلِّغان و اهلِ منبر ضرورت دارد؛ زیرا در این ابوابِ حتّی اگر صحتِ متن و سَنَد و تفسیرِ حدیث نیز مُحَرَز باشد، ای بسا نفسِ تردیدآفرینی و استبعادزائی آن در ذهنِ مخاطب، و عدمِ آمادگیِ مُسْتَمِع برای توجه به امکانِ عقلیِ مُفادِ آن، مانعِ متینی برای نقلِ آن به شمار رود. پیشوایانِ دین به ما آموخته‌اند که در تحدیث، حدودِ فهم و توانائی‌های ذهنی و معرفتی مخاطب را ملحوظ کنیم؛ حتّی اگر سخنی حق است ولی ذهن و خردِ مخاطب، استعداد یا گنجائی پذیرشِ آن را ندارد و از سرِ جهل به تکذیبِ خدا و پیامبرش - صلی الله علیه و آله - می‌پردازد، از بیانِ این سخن و نشرِ این حقیقت دم فروبندیم. [۲۶]. متأسفانه در این روزگار، نه فقط در بابِ این ظرافت‌های فوق‌العاده، که درباره پاره‌ای از آداب و هنجارهای کلی‌تر و حتّی پیش‌پاافتاده نقلِ حدیث نیز، اینجا و آنجا، شاهدِ غفلت و إهمال هستیم. به قولِ یکی از معاصران: پیشینیان برای أخذِ یک حدیث، رنجِ سفرهای مصر و شام و دیگر بلاد را بر خود هموار می‌کردند، و برای آن که حدیثی را غلط نخوانند و یا روایاتِ ضعیف را نقل نکنند، می‌بایست راههای هشتگانه تحمّل و تلقّی حدیث [۲۷] را طی کنند؛ چه بسا همه کتاب را به طورِ سیّماع و قرائت با استاد بخوانند و بشنوند... و اگر کسانی این اصول و ضوابط را رعایت نمی‌کردند... دستِ کم نقل و [صفحه ۳۲] سخنشان در نظرِ اربابِ قلم و اندیشه و قبيله کلمه - که فنونِ این علم را می‌شناختند - وزنی نداشت. در مقابل، امروز، این مسأله پُراهمیتِ موردِ کم‌اعتنائی و فراموشی قرار گرفته و ای بسا حدیث، بدونِ توجه به صحت و سقم و مأخذِ آن نوشته و خوانده می‌شود و معنا و مضمونش موردِ بحث و بررسی قرار می‌گیرد و گاه از این راه ابزارِ دراز دستی فرهنگی دشمنانِ اسلام و مسلمین فراهم می‌شود. [۲۸]. بعضی معاصران گمان کرده‌اند که



در بابِ احادیثِ مَهْدویتِ دَقّت و حَسَّاسیتِ حدیثِ پِژوهانه لازم نیست زیرا هیچ «فعل» یا «ترک» - و به تعبیر دیگر: ثمره محسوسِ عَمَلی - بر آنها مترتب نیست! این گمان، خیالی خام و فاقدِ دَقّتِ محدّثانه و متکلمانه است [۲۹] که از جانبی، اثرِ عظیمِ «اندیشه» و «اعتقاد» را در «عَمَل» و رفتارهای کَلّی و جُزئی و برنامه ریزیهای حیاتی آدمی، مغفول نهاده، و از جانبِ دیگر، نفسِ مُسَاهَمَتِ «باورها» را در سِعادَت و شَقَاوَتِ نهائیِ انسانِ ملحوظ نساخته. التزام به «انتظار» - به عنوانِ یک برنامه پویا و پویائی آفرین در حیاتِ دینیِ آحادِ مسلمانان -، خود ناگزیر از دریافت و تصویری روشن و معقول از مَهْدویت و غیبت و ظهورِ حضرتِ مَهْدی - عَجَلُ اللّهِ تعالی فَرَجَهُ الشَّرِیف - است. پاورقی [۱] نگر: البرهان فی علاماتِ مَهْدی آخر الزّمان [علیه السّلام]، ص ۳۳ (رساله آیه اللّه شهید سیدمحمّدباقر صدر - قدّس سرّه -). [۲] نگر: اندیشه های کلامی شیخ مفید، ص ۱۷۵. [۳] نگر: اللّوأمع الإلهیة، ط. دفتر تبلیغاتِ اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ (هامش). [۴] نگر: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۲۹ - ۲۵ و ۳۵ - ۳۲ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمّدرضا حُسنی جلالی)؛ و: إمامت و مَهْدویت، آیه اللّه صافی گلپایگانی، ۳۱۵:۲. [۵] با اندکی تلخیص و تحریر از: إمامت و مَهْدویت، آیه اللّه صافی گلپایگانی، ۳۱۵:۲. [۶] از برای بعضی این شواهد و گزارشها، نگر: گفتمانِ مَهْدویت: سخنرانیهای گفتمانِ اوّل و دوم، صص ۱۰۸ - ۱۰۵. [۷] در بابِ احادیثِ مربوط به مَهْدویت در حدیثنامه های بُخاری و مُسَلِم، نگر: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۴ و ۱۵ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمّدرضا حُسنی جلالی). [۸] نگر: البرهان فی علاماتِ مَهْدی آخر الزّمان [علیه السّلام]، ص ۳۵ (رساله آیه اللّه شهید سیدمحمّدباقر صدر - قدّس سرّه -). [۹] نگر: البرهان فی علاماتِ مَهْدی آخر الزّمان [علیه السّلام]، ص ۳۴ (رساله شهید صدر - قدّس سرّه -). [۱۰] سنج: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، رسول جعفریان، ص ۵۷۵ و ۵۷۶. [۱۱] تفصیل را، درباره این رویه مهمّ و سازنده غیبتِ صغری، نگر: البرهان فی علاماتِ مَهْدی آخر الزّمان [علیه السّلام]، صص ۳۸ - ۳۵ (رساله شهید آیه اللّه سیدمحمّدباقر صدر - قدّس سرّه -). [۱۲] نگر: حیاتِ فکری و سیاسیِ إمامانِ شیعه علیهم السّلام، رسول جعفریان، ص ۵۸۷ و ۵۸۸. [۱۳] نگر: همان، صص ۵۷۴ - ۵۷۱. [۱۴] درباره این سه مسلک بهره برده ام از: نظرات فی تراثِ الشَّیخِ المُفید، الحُسنی الجلالی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵. به یقین کتابهایی چون کتاب الحُجَّه فی إبطاء القائم علیه السّلامِ محمّد بن بحر رُهنی (نگر: معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ط. نجف، ص ۹۶) - که در همان روزگاران تألیف شده ولی متأسفانه به دست ما نرسیده است -، اگر امروز در دست می بود، تصویر جامع تری از این نهضتِ علمی دانشورانِ شیعه می توانستیم ترسیم کرد و ای بسا مسالک و مباحثِ متنوع تری را پیش چشم داشتیم. [۱۵] نگر: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۸ و صص ۲۴ - ۲۲ و ص ۳۵ - ۲۶. (از مقاله نقد الحدیث بین الاجتهاد و التقلید از علامه سیدمحمّدرضا حُسنی جلالی). البتّه باید توجه داشت خوشبختانه «در بین این احادیث، احادیثِ عالیة الاسناد و احادیثی که روایت آن موثّق و ممدوح باشند، زیاد است» (إمامت و مَهْدویت، آیه اللّه صافی گلپایگانی، ۳۰۶:۲). [۱۶] نگر: تراثنا، همان شماره، صص ۳۵ - ۲۵ و ۳۸؛ و: إمامت و مَهْدویت، آیه اللّه صافی گلپایگانی، ۳۰۷:۲. [۱۷] سنج: تراثنا، همان شماره، ص ۳۶ و ۳۷. [۱۸] نگر: همان، همان شماره، ص ۳۷. [۱۹] سنج: گفتمانِ مَهْدویت: سخنرانیهای گفتمانِ اوّل و دوم، ص ۱۲۸ و ۱۲۹. [۲۰] سنج: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۴۷ - ۴۵ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمّدرضا حُسنی جلالی). از برای آگاهی بیشتر در بابِ نقدِ محتوایی حدیث با معیارِ عقلی (و حیظه و جوانبِ آن)، نگر: مرزبانِ وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سیدمحمّدحسین طباطبائی قدّس سرّه، صص ۶۲۶ - ۶۱۶؛ و: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، صص ۲۰۷ - ۲۰۳. [۲۱] سنج: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶. [۲۲] سنج: گفتمانِ مَهْدویت: سخنرانیهای گفتمانِ اوّل و دوم، ص ۷۶ و ۷۷. [۲۳] مَهْدی موعود [علیه السّلام]، علی دوانی، ص ۹۶۸ و ۹۶۹ (با تحریر و تصرّف). درباره دَجَال و نحوه مواجهه با اخبارِ مربوط به او و تحلیل و تفسیر آنها، نگر: طبع جدیدِ منتخبِ الأثر (سه جلدی)، ۳: ۳۰۴ - ۲۷۳؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامونِ إمامِ زمان (عج)، رجالی تهرانی، ص ۱۸۶. [۲۴] مَهْدی موعود [علیه السّلام]، علی دوانی، ص ۹۶۸ و ۹۶۹ (با تحریر و تصرّف). درباره

دَجْرال و نحوه مواجهه با اخبارِ مربوط به او و تحلیل و تفسیر آنها، نگر: طبع جدیدِ منتخبِ الأثر (سه جلدی)، ۳: ۳۰۴ - ۲۷۳؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامونِ امامِ زمان (عج)، رجالی تهرانی، ص ۱۸۶. [۲۵] نگر: پرسش و پاسخ پیرامونِ امامِ زمان (عج)، رجالی تهرانی، ص ۱۸۶. ۵۲. نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۹۶۸ و ۹۶۹. [۲۶] شیخ بزرگوار، ابنِ ابی زینبِ نُعمانی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -، در العَبِيَّة (ط. فارسِ حَسُونِ کریم، ص ۴۲) از رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت می‌کند که فرمود: «لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ؛ أَتُحِبُّونَ أَنْ يَكْذَبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟!» (یعنی: مردمان را از آنچه نمی‌شناسند، حدیث مگوئید؛ آیا دوست دارید که خدا و رسولش را دروغ‌زن شمارند؟!)). همو در همان کتاب (ص ۴۱) از امیرِ مؤمنان - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: «أَتُحِبُّونَ أَنْ يَكْذَبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟ حَيْدُثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَآمِسُوا كَمَا يَنْكُرُونَ» (یعنی: آیا دوست دارید خدا و رسولش را دروغ‌زن شمارند؟ مردمان را از آنچه می‌شناسند حدیث مگوئید و از آنچه نمی‌شناسند (/ انکار می‌کنند) دست باز دارید). در این باره همچنین، نگر: درایه فارسی (هدیه‌المحصلین)، حاج شیخ علی اکبرِ مَرُوجِ الإسلام (ره)، ۱۳۳۸ ه. ش.، صص ۲۰۱ - ۱۹۷. [۲۷] مُراد از راه‌های هشتگانه فراگرفتن و نقلِ حدیث، سَماع و قِرائت و... است که در کُتُبِ دانشِ حدیث مورد بحث و تعریف قرار گرفته. نمونه را، نگر: علم حدیث و نقشِ آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین العابدینِ قُرَبانی، صص ۲۲۷ - ۲۲۳؛ و: درایه فارسی (هدیه‌المحصلین)، علی اکبرِ مَرُوجِ الإسلام، صص ۱۶۲ - ۱۴۹. [۲۸] نقل به تصرّف و تغییر از: علم حدیث و نقشِ آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین العابدینِ قُرَبانی، ص ۱۵. [۲۹] سنج: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۲۰ (از مقاله نقدالحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمدرضا حُسینی جلالی).

## چهل حدیث

### چهل حدیث و چهل حدیث نگاری

در احادیثِ اسلامی «حفظِ چهل حدیث» بسیار موردِ ترغیب و ستایش قرار گرفته است. از نبی اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِنْ أَمْرِ دِينِهَا بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَاً وَكُنْتُ لَهُ شَافِعًا وَشَهِيدًا» [۱] (یعنی: هر که از برای اُمّت من [۲]، چهل حدیث از امورِ دینِ اُمّت را حفظ [صفحه ۳۳] کند، خداوند در روزِ رستاخیز او را فقیه [= دینِ شناس] برانگیزد و من او را شفاعتگر و گواه باشم). از امامِ صادق - علیه السلام - نیز روایت شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيًّا فَقِيهَاً» [۳] (یعنی: هر که از احادیثِ ما چهل حدیث حفظ کند، خداوند در روزِ رستاخیز او را دانشور و فقیه [= دین شناس] برانگیزد). این مضمون میانِ خاصّه و عامّه، مشهورِ مُستَفِیض، و به قولی: مُتَوَاتِر، است. [۴]. در این باره که «حفظ» در اینجا به چه معناست، نظرهای مختلفی اِبراز گردیده. به قولی، مراد، همان از بر کردن و به خاطر سپردن است که در میانِ محدّثانِ روزگارِ قدیم معهود و متعارف بوده، و به نقشِ در خَوَاطِر، بیش از رسمِ در دفاتر، اهتمام می‌کرده اند. به قولِ دیگر، مراد، حراست از اندراس و جلوگیری از نابودی است که طُرُقِ مختلفِ حفظ را - اعمّ از به خاطر سپردن و نوشتن و نقل میانِ مردم ولو آنکه از روی مکتوب باشد - دربر می‌گیرد. به قولِ دیگر، مُراد نقلِ حدیث به یکی از وجوهِ مُقَرَّرِ آن (یعنی: طُرُقِ هشتگانه موردِ اعتنای اهلِ درایه در بابِ روایتِ حدیث) است. [۵]. خَبِيرُ فَنِّ حَدِيث، مولانا علامه محمدباقرِ مجلسی - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ الشَّرِيف -، می‌فرماید: حق آن است که حفظ را مراتبی است. ثوابِ حفظ نیز به حَسَبِ مراتبِ آن متفاوت است. یکی از مراتبِ حفظ، همانا حفظِ لفظ است - خواه در خَوَاطِر باشد و خواه در دَفَاتِر - و تصحیحِ لفظ و استجازه و اجازه و روایتِ لفظِ حدیث. مرتبِ دوم، حفظِ معانی حدیث و اندیشیدن در دقائقِ آن و استنباطِ حکم و معارف از احادیث است. مرتبِ سوم، حفظ و پاسداری حدیث از راهِ عَمَلِ بدان و موردِ توجّه و تَبَهُ قرار دادنِ آن است. [۶]. [صفحه ۳۴] علامه مجلسی - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ -

خاطر نشان می‌فرماید که ظاهرِ بیشترین اخبار، نشانگرِ تخصیصِ این احادیثِ چهلگانه به امورِ دین از اصولِ عقائد و عباداتِ قلبی و بَدَنی است، و نه اعمّ از این معانی و دیگر مسائلِ معاملات و احکام؛ بلکه از بعضِ اخبارِ برمی‌آید که احادیثِ چهلگانه مزبور باید جامعِ اُمّهاتِ عقائد و عبادات و خصالِ ارجمند و کردارهای نیکو باشد. [۷]. علامه مجلسی - نُورُ اللّهِ مَرَقَدُهُ الشَّرِيف - مراد از «فقیه» و دانشور برانگیخته شدنِ حافظِ چهل حدیث را نیز، این می‌داند که خداوند او را مَوْفَّق می‌دارد تا از فقیهانِ عالمِ عاملِ شود؛ احتمالِ دیگر آنکه خداوند هر چند که حافظِ چهل حدیث از فقیهان نباشد، او را به سببِ تَشَبُّه به ایشان، در زمره فقیهان برمی‌انگیزد. «فقیه» نیز در اخبارِ غالباً بر عالمِ عاملیِ اطلاق می‌شود که به عیوب و آفاتِ نفسِ بصیر، در بابِ دنیا تارک و زاهد، و در بابِ نَعِيمِ اُخْرَوی و قُرب و وصالِ خداوند رَاغِب و مشتاق است. [۸] بلکه مُراد از «فَقْه» در قرآن و حدیث، غالباً بصیرت در علمِ دین است [۹]، و علمِ دین - به قراری که گفته اند - علمِ اُخْرَوی کمالی است، یعنی دانشی که آدمی در نشأه اُخْرَوی از رهگذرِ آن به کمالات می‌رسد و در دنیا با عقیده و عَمَل به آن راهِ سعادتِ اُخْرَوی را می‌پوید. [۱۰]. بعضی خاطر نشان کرده اند حدیثِ مشهور «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» (یعنی: هر که به کسانی مانندگی جُست، از ایشان است)، مُؤید و مُصَدِّقِ حدیثِ موردِ بحثِ ماست؛ چرا که حفظِ احادیث، پیشه فقیهان و دین شناسانِ اُمّت است که در استدلال بر مسائل و آدای مواعظ و نصایح از آن بهره می‌برند، و کسی که به حفظِ احادیثِ مُبادَرَت می‌کُند بدیشان مانندگی جُسته است و به مُقتضای حدیثِ مذکور از ایشان خواهد بود (و در زمره ایشان محشور خواهد گردید). [۱۱]. از شافعی و أحمد بن حنبل نقل شده که مقصودِ رسولِ خدا - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ - از چهل حدیث در روایتِ «مَنْ حَفِظَ...»، چهل حدیث در فضائلِ امیرِ مؤمنانِ علی - علیه السّلام - است؛ همچنین نقل گردیده است که بعضِ عالمانِ اهلِ تَسَنُّن در خواب به شَرَفِ زیارتِ رسولِ خدا - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - رسیدند و آن بزرگوار سخنِ شافعی را تأیید فرمود. [۱۲]. یکی از عالمانِ معاصِر احتمال داده است این قولِ بعضِ اهلِ سُنّت که حدیثِ موردِ بحثِ راه، به رَغَمِ کَثَرَتِ نقلها و منابع و تَوَاتُرِ مضمونش، ضعیف - و حتّی در یک قول: موضوع - دانسته اند، ناشی از گرایش به خودداری از نقلِ فضائلِ امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - باشد. [۱۳]. این احتمال بسیار بعید است. بویژه از آن روی که در میانِ عالمانِ شیعه نیز اِصراری بر صَحّتِ طریقِ حدیثِ مذکور نیست؛ محقّق بزرگوار چون ملاّ اسماعیلِ خواجوی - قُدَسِ سِتْرُهُ - از ضعفِ سَنَدِ این حدیث سخن رانده و شهرتِ آن را میانِ عامّه و خاصّه سببِ جُبرانِ ضعفِ شمرده. [۱۴]. آری، این در حالی است که بعضِ عُلَمای شیعه نیز از صَحّتِ آن سخن گفته اند [۱۵]؛ و العِلْمُ عِنْدَ اللّهِ. به هر روی، حدیثِ مشهورِ «حَفِظِ چهل حدیث»، سنّتِ نگارشی ویژه ای پدید آورد و عالمانِ بزرگی از شیعه و سُنّی به نگارشِ کتابهائی مشتمل بر چهل حدیث روی آوردند که گاه فقط بر نُصوصِ احادیثِ چهلگانه اِشتمال داشت و گاه شرح و توضیح و حتّی ترجمه احادیث را نیز در برمی‌گرفت. این کتابها را در زبانِ عربی غالباً «کتابِ الأربَعین» یا «الأربَعون حَدِيثًا» خوانده اند و در فارسی «چهل حدیث» و «أربَعین». قدیمترین چهل حدیث هائی که می‌شناسیم علی الظّاهر در نیمه نخستِ سده سومِ هجری (همزمان با تدوینِ حدیثنامه های ششگانه اهلِ سُنّتِ موسوم به «صحاح [صفحه ۳۶] سِتّه» [۱۶] (پدید آمده اند: یکی به تدوینِ أحمد بن حربِ نیشابوری (در گذشته به ۲۳۴ ه. ق.)؛ دیگری به تدوینِ ابوالحسنِ طوسی (محمد بن اسلمِ کندی / در گذشته به ۲۴۲ ه. ق.) که از ثِقَاتِ محدّثانِ خُراسان به شمار می‌رفته؛ و... [۱۷]. پَسان تر چهل حدیثِ نویسی متداول تر شد و چهل حدیثِ هائی در موضوعاتِ گوناگون به قلم آمد، تا جائی که شمارِ چهل حدیثِ ها در سده ششم از چهل کتاب می‌گذرد. در تألیفاتِ أحمد بن عبدوس بن کاملِ سلمی سَرّاجِ بغدادی (در گذشته به ۲۹۳ ه. ق.) کتابی به نام کتابِ الأربَعین من مسانید المشایخ العشرین عن أصحابِ الأربَعین آمده است که می‌نماید چهل حدیثِ نویسی در همان سده سوم شکوفا شده بوده و شکفت نیست اگر در تألیفاتِ عبداللّهِ بن جعفرِ قَشیرِی (در گذشته به ۵۳۳ ه. ق.) به کتابِ الأربَعین مَن مَسانید المشایخ العشرین مَن الأَصحابِ الأربَعین من العوالی باز خوریم. [۱۸]. در نگارشهای دانشورِ بزرگِ شیعی، شیخ منتجب الدّین بن بابویه (در گذشته به سال ۵۸۵ ه. ق.)، کتابی به نام الأربَعون حَدِيثًا من الأربَعین عن الأربَعین فی فضائلِ امیرِ المؤمنین (علیه السّلام) هست که نشان می‌دهد

چهل حدیث نویسی وارد مراحل فنی شده و چهل حدیث در موضوع خاص (در اینجا: فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام) به نقل از چهل تن از مشایخ حدیث در یک کتاب گرد آمده. [۱۹]. در میان چهل حدیث هائی که عالمان بزرگ شیعه نوشته اند، چهل حدیث های شهید اول و علامه مجلسی و شیخ بهاء الدین محمد عاملی و ابن زهره حلبی - رضوان الله علیهم اجمعین - اشتهار و تداول بیشتری داشته است. شمار کتابهای چهل حدیث تألیف شده در تمدن اسلامی را تا «هزار» گفته اند و این با توجه به روای سنت چهل حدیث نگاری و کثرت کتابهای مفقود و یا همچنان ناشناخته مسلمانان قابل استبعاد نیست. آنچه از چهل حدیث ها در کتابخانه ها هست و در فهرس و مؤلفات یاد شده، شاید به سیصد برسد. تنها حدود صد چهل حدیث در [صفحه ۳۷] کشف الظنون و ذیل آن و صد چهل حدیث در الدرر یاد شده است. [۲۰]. بسیاری از چهل حدیث نگاران مسلمان، موضوع خاصی را برای گرد آوردن احادیث چهلگانه مد نظر قرار داده اند؛ موضوعاتی چون فضائل و مناقب اهل بیت پیامبر - علیه و علیهم السلام - (به طور عام)، فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - (به طور خاص)، اصول دین، جهاد، زهد، پاره ای از فروع عبادات و معاملات، و... [۲۱] مهدویت نیز یکی از موضوعهائی بود که چهل حدیث نگاران، از شیعه و سنی، بدان پرداختند. پاره ای از چهل حدیث های کهن که درباره حضرت مهدی - علیه السلام - و موضوع مهدویت و غیبت و ظهور آن دادگستر زمین و زمان فراهم آمده است، از این قرار می باشد: [۲۲]. ۱. الأربعون حدیثاً فی المهدی / حافظ أبو نعیم أحمد بن عبدالله اصفهانی (در گذشته به سال ۵۶۹ ه. ق.). ۳. الأربعون حدیثاً فی المهدی / ۴۳۰ ه. ق.). ۲. الأربعون حدیثاً فی المهدی / حافظ أبو العلاء همدانی (در گذشته به سال ۵۶۹ ه. ق.). ۳. الأربعون حدیثاً فی المهدی / سراج الدین بغدادی قزوینی (سده ششم). ۴. کفایة المتهتدی فی معرفه المهدی / سید محمد میرلوحی (در گذشته پس از ۱۰۸۵ ه. ق.). ۵. کشف الحق / میر محمد صادق خاتون آبادی (در گذشته به سال ۱۲۷۲ ه. ق.). شماری از متأخران و همروزگاران ما نیز به تدوین و تألیف چهل حدیث هائی در همین راستا اقدام کرده اند [۲۳]؛ که الأربعون حدیثاً فی من یملأ الأرض قسطاً و عدلاً [۲۴] از این شمارست. [صفحه ۳۸] پاورقی [۱] مثنیة المرید، تحقیق المختاری، ص ۳۷۱. [۲] درباره حرف «علی» در عبارت «من حفظ علی أمتی...» آراء مختلفی طرح گردیده (نگر: مرآة العقول، ۱: ۱۶۶). ترجمه ما بنا بر آنست که «علی» به معنای لام جر باشد «أی: حفظ لأجلهم». [۳] مرآة العقول، ۱: ۱۶۵. [۴] نگر: مرآة العقول، ۱: ۱۶۵. [۵] نگر: مرآة العقول، ۱: ۱۶۵ و ۱۶۶. [۶] نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱: ۱۶۶ و ۱۷۸ - ۱۷۶. [۷] نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱: ۱۶۶. [۸] نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱: ۱۶۶. [۹] نگر: الوافی، ط. مکتبه الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱: ۱۲۸. [۱۰] نگر: الوافی، همان طبع، ۱: ۱۲۵ و ۱۲۸. [۱۱] نگر: شرح اربعین شیخ بهائی، افسست از روی چاپ سنگی، ص ۳۶ و ۳۷. [۱۲] نگر: بیست مقاله، رضا استادی، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ه. ش.، ص ۸۷ و ۹۲. [۱۳] نگر: همان، ص ۸۷. [۱۴] محقق خواجهی - قدس الله روحه العزیز - را در باب روایت حفظ چهل حدیث، و طروق و رجال و دلالت آن، گفتاری درازدامن است. نگر: الأربعون حدیثاً، الخواجهی، تحقیق السید مهدی الرجائی، منشورات مکتبه المرحوم آیه الله الصدر الخادمی (قدس سره) ط. ۱ و ۱۴۱۲ ه. ق.، صص ۹ - ۴. [۱۵] الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ط. دارالأضواء، ۴۰۹: ۱. [۱۶] این که گفتیم: «موسوم به صحاح سته»، از آنجاست که شیعیان - و حتی بسیاری از عالمان اهل تسنن - به «صحیح» بودن جمیع احادیث شش کتاب مذکور قائل نیستند؛ لذا إطلاق لفظ «صحیح» را بر این کتابها روا نمی دانیم؛ مبادا که مایه اشتباه شود و نوعی خستونی تلقی گردد! [۱۷] نگر: تاریخ حدیث، کاظم مدیرشانه چی، ص ۱۸۷. درباره این دو محدث خراسانی، نگر: شذرات الذهب ابن العماد، ط. دارالکتب العلمیه، ۲: ۸۰ و ۱۰۰. [۱۸] نگر: تاریخ حدیث، مدیرشانه چی، ۱۸۷ و ۱۸۸. [۱۹] نگر: تاریخ حدیث، مدیرشانه چی، ص ۱۸۸. [۲۰] نگر: بیست مقاله، استادی، ص ۸۹. [۲۱] نگر: مجله علوم حدیث، ش ۱۸، ص ۱۵۹ (از مقاله اربعینات در فضایل امیرمؤمنان علیه السلام به قلم ع. باقری بیدهندی). [۲۲] نام و نشان این چهل حدیث ها برگرفته است از: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، علی اکبر مهدی پور، ج ۲، ۱۳۷۵ ه. ش. / ۱۴۱۷ ه. ق.؛ و: الذریعة إلی تصانیف الشیعة. [۲۳] از برای چهل حدیث هائی که متأخران و همروزگاران ما نوشته اند رجوع بفرمائید به: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، علی اکبر

مهدی پور. [۲۴] این کتاب تاکنون در کتابشناسیها و نوشتارهای مختلفی مورد یاد کرد قرار گرفته است؛ از جمله: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام (علی اکبر مهدی پور، ۱: ۷۴)؛ معجم ما کتب...، عبدالجبار رفاعی؛ معجم التراث الکلامی (۱: ۲۱۱ و ۲۱۲)؛ چهل حدیث پیرامون یوسف زهراء (س)؛ بیست مقاله (استادی)؛ تراثنا (۲۲: ۲۲۱). نام مؤلف در بیست مقاله ی آیه‌الله استادی (ج ۱، ص ۱۱۸) «حاج شیخ موسی نجفی» ذکر شده که نادرست است و درست آن «حاج شیخ هادی نجفی» است.

## درباره این چهل حدیث و ترجمه آن

زمانی که نویسنده دانشور اربعون حدیثاً فی من یملأ الارض قسطاً و عدلاً، حجّة الإسلام والمسلمین حاج شیخ هادی نجفی - وَفَّقَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَا يَحِبُّ وَ يَرْضَى -، ترجمه این کتاب را از صاحب این قلم درخواستند، از سر اشتیاقی که به عتبه بوسی معارف اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - داشته و دارم، پذیرفتم؛ بویژه که دوست داشتم بدین بهانه عرض خاکساری خود را به پیشگاه رفیع حضرت بقیه‌الله، حجة بن الحسن - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ظُهُورِهِ -، عرضه بدارم. کار را نیز آسان می شمردم، و چون برخی از این احادیث و منابع آن، پیشتر نیز به فارسی ترجمه شده بود، می پنداشتم که مرا به پالوده خوردن می فرستند! [۱]. هرچه در کار پیشتر رفته، از یکسو، شور و اشتیاقم افزون شد، و از سوی دیگر، دانستم ترجمه این احادیث بسیار دشوارتر و تأمل خواه تر از آنست که در آغاز می پنداشتم، و در این میانه، نه فقط به ترجمه، که گاه باید به شرح و تدقیق ضبط حدیث نیز دست یازم. نادرستی‌هایی که در ضبط برخی حدیثی مطبوع مشاهده کردم و افتادگیها و بی‌خوانیها و سیاه انگاری‌هایی که در پاره ای ترجمه ها دیدم، همه و همه، حکایتگر همان مظلومیت و مهجوریت تراث حدیثی شیعه بود که بارها و بارها گفته و نوشته و خوانده ایم. القصه، نه منابعی که در اختیار داشتم - و داریم - به آن صحت و دقت و کارآمدی و کارگشائی بود که گمان می رفت، و نه راه به آن همواری و زودانجامی؛ و اگر نبود لطف خداوند کارساز بنده نواز و عنایت خاصان در گهش، خاصه امام غائب - روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء -، این مختصر هرگز سامان نمی پذیرفت. با اینهمه، ناگزیر باید به قصور و تقصیر خویش معترف شوم و خاطر نشان کنم: این کاری است که توانسته ام، نه آنچه خواسته ام. تنگی وقت و پافشاری مؤلف [صفحه ۳۹] ارجمند بر شتاب قلم نیز، در زودتر فروبستن پرونده این ترجمه و چشم پوشیدن از بازپیرائی بیشتر دخیل بود. اینک باید امید بندم که اگر نکته هائی اصلاحی و تکمیلی فرادست آمد، در چاپ دیگر - بعون الله تعالی - اعمال و إلحاق گردد. همچنین امیدوار باشم که تا آن زمان از یادآوری ها و پیشنهادهای صاحب نظران صائب نظر بی بهره نمانم و در بهسازی ترجمه و توضیحات رهین منت عیاز سنجان شیخن شناس شوم. یکی از پُرسمانهائی که نظر و تحقیق محدثان و متکلمان و فقیهان امامی را به خود معطوف داشته، و نگرشها و نگارشهائی چند، از رهگذر این عطف توجه و تأمل و توغل، پدید آورده است، پُرسمان «حرمت تسمیه امام دوازدهم - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ -» است. گفت و گو بر سر این است که آیا بصراحت ذکر کردن نام حضرت مهدی - علیه السلام - (که همانا نام رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - است و بارها در مأثورات بدین معنا تصریح شده)، رواست یا نه؟! و منشأ گفت و گو، روایتها و احادیث مهمی است که از این کار نهی می کنند. بسیاری از عالمان امامیه در این باب قائل به تحریم شده اند و حتی میرداماد (ره) در شرع‌التسمیه مدعی إجماع بر تحریم گردیده و محدث جزائری (ره) در شرحی که بر عیون الأخبار صدوق (قده) نگاشته است تحریم را قول بیشترینه عالمان امامی دانسته، [۲]. در مقابل این اکثریت که تحریم را به طور مطلق و تا زمان ظهور برقرار می دانند، برخی تحریم را مشروط به تقیه و خوف دانسته و بعضی مُستتبطن هم محدود به دوران غیبت صغری پنداشته اند. [۳]. نگارنده این سطور، به هر روی، در ترجمه چهل حدیث حاضر با این معنا سر و کار [صفحه ۴۰] داشته و - به رغم میل باطنی و برخلاف احتیاط پسندیده در أمثال این مواضع - آنجا که مؤلف محترم تصریح به نام مبارک کرده است، تصرّفی نکرده و عین نوشته مؤلف را - که خود دانش آموخته فقه و اصول، و حدیث پژوه است - ترجمه نموده؛ [۴] خاصه که برخی هم در این باب به تفاوت حکم مکتوب و



ملفوظ تصریح کرده اند [۵] - و اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ اَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ اَتْمُّ وَ اَحْكَمُ. در این ترجمه، اولاً، به إعرابگذاری و مشکول سازی متون احادیث دست یازیده ام؛ ثانیاً، ترجمه متن حدیث را در پی نصّ عربی قراردادده ام؛ و ثالثاً، توضیحات و بازبردها و مطالبی در متن و حاشیه برافزوده ام. برای آنکه افزوده های ترجمان قابل تمییز باشد، اینجا و آنجا آنها را در میانه دو قلاب شکسته («») نهاده ام. پس خواننده محترم هر جا - در متن و پینوشتها - به «بازخورد، عبارات درون آن را از افزوده های ترجمان بداند. نام کوتاه «اندوخته خداوند» را نیز - که اقتباسی است از تعبیر قرآنی «بَقِيَةُ اللّٰهِ» - با موافقت مؤلف - از برای این ترجمه انتخاب کردم. گمان می کنم ترجمه این چهل حدیث، خواندن منتخبی از میراث حدیثی مسلمانان را در موضوع مهدویت برای خوانندگان فارسی زبان تسهیل کرده باشد. ترجمان مدّعائی بیش از این ندارد و رجّامندست کسانی که این منتخبات حدیثی را مطالعه می کنند، خود با شوق و اهتمام بیشتر به مطالعه حدیثنامه های کلان تر و کتابهای مُفَصَّل تر پردازند. باز تأکید می کنم این چهل حدیث منتخبی است از میراث حدیثی ما که مؤلف آن، با ترتیب موضوعی و توالی منطقی، خطوط برجسته باور و اندیشه امامیه را در این باب ملاک قرار داده، و به بهانه هریک، حدیثی از میان احادیث گوناگون این ابواب برگزیده و آورده است. همین و بس. ترجمان، در ترجمه نصوص حدیثی، نه محرّرانه و آزاد قلم گردانی کرده است، و [صفحه ۴۱] نه به شیوه تَحْتَ اللَّفْظ. کوشیده ام امین و درست ترجمه کنم و حتّی المقدور نه بر مُفَادِ نصّ بیفزایم و نه از آن بکاهم. اگر افزونه ای یا توضیحی را نیز برای خواننده لازم دیده ام معمولاً میان قلاب نهاده ام تا ممتاز باشد. امیدوارم در پیراستن کاستیهای مَسِيءَم و لغزشهای احتمالی این ترجمه، از نقد باریک بینانه سخن سنجان محروم نمانم و آن مایه به فراخ سینگان و دریاوشان تَشْبُه کنم که صادقانه بگویم: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ، مَنْ أهدى إِلَيَّ عُيُوبِي». [۶]. خدای را می خوانیم و از او می خواهیم تا با ظهور امام عصر - علیه الصّلاه و السّلام - دیده ما را روشن، جانمان را تابناک، دلمان را خوشنود، و باور و خردمان را بارور و برخوردار فرماید و کام همه آزادگان و دادخواهان را برآرد - بَمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ. برف باریده ست بر باغ جهان آفتاب تا به کی باشد نهان؟ آفتاب روی آن شه زیر میغ سیرزند از کوه مهر و مه، دریغ! لوح دوران شد تهی از نقش حق ای تو دفتردار! برگردان ورق [۷]. ایدون باد! بنده خدا: جویا جهانبخش اصفهان، بهار ۱۳۸۲ ه. ش. [صفحه ۵۱] پاورقی [۱] تعبیر را از بیهقی ادیب و مورخ وام کرده ام؛ آنجا که می نویسد: «... چنان که گفتمی او را به پالوده خوردن می فرستد...» (تاریخ بیهقی، چ خطیب رهبر، ۱: ۲۳۸). [۲] نگر: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۲: ۲۸۸. [۳] نگر: فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶. [۴] از برای تفصیل مباحث مربوط به حرمت تسمیه، نگر: مرآة العقول، ۴: ۱۸ - ۱۶؛ و بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء بیروت)، ۵۱: ۳۴ - ۳۱؛ و: كشف الغمّه، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲: ۵۱۹ و ۵۲۰؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۲: ۲۸۹ - ۲۷۹؛ و: نجم الثاقب، ط. انتشارات مسجد جمکران، صص ۱۰۵ - ۹۵؛ و: فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۳، صص ۲۲۶ - ۲۰۳ (مقاله «حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر (عج)» از شیخ نجم الدین طبسی - دام فضلّه -)؛ و: شرح حدیث عرض دین، آیه الله صافی گلپایگانی، ص ۷۴؛ و: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۲۳۶ و ۳۶۹ و ۳۷۰؛ و: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و عليهم السلام) ۲۲-۱۲: ۱۶۰؛ و: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه عليهم السلام، جعفریان، صص ۵۹۲ - ۵۹۰؛ و: رسائل و مسائل، ملا احمد نراقی (ره)، ۳: ۹۸ - ۸۹؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۶۶ - ۶۴؛ بامداد بشریت، محمدجواد مروّجی طبسی، قم، ۱۳۸۱ ه. ش.، صص ۹۱ - ۸۷. [۵] نگر: یکصد پرسش و پاسخ... رجالی تهرانی، ص ۶۵. [۶] یعنی: محبوب ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند. این سخن در تحف العقول (تحقیق استاد غفّاری، ط. جامعه مدرّسین، ص ۳۶۶) از امام صادق - صلوات الله و سلامه علیه - نقل شده است. [۷] مثنوی طاقدیس، ص ۸۶.

## اشاره

سپاس و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان؛ و درود و سلام بر مُحَمَّد و خاندان پاکیزه مَنِشِ پاکِ او باد، بویژه بر مهدی مُنتَظَر که زمین را - همانگونه که از ستم و جور پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می سازد؛ و نَفَرینِ هَماره بر همگی دشمنانشان باد! احادیثِ مهدی (عج) نزد فریقینِ مُتَوَاتِر است: شیعه اِمامیه او را با سیمای روشنش می شناسند و بدینسان به او باور دارند؛ اهلِ سَنَت نیز به طورِ مُجَمَل به او معتقدند «هرچند أحياناً در تعیینِ شخصِ او اِبْهام و اختلاف دارند». اگر هم کسانی، استثنائاً او را مُنکر شوند، از سرِ لِجاج و عِناد است و بس. حتّی می توان گفت اعتقاد به مهدی (عج) از فطریات به شمار می رود؛ زیرا مردمان، همه، مُصَلِحی جهانی را انتظار می کشند که زمین را از قِسط و عدل پُر سازد. و هیچیک از علمای «نگارشِ پیشه و اَثَر آفرین» اسلام، از خاصّه و عامّه، نیست [صفحه ۵۲] که رساله یا کتابی «یا سَخَنی» درباره حضرتِ مهدی - عَجَلُ اللّهِ فَرَجَه - نداشته باشد. پاره ای از آنها را در فصلِ نخست از این رساله یاد کرده ام و خواننده می تواند بدان رجوع فرماید.

## نخستین کسی که درباره حضرت مهدی تألیف کرده است

ناگفته پیداست که مجامعِ حدیثِ ما و مجامعِ حدیثِ عامّه، از احادیثِ مهدی (عج) آکنده است، لیک مقصودِ ما در اینجا از نخستین کسی که تألیف کرده است، همانا نخستین کسی است که کتاب یا رساله مستقلی در این موضوع نگاشته، و بنا بر این نخستین مؤلف درباره حضرتِ مهدی (عج) باید از روایتگرانِ احادیث باشد که چُنین هم هست؛ ولی هم اکنون حیطه اِطّلاع و فرصت، این مجال را به من نمی دهد تا نامِ یک تن را «به طورِ خاصّ و معین» به قلم بیاورم؛ زینِ رو، به گروهی از پیشینگان که در این موضوع قلم زده اند، اِشارت می کنم، وای بسا که نخستین کسی که در این باب تألیف کرده، در میانِ ایشان یا غیرِ ایشان باشد؛ خدا می داند!

## از خاصه

جمعی از روایتگرانِ شیعه درباره مهدی (عج) یا غیبت یا قیام او دست به تألیف بُرده اند. از جمله: ۱ - فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری (در گذشته به سال ۲۶۰ ه. ق.) که - چنان که نجاشی گفته است [۱] - کتاب القائم علیه السّلام دارد. ۲ - علی بن مهزیار اَهوازی که - بنا بر گفته نجاشی [۲] - از اِمام رضا و اِمام اَبوجعفر «یعنی: اِمام جواد» - علیهما السّلام - روایت می کند و از جانبِ اِمام اَبوجعفرِ دوم «یعنی: اِمام جواد» و اَبوالحسنِ سوم «یعنی: اِمام هادی» - علیهما السّلام -، [صفحه ۵۳] وکیل بوده، و در روایتِ ثَقّه است و موردِ طعن نیست و درست باور بوده، و او هم کتاب القائم علیه السّلام دارد. ۳ - مُحَمَّد بن حسن بن جمهورِ عَمّی بصری که از اِمام رضا - علیه السّلام - روایت می کند و کتاب صاحب الزّمان علیه السّلام و کتاب وقت خروج القائم علیه السّلام دارد. شیخ او را در فهرست اش یاد کرده است. [۳]. ۴ - عَبّاس بن هِشام اَبوالفضلِ نَاشِرِ اَسَدی، - به قولِ نجاشی [۴] - مردی عَزَب تبار و ثَقّه و جلیل در میانِ اَصحابِ ما، و بسیار روایت، که او راست کتاب الغیبه، و به سالِ دویست و بیست یا یکسال پیش از آن در گذشته است. ۵ - عَلی بن حَسَن طائِی جَزَمی - معروف به طاطری - وی که فقیه و در حدیث ثَقّه بوده و از بزرگان و شیوخ واقفه به شمار می رفته است، کتاب الغیبه تألیف کرده. [۵]. ۶ - حَسَن بن علی بن اَبی حمزه بطائنی: او راست کتاب الفتن - که همان کتابِ ملاحم باشد - و کتاب القائمِ صغیر و کتاب الغیبه. از بزرگانِ واقفه در روزگارِ اِمام رضا - علیه السّلام - بود. نجاشی درباره او گفته: «شیوخمان را - که خدایشان رحمت کُناد - دیدم که می گفتند او از بزرگانِ واقفه بوده است». [۶]. پاورقی [۱] رجال النّجاشی ۳۰۶.

[۲] رجال النّجاشی/ ۲۵۳. [۳] الفهرست/ ۱۴۶. [۴] رجال النّجاشی/ ۲۸۰. [۵] رجال النّجاشی/ ۲۵۴. [۶] رجال النّجاشی/ ۳۶.

## از عامه

شاید نخستین کس از عامه که در این باب تألیف کرده، همانا، عَبَاد بن یعقوبِ رَوَاجِنی باشد. شیخ در فهرست گفته که او را که کتاب أخبار المهدی علیه السّلام است و تصریح کرده که وی عامی مذهب است. [۱]. او به سال ۲۵۰ ه. ق. در گذشته، چنان که ابن حجر در تقریب این تاریخ را یاد کرده و گفته است: مردی صدوق بود که به سال ۲۵۰ وفات کرد، و ذهبی گفته: در حدیث صادق بود. [۲] صاحب الذریعه نیز او را در کتاب خویش یاد کرده است. [۳]. [صفحه ۵۴] قاضی أبو العَبَس محمد بن إسحاق بن ابراهیم کوفی، قاضی صیمره، نیز کتاب صاحب الزّمان تألیف کرده است. ابن ندیم در فهرست خود این کتاب و مؤلف را یاد کرده و تصریح نموده است که وی: «أدیب و آگاه از ستاره شناسی بوده و تا به روزگار معتمد زیسته و در جمله ندیمان وی در آمده». [۴] یاقوت هم سرگذشت او را در معجم الأدباء آورده و خاطر نشان کرده است که وی معتمد را که به سال ۲۷۹ بمرد، دریافته. [۵] علامه خراسان در مقدمه اش بر کتاب البیان فی أخبار صاحب الزّمان «علیه السّلام» از او سخن گفته است. [۶]. به هر روی، دلخواه من آن بود که از احادیثی که از پیشوایان هدایتگر و معصومان «علیهم السّلام» درباره سیر و رومان صاحب الزّمان - عَجَلُ اللّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ وَ رُوحِي وَ أَرْوَاحُ الْعَالَمِينَ لِثَرَابٍ مَقْدَمِهِ الْفِتْدَاءِ - رسیده است، رساله ای گرد آورم. زین رو، این اوراق را فراهم ساختم و الأربعون حدیثاً فی مَنْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا نامیدم. و می دانم که این رساله نه تحقیق است و نه تدقیق و نه تألیف و نه تصنیف؛ بلکه تنها حُب و ولای صاحب آن است، زیرا تا در کار تألیف آن بودم، یاد و نام آن حضرت (عج) در ذهن و زبان من بود. بر کسی که با حدیث آشنا باشد، پوشیده نیست که جمیع احادیث یاد شده در این رساله، از طریق مشایخ بزرگوار نگارنده [۷] به صاحبان حدیثنامه ها مُشَدِّد و مُعَنَّع و مُتَّصِل است و سند آنها از راوی تا مروی عنه - علیه السّلام - نیز در کتابهاشان موجود است. نگارنده این سندها را بر سبیل اختصار حذف کرده و هر که بخواهد از این اسناد اطلاع یابد، باید به منابع یاد شده در ذیل احادیث مراجعه نماید. [صفحه ۵۵] در پایان این مقدمه، از پژوهنده بسیار کوش و محقق، جناب حجّة الإسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد حسینی اشکوری - مُدَّ ظِلُّهُ -، بخاطر راهنماییها و اصلاحاتی که در حق این رساله و تدوین آن روا داشتند، سپاسگزاری می کنم. والحمد لله أَوْلَمَا وَ اخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا. عید قربان ۱۴۰۸ ه. ق. هادی نجفی [صفحه ۶۱] پاورقی [۱] الفهرست/۱۱۹. [۲] میزان الاعتدال ۱۶:۲. [۳] الذریعه ۱:۳۵۲. [۴] الفهرست/۱۶۸. [۵] معجم الأدباء ۱۸:۸. [۶] مقدمه البیان فی أخبار صاحب الزّمان «علیه السلام»/۷۰. [۷] ایشان را در رساله ای که به نام طریق الوصول إلى أخبار آل الرسول علیهم السلام نوشته ام، یاد کرده ام.

## گفتارها پیرامون امام مهدی علیه السلام

## گفتارها

در این فصل برخی رساله ها و کتابها را یاد می کنم و نُصُوصِ پاره ای از سخنانی را که درباره حضرت مهدی (عج) گفته شده است می آورم تا اموری چند بر خواننده ارجمند آشکار گردد. نخست به اصحاب خودمان «= امامیه» و آنگاه به اعلام اهل سنت و جماعت می پردازم، و می سَزَد خواننده در سخنان ایشان تدبّر نماید.

## حضرت مهدی در باور امامیه

در اعتقاد شیعه امامیه در باب آن حضرت (عج) تردیدی نیست؛ بلکه امامیه بدین اعتقاد باز شناخته می شوند. چون ما احادیث فراوانی از پیامبر و خاندان او - علیه و علیهم السّلام - روایت می کنیم که نشان می دهد آن حضرت «یعنی: امام دوازدهم - علیه السّلام -» امام حقی غائب از انظار است. هیچیک از عالمان «نگار شگر و اثر آفرین» ما نیست که رساله یا کتابی «یا گفتاری» درباره



حضرت «مهدی» - علیه السلام - نداشته باشد و البته بر شمردن نام این نوشتارها و مصنفان‌شان از صدر نخست تا این زمان، مستلزم تدوین مجلداتی ستبر است که بیرون از مقصود ماست؛ لیک ما از راه تیمن و تبرک پاره ای از سخنان عالمانمان و برخی تصانیفشان را - به ترتیب زمانی - یاد می کنیم: [صفحه ۶۲] ۱ - أبو محمد حسن بن موسی نوبختی از اعلام سده سوم در فرق الشیعه گفته است: «أصحاب او (یعنی أصحاب امام عسکری - علیه السلام) - پس از وی چهارده فرقه شدند...» [۱] و فرقه دوازدهم که «امامیه» اند گفته اند: سخن چنان نیست که این جماعت، هریک، گفته اند؛ بلکه خدای - عز و جل - را در زمین حجتی هست که فرزند حسن بن علی «یعنی فرزند امام حسن عسکری فرزند امام علی النقی - علیهم السلام» است، و سررشته کار به دست خداست و او «= آن حجت پیشگفته» به شیوه پیشین و همان روش سابق وصی پدر خویش است...» [۲]. ۲ - أبو خلف سعید بن عبدالله اشعری قومی از اعلام سده سوم در کتاب المقالات و الفرق اش گفته است: «پس فرقه ای از ایشان - که به امامیه معروف اند - گفته اند: خدای را پس از درگذشت حسن بن علی «یعنی: امام حسن عسکری - علیه السلام» - بر بندگانش حجتی و در بلادش خلیفتی است که امر الهی را به پادارَد؛ او فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا «علیهم السلام» است؛ امری ناهی که در باب علوم خدا و کتب و احکام و فرائض و شین او، ودیعه دار پیشینان خویش است و «پیام الهی و تعالیم راستین دین را» از جانب پدرانش می رساند و می گزارَد؛ بدانچه خلق را در کار دین و مصالح دنیاشان به آن حاجت افتد داناست؛ جانشین و وصی پدر خویش است که پس از او به کار امامت قیام می کند و رهنمای اُمّت و رهیافته ایست که به راه پیشین و همان روش سابق پیشوایان می رود که گذشتگان‌شان داشتند و در میان بازماندگان‌شان تا به رستخیز برقرارست و نسل اندر نسل و پی در پی بوده، جابجا و دیگرگون نمی شود...» [۳] این چیزی است که از پیشوایان راستگو رسیده، و در میان این جماعت شیعی امامی، به هیچ روی، مردود یا مشکوک و مورد تردید نبوده، و بخاطر صحت طریق و قوت اسباب و نیکوئی اسانید و وثاقت ناقلان این اخبار [صفحه ۶۳] همواره بر آن إجماع داشته اند...» [۴]. ۳ - حافظ [۵] ثقه دیرینه، ابوبکر محمد بن أحمد بن عبدالله بن إسماعیل بن أبی الثلج کاتب بغدادی (زاده به سال ۲۳۷ ه. ق. و در گذشته به سال ۳۲۵ یا ۳۲۳ یا ۳۲۲ ه. ق.) در تاریخ الأئمه «علیهم السلام» گفته است: «قائم - صلوات الله و سلامه علیه - مؤلف» گوید: این جانشین [۶] به سال ۲۵۸ (دویست و پنجاه و هشت) زاده شد و دو سال و چهارماهه بود که أبو محمد «یعنی: امام عسکری» درگذشت - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین» [۷]. درباره زاد و رود آن حضرت گفته: «درباره زاد و رود (م ح م د) بن حسن - علیهما السلام - خداوند آگاه است» [۸]. درباره مام آن حضرت گفته: «مام قائم - صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه - صغیره است؛ و گویند: حکیمه؛ و گویند: نرجس؛ و گویند: سوسن. ابن همام گفته: حکیمه، همانا، عمه أبو محمد «یعنی: امام عسکری - علیه السلام» است و او را درباره ولادت صاحب الزمان - علیه السلام - حدیثی است و روایت کرده که نام مام این جانشین نرجس است» [۹]. درباره ألقاب آن حضرت گفته: «قائم - صلوات الله علیه و علی آبائه -، الهادی و المهدی است» [۱۰]. در باب کنیه آن حضرت گفته: «قائم - صلوات الله علیه -، أبو القاسم است» [۱۱]. درباره قبر آن حضرت «یعنی: محلی که آن حضرت پس از وفات در آن مدفون خواهد شد»، گفته: «قائم مُنتظر - صلوات الله و سلامه علیه -: قبر او چیزی است که جز خدای [صفحه ۶۴] تعالی کسی از آن خبر ندارد» [۱۲]. درباره ابواب آن حضرت گفته است: «... باب او عثمان بن سعید بود و چون وفاتش در رسید، بنا بر سفارشی که أبو محمد حسن بن علی «یعنی: امام عسکری - علیه السلام» فرموده بود، کار را به پسرش أبو جعفر محمد بن عثمان سپرد. ثقات شیعه از آن حضرت «یعنی: امام عسکری - علیه السلام» روایت کرده اند که فرمود: هذا وکیلی و ابنته وکیل ابنتی (یعنی: این مرد وکیل من و پسرش وکیل پسر من است)، که مراد «از پسرش» أبو جعفر محمد بن عثمان عمری بود. و چون او را وفات در رسید، کار را به أبو القاسم حسین بن روح نمیری سپرد، و آنگاه أبو القاسم بن روح فرمان داده شد که کار را به أبو الحسن سمری مَحْوَل کند. سپس باب نهان و پوشیده شد «و طریق نیابت خاصه منقطع گردید» [۱۳]؛ و خداوند داناترست» [۱۴]. ۴ - ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق کلینی - که علی التحقیق به سال ۳۲۹ ه. ق. در گذشته است - بابی را به «ولادت

صاحب الزمان علیه السلام ( / مولد الصاحب علیه السلام) اختصاص داده و گفته است: «آن حضرت - علیه السلام - در نیمه شعبان سال دویست پنجاه و پنج ولادت یافت» [۱۵]. ۵ - شیخ جلیل، محمد بن ابراهیم نعمانی - معروف به: ابن ابی زینب -، شاگرد و کتاب کلینی، کتاب الغیبه اش را درباره غیبت سیرورمان امام مهدی (عج) تألیف کرده که شایسته مراجعه است. [۱۶]. ۶ - شیخ جلیل، أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، صدوق اُمّت (در گذشته به سال ۳۸۱ ه. ق.)، در اعتقادات اش گفته است: «... و ما معتقدیم که حجّت خداوند در زمین و جانشین او در میان بندگانش، در [صفحه ۶۵] زمان ما، همانا، قائم منتظر، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - است، و اوست که پیامبر (ص) به نقل از خدای - عزوجل -، به نام و نسب از وی خبر داده است، و اوست که زمین را همانگونه که از ستم و جور پُر شده است، از قسط و عدل پُر می سازد؛ او همان کسی است که خداوند - هرچند مشرکان خوش ندارند - دین خود را به دست او آشکار می سازد تا بر همه دینها پیروز گرداندش؛ و همان کسی است که خداوند خاوران و باختران زمین را بر دستش می گشاید تا در زمین جائی نماند که در آن بانگ نماز در داده نشود و دین یکسره خدای را باشد؛ او همان مهدی است که پیامبر (ص) از او خبر داده و همان کسی که چون برون آید عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او نماز بگزارد و نماز گزار آنگاه که پشت سر او نماز بگزارد چون کسی است که پشت سر رسول خدا (ص) نماز بگزارد، زیرا که آن حضرت خلیفه رسول خدا (ص) است. و ما معتقدیم روا نیست قائم جز او باشد، هرچند که در غیبت بماند، و اگر غیبت او به درازای عمر دنیا نیز بپاید، باز قائم جز او نیست، زیرا پیامبر (ص) و ائمه (ع) او را به نام و نسب نشان داده و بدان تنصیب کرده و بشارتش را داده اند - ص لَمَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» [۱۷]. ۷ - صدوق اُمّت، همچنین، کتاب ارزشمند کمال الدین و تمام النعمه اش را در أحوالات سیرورمان قائم (عج) تألیف کرده است. [۱۸]. ۸ - شیخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، مفید (در گذشته به سال ۴۱۳ ه. ق.)، در کتاب الإرشادش بابی را به حضرت قائم و تاریخ ولادت و دلایل امامت آن حضرت و یادکرد پاره ای از اخبار و غیبت و سیره قائم (عج) به هنگام قیام و برپائی دولتش اختصاص داده است. [۱۹]. [صفحه ۶۶] شیخ مفید رساله الفصول العشره را هم درباره غیبت نگاشته که رساله دلاویزی است و می سزد مورد مراجعه قرار گیرد. [۲۰]. ۹ - أبو الحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی، شریف رضی (در گذشته به سال ۴۰۶ ه. ق.) - از شاگردان شیخ ما، ابن المعلم مفید اُمّت و معلم آن -، در کتاب جاودانه اش، نهج البلاغه، خطبه هائی را از امام علی - علیه السلام - درباره فرزندش مهدی (عج) نقل کرده است. [۲۱]. ۱۰ - برادرش، أبو القاسم علی بن حسین بن موسی الموسوی، علم الهدی شریف مرتضی (در گذشته به سال ۴۳۶ ه. ق.)، الْمُقْنَعُ فِي الْغَيْبَةِ را نوشته [۲۲] و در کتاب الشافی اش هم از این موضوع گفت و گو کرده [۲۳] و همچنین رساله فی غیبه الحجّه [۲۴] را نوشته است و در آن گفته: «... کسانی که در اعتقاد مخالف مایند، می پندارند در سخن گفتن در باب غیبت، کار ما دشوار و کار ایشان آسان است؛ و این نخستین باور نادرستی نیست که بدان اعتقاد یافته اند، و چون در آن تأمیل رود، وارونه چیزی است که پنداشته اند...» [۲۵]. ۱۱ - شیخ تقی الدین أبو الصّلاح حلبی (در گذشته به سال ۴۴۷ ه. ق.) در کتاب کلامی اش، تقریب المعارف، فصلی را به امامت حجّه بن الحسن - علیهما السلام - اختصاص داده است. [۲۶]. ۱۲ - أبو جعفر محمد بن حسن طوسی (در گذشته به سال ۴۶۰)، شیخ طائفه مُحَقِّقه، کتاب الغیبه اش را درباره سیرورمان صاحب الزمان - علیه السلام - تألیف کرده است، و در رساله مسائل کلامیه اش گفته: «محمد بن الحسن المهدی - علیه السلام - زنده است و از زمان پدرش، امام حسن عسکری «علیه السلام» تا به روزگار ما وجود داشته و دارد، بدین دلیل که - چون امامت لطف است، و لطف در هر روزگاری بر خدای تعالی واجب است - در [صفحه ۶۷] هر زمانی باید امام معصومی باشد». [۲۷]. ۱۳ - شیخ أبوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (در گذشته به سال ۵۴۸ ه. ق.)، صاحب مجمع البیان فی تفسیر القرآن، در تاج الموالد بابی را درباره امام دوازدهم (عج) نوشته است. [۲۸]. ۱۴ - حافظ شیخ أبو محمد عبدالله بن أحمد بن أحمد بن أحمد بن عبدالله بن نصر بن حشّاب بغدادی (در گذشته به سال ۵۶۷ ه. ق.) در تاریخ موالد الأئمه و وفیاتهم گفته است:

«یاد کرد آن جانشین شایسته - علیه السلام - : صدقه بن موسی از پدرش و او از امام رضا - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود: الخلف الصالح من ولد ابي محمد الحسن بن علي و هو صاحب الزمان و هو المهدي (یعنی: آن جانشین شایسته از فرزندان ابو محمد حسین بن علی است و او صاحب الزمان است و او مهدی است)»... [۲۹]. ۱۵ - رضی الدین أبو القاسم علی بن موسی بن طوس (در گذشته به سال ۶۶۴ ه. ق.) در الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف گفته است: «همچنین بدان که ما و بیشترین اهل اسلام روایت کرده ایم که پیامبرمان، حضرت محمد (ص)، فرمود: لا بُدَّ مِنْ مَهْدِيٍّ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ (ابنته - علیها السلام) - يظهر فيملاً الأرض عدلاً و قسطاً كما مُلئت ظُلماً و جوراً (یعنی: بی گمان مهدیی از فرزندان فاطمه خواهد بود و ظهور خواهد کرد و زمین را همانگونه که از ستم و جور پر شده است، از عدل و قسط پر می سازد). و همچنین جماعتی از رجال مذاهب چهارگانه در کتابهایشان «این معنا را» روایت کرده و اهل اسلام بر آن اجماع نموده اند.» [۳۰]. ۱۶ - علامه، آیه الله علی الإطلاق، شیخ حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی [صفحه ۶۸] (در گذشته به سال ۷۲۶ ه. ق.) در کتاب المستجد من الإرشاد بابی را به یاد کرد حضرت قائم - عجل الله فرجه - اختصاص داده است که می سیزد به آن مراجعه فرمائید. [۳۱]. ۱۷ - علامه شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (در گذشته به سال ۹۸۴ ه. ق.)، پدر شیخ بهائی، در کتاب وصول الأخیار إلى أصول الأخبارش گفته است: «إمام مهدی صاحب الزمان که بر این روزگاریان حجت است، أبو القاسم محمد بن حسن عسکری - عجل الله فرجه -، روز آدینه، پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج، شب هنگام، در سیر من رأی زاده شد؛ و مام او نرجس است، و به قولی: مریم علوی دخت زید؛ و ظهور و فرمانروائی آن حضرت - از طریق آگاهی که پیامبر (ص) در این باب به دست داده است - یقینی است.» [۳۲]. و همچنین گفته: «و از ایشان (یعنی از کسانی که أحادیثمان را و معالم دینمان را از ایشان نقل کرده ایم) است، محمد بن حسن مهدی «علیه الصلاة والسلام» که حق را بر پا می دارد و - بدانسان که پیامبر (ص) علیه و آله خبر داده است - زمین را، همانگونه که از ستم و جور پر شده است، از قسط و عدل پر می سازد. این معنا در الجمع بین الصحاح الست، به شش طریق، با اختلاف در الفاظ متن، روایت گردیده، و در کتاب المصایح هم به چهار طریق آن را روایت کرده است؛ و فی الجمله، از چیزهایی است که أحدى در آن شك نکند.» [۳۳]. ۱۸ - فرزند او، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی جبعی (در گذشته به سال ۱۰۳۱ ه. ق.) [۳۴]، در توضیح المقاصد گفته است: «پانزدهم (از ماه گرامی شعبان): امام أبو القاسم محمد مهدی صاحب الزمان - صلیوات الله علیه و علی آباءه الطاهرين - در این روز ولادت یافته، و این رخداد، در [صفحه ۶۹] سیر من رأی به سال دویست و پنجاه و پنج (۲۵۵ ه. ق.) بوده است.» [۳۵]. ۱۹ - علامه مصنف، محمد بن مرتضی، مدعو به: مولی محسن فیض کاشانی (در گذشته به سال ۱۰۹۱ ه. ق.)، در کتاب کلامی اش، عین الیقین، بابی را درباره غیبت امام زمان ما و علائم ظهور آن حضرت و نشانه های رستخیز نگاشته است. [۳۶]. ۲۰ - علامه سید هاشم بحرانی (در گذشته به سال ۱۱۰۷ ه. ق.)، صاحب تفسیر البرهان، کتاب المحججه فیما نزل فی القائم الحجه (عج) را تألیف کرده است. ۲۱ - شیخ الإسلام روزگار خویش، غواص بحار علوم آل محمد (ص)، شیخ محمد باقر مجلسی (در گذشته به سال ۱۱۱۰ ه. ق.)، مجلد سیزدهم از کتاب بحار الأنوار را به احوال امام دوازدهم، صاحب الزمان (عج)، اختصاص داده است. [۳۷]. ۲۲ - علامه میر محمد صادق خاتون آبادی (در گذشته به سال ۱۲۷۲ ه. ق.)، از شاگردان نیای نگارنده - علامه شیخ محمد تقی صاحب هدایه - قدس سره -، چهل حدیث اش را درباره امام زمان (عج) تألیف کرده و کشف الحق نامیده که به أربعین خاتون آبادی نام بردارست. [۳۸]. ۲۳ - شیخ المحدثین و ثالث المجلسین، حاج میرزا حسین نوری (در گذشته به سال ۱۳۲۰ ه. ق.)، کتاب نجم الثاقب اش را در أحوالات سیر و زمان، حضرت قائم (عج)، تألیف کرده است. [۳۹]. ۲۴ - علامه سید محمد تقی موسوی اصفهانی (در گذشته به سال ۱۳۴۸ ه. ق.) کتاب مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم «علیه الصلاة والسلام» را تألیف کرده است. [۴۰]. ۲۵ - علامه شیخ علی اکبر نهبانندی (در گذشته به سال ۱۳۶۹ ه. ق.) العبقری الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام را در دو مجلد بزرگ تألیف کرده است. ۲۶ - علامه سید محسن امین (در گذشته به سال ۱۳۷۱ ه. ق.) در أعیان الشیعه اش [صفحه ۷۰]

بخشی را به «حضرت محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان علیه السلام» اختصاص داده و در آن به بحثی درازدامن پرداخته است. [۴۱]. ۲۷ - علامه سید صدرالدین صدر (در گذشته به ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۷۳ ه. ق.) در کتاب ارزنده اش، المهدی «علیه السلام»، احادیث حضرت مهدی (عج) را از طُرُقِ اهل سنت گرد آورده است و می‌سزَد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که اثری دلاویز است. ۲۸ - علامه اکبر و مصلح اعظم، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء (در گذشته به ۱۸ ذی القعدة الحرام ۱۳۷۳ ه. ق.) در کتاب ارزنده اش، أصل الشیعه و أصولها، گفته است: «... إمامیه معتقدند که خدای - سُبْحَانَهُ - زمین را از کسی که بر بندگان حجت باشد، خواه نبی و خواه وصی، خواه پدیدار و شناسا و خواه نهان و ناپیدا، تهی نمی‌گذارد و پیامبر (ص) تنصیص فرموده و کار را به فرزندش امام حسن محول کرده و امام حسن کار را به برادرش امام حسین محول ساخته است و روند به همین ترتیب بوده است تا به امام دوازدهم مهدی مُنتَظَر رسیده...». [۴۲]. ۲۹ - علامه شیخ محمدرضا مظفر (در گذشته به سال ۱۳۸۳ ه. ق.) در کتاب عقائد الإمامیه اش گفته: «بشارت به ظهور مهدی که از فرزندان فاطمه است و در آخر الزمان ظهور می‌کند، تا زمین را، پس از آنکه از ستم و جور پُر شده است، از قسط و عدل پُر سازد، از قول پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - به تواتر نقل گردیده و به ثبوت رسیده است و مسلمانان همه و به رغم اختلاف مشربهاشان، در شمار احادیثی که از آن حضرت روایت کرده اند، این بشارت را ثبت نموده اند. بنا بر این، بشارت مذکور، اندیشه ای نوپدید نیست که در میان شیعیان به وجود آمده باشد...». [۴۳]. [صفحه ۷۱] ۳۰ - علامه معاصر، «آیه الله آقای حاج» شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - مُدَّ ظَلَهُ - در کتاب ارزنده اش، مُتَنَحَّبُ الْأَثَرِ فِي الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ «علیه السلام»، - که بارها طبع گردیده است -، احادیث حضرت مهدی (عج) را از «منابع» فریقین گردآوری کرده. ۳۱ - علامه معاصر، شیخ مهدی فقیه ایمانی اصفهانی، دیدگاههای اعلام اهل سنت را در موسوعه خویش، الإمام المهدی «علیه السلام» عند أهل السنیة، گردآورده است که اثری خواندنی است و می‌سزَد خواننده ارجمند به آن مراجعه فرماید. ۳۲ - علامه معاصر، شیخ ابوبالغ تجلیل تبریزی، رساله مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ؟ را تألیف کرده و در آن احادیث این موضوع را از «منابع» فریقین گردآورده است که دوبار در قم مُشَرَّفَه به طبع رسیده. ۳۳ - علامه معاصر، سید محمود موسوی دهبی اصفهانی، در کتاب یأتی علی الناس زمان من سئل عاشر و من سکت مات، احادیث آخر الزمان را گردآورده و به فارسی ترجمه کرده و بنا بر حروف الفبا مرتب گردانیده است. طبع نخست این کتاب به سال ۱۴۰۸ ه. ق. در قم منتشر گردید. «همچنین اخیراً کتاب معجم الملاحم و الفتن از نامبرده به طبع رسیده است». پاورقی [۱] فَرْقُ الشَّيْعَةِ / ۹۶. [۲] فَرْقُ الشَّيْعَةِ / ۱۰۸. [۳] الْمَقَالَاتُ وَ الْفِرَقُ / ۱۰۲. [۴] الْمَقَالَاتُ وَ الْفِرَقُ / ۱۰۳. [۵] «حافظ» لقبی ستایش آمیزست از برای مُحَدَّثِی که احادیث بسیار از بر دارد. به قولی، «حافظ» بر کسی إطلاق می‌شود که از صدهزار حدیث (به متن و سَنَد) آگاه باشد. نگر: معجم مصطلحات الرجال و الدرأیه ص ۵۱ و ۵۲؛ و: الکنی و الألقاب ۲: ۱۶۵ و ۱۶۶. [۶] «خلف» - که ترجمه فارسی آن (یعنی: جانشین) را آوردیم -، و نیز «خلف صالح»، از ألقابِ إمامِ زمان - ارواحنا فداه - است. مُحَدَّثِ نوری - قُدُّسِ سِتْرُهُ - می‌نویسد: «محتمل است که چون حضرت عسکری - علیه السلام - فرزندی نداشت و مردم می‌گفتند که دیگر جانشین ندارد و به همین اعتقاد، جماعتی باقی ماندند، پس از تولد آن حضرت، شیعیان به یکدیگر بشارت می‌دادند که «جانشین» ظاهر شد و به جهت اشاره به این مطلب، ایشان، بلکه ائمه «علیهم السلام»، او را به این لقب خواندند.» (نجم الثاقب، چ مسجد جمکران، ص ۷۲). [۷] تاریخ الأئمة «علیهم السلام» / ۱۵. «درباره سال ولادت حضرت مهدی - علیه السلام - و این که قول معتبر همان ۲۵۵ ه. ق. است که شیخ کلینی و مفید و... یاد کرده اند، نگر: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، جعفریان، ص ۵۶۵ و ۵۶۶. [۸] تاریخ الأئمة «علیهم السلام» / ۲۲. [۹] تاریخ الأئمة «علیهم السلام» / ۲۶. «درباره این نامهای مذکور از برای امام - علیه السلام - نیز نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۲۰۸؛ و: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، جعفریان، ص ۵۶۷. [۱۰] تاریخ الأئمة «علیهم السلام» / ۲۹. [۱۱] تاریخ الأئمة «علیهم السلام» / ۳۰. [۱۲] تاریخ الأئمة «علیهم السلام» / ۳۲. «معرفی مدفن هریک از امامان - علیهم الصلاه و السلام -، یکی از شئون نگارش تاریخ ایشان بوده است و از

این رو کاتب بغدادی خود را مقید دیده تا از مدفن آینده امام زمان - علیه السلام - نیز سخن بدارد. [۱۳] «در متن عربی چهل حدیث و مأخذ آن، «بطی الباب» است، ولی معنای درستی برای «بطی» به دست نیاوردیم. در طبع محقق استاد علامه سیدمحمدرضا حسینی جلالی - دام علاه -، بجای «بطی»، «بطن» آمده که ترجمه ما نیز متکی بر همین ضبط است. [۱۴] تاریخ الأئمة «علیهم السلام» / ۳۴. [۱۵] الکافی ۱: ۵۱۴. [۱۶] «از برای شناخت بیشتر این کتاب مهم، نگر: فصلنامه انتظار، سال ۱، ش ۱، صص ۲۰۵ - ۱۹۱؛ و: ش ۲، صص ۲۵۹ - ۲۴۶؛ و: ش ۳، صص ۲۰۲ - ۱۷۷؛ و: سال دوم، ش ۵، صص ۳۹۱ - ۳۷۳. [۱۷] الاعتقادات / ۹۸. [۱۸] «این تألیف سترگ - که علی الظاهر با عنایت و توجه خاص حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم صورت پذیرفته است -، از اصلی ترین مصادر و منابع بحث غیبت و مهدویت به شمار می رود و در درازنای تاریخ همواره محل رجوع و استفاده عالمان شیعه - بویژه کسانی که در این حوزه قلم زده اند - بوده است نگر: فصلنامه انتظار، سال ۱، شماره ۱، صص ۷۸؛ و: کتابشناسی نسخه های خطی آثار شیخ صدوق (ره) در ایران، صص ۲۲۸ - ۲۰۶. این اثر تا کنون چندبار نیز به فارسی ترجمه شده است. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲۵، صص ۱۴۷. شایان ذکر است که شماری از محدثان قدیم نام این کتاب را اكمال الدین و اتمام النعمة گفته اند ولی استاد علی اکبر غفاری، طابع و محقق کتاب، نام کمال الدین و تمام النعمة را درست دانسته و ضبط کرده اند. سیدناالاستاذ و شیخنا فی الإجازة، آیه الله علامه سیدمحمدرضا حسینی جلالی - دام الله إجلاله -، همان کمال الدین و تمام النعمة را درست و اصیل می دانند (نمونه را، نگر: تدوین السیئة الشریفة، ط: ۲، صص ۶۶۷). [۱۹] الإرشاد / ۳۱۶ تا به پایان کتاب. [۲۰] «از برای آشنائی با نگرشها و نگارشهای شیخ مفید - قدس سیره الشریف - درباره غیبت، نگر: نظرات فی تراث الشیخ المفید، السیدمحمدرضا الحسینی الجلالی، صص ۱۶۷ - ۱۳۲. چنان که در همین مأخذ (یعنی: نظرات فی تراث الشیخ المفید، صص ۱۳۲) آمده، الفصول العشرة فی الغیبة جامع ترین نگارش شیخ - اعلی الله مقامه - در موضوع غیبت است. خوشبختانه مجموعه آثار شیخ مفید که به طرز بیس و کم قابل قبول، به مناسبت کنگره بزرگداشت او در قم، انتشار یافت، دسترسی به رساله های موجود وی را در هر باب - از جمله غیبت و مهدویت - آسان ساخته است. [۲۱] به حدیث چهلیم «در همین چهل حدیث» مراجعه فرمائید. [۲۲] یاد شده در: الذریعة، ۲۲: ۱۲۲. «متن مصحح و محقق این رساله، ضمن شماره ۲۷ از مجله ثرائنا از سوی مؤسسه آل البیت - علیهم السلام - لإحياء التراث نشر شده است. همچنین ترجمه آن به نام امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام، از سوی انتشارات مسجد مقدس جمکران» در قم (چ ۲: ۱۳۷۸ ه. ش.) منتشر گردیده است. درباره اهمیت المقنع به مقدمه همین ترجمه (صص ۱۸ - ۱۵) می توان رجوع کرد. [۲۳] یاد شده در: الذریعة، ۱۳: ۸. «این متن در چهار مجلد به اهتمام سید عبدالزهره الحسینی الخطیب (۱۴۱۵ - ۱۳۳۸ ه. ق.) تحقیق و طبع و نشر شده است (بیروت: ۱۴۰۷ ه. ق.؛ طهران: ۱۴۱۰ ه. ق.). [۲۴] یاد شده در: الذریعة، ۱۶: ۸۲؛ چاپ شده در: رسائل الشریف المرتضی، ۲: ۲۹۸ - ۲۹۱. [۲۵] رسائل الشریف المرتضی، ۲: ۲۹۳. [۲۶] تقریب المعارف / ۲۱۵ - ۱۷۱. [۲۷] الرسائل العشر / ۹۸. «در فهم مراد شیخ طوسی - قدس سیره -، باید به مصطلح کلامی «لطف» توجه داشت. شیعه امامیه از راه لطف نصب امام را لازم می دانند و می گویند از همان روی که خداوند حتماً برای هدایت بندگان خود پیامبر مبعوث می گرداند، پس از وفات پیامبر نیز باید امام و جانشین شایسته ای در میان اُمت منصوب شده باشد تا بر تفسیر و اجرای صحیح احکام دینی نظارت کند. این لطفی است که خداوند در حق بندگان روا می دارد و عقل در حتمیت و لزوم این لطف از جانب خداوند تردید نمی کند و آن را اثبات می نماید. این تنها اشارتی بود و تفصیل مطالب مربوط به «لطف» را باید در کتابهای کلامی و عقائد استدلالی باز جست». [۲۸] تاج الموالد / ۶۰ تا به پایان کتاب. [۲۹] تاریخ موالید الأئمة «علیهم السلام» و وفیاتهم / ۲۰۲ - ۲۰۰. [۳۰] الطرائف / ۱۷۵. [۳۱] المستجد / ۲۳۱ تا به پایان کتاب. [۳۲] وصول الأخبار إلى أصول الأخبار / ۴۴. «درباره «مریم علوی دُخت زید»، همچنین نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، ترجمه علی دوانی، صص ۲۲۶. [۳۳] وصول الأخبار إلى أصول الأخبار / ۴۴. [۳۴] «ظاهراً در تاریخ وفات شیخ بهاء الدین - رَوَّحَ اللهُ روحه -، ۱۰۳۰ ه. ق. معتبر باشد. [۳۵] توضیح المقاصد / ۵۷۹. [۳۶] علم الیقین: ۲:



۸۲۰ - ۷۷۱. «بجاست یاد کنیم که مرحوم فیض یک دیوان خاص (در حدود یکهزار و پانصد بیت) در اظهار اشتیاق به حضرت حُجَّت - علیه السَّلام - سروده که غالب آن استقبال یا تضمین غزلهائی از حافظ است. این دیوان را خود او شوق المهدی [علیه السَّلام] نام نهاده. نیز نگر: فهرست های خود نوشت فیض کاشانی...، به اهتمام ناجی نصرآبادی. دیوان مذکور به اهتمام آقای علی دوانی طبع و نشر گردیده». [۳۷] «این بخش از بحار، چندبار تاکنون به فارسی ترجمه شده است. شاید مشهورترین و متداول ترین ترجمه آن، همان باشد که به قلم آقای علی دوانی نگارش یافته و به نام مهدی موعود [علیه السَّلام] بارها چاپ و تجدید چاپ گردیده است». [۳۸] «این کتاب یکبار به اهتمام حاج سید ابوالفضل مدرس خاتون آبادی در چاپخانه محمدی اصفهان - به شیوه چاپ سُربی - به طبع رسیده است و بار دیگر به سال ۱۳۶۱ ه. ش. در تهران به اهتمام سید داود میرصابری - که مبنای آن همان چاپ سُربی اصفهان بوده». [۳۹] «مَعَ الْأَسْفِ هُنُوز جَای یک چاپ محققانه جاندار از این اثر خالی است و بمانند بعض دیگر نگارشهای فارسی مُخَدِّثِ نوری - به رغم فراوانی خوانندگان و چاپهای متفاوت - هنوز حق آن ادا نشده». [۴۰] «خوشبختانه این کتاب به فارسی هم ترجمه شده و مورد استفاده ایمانیان است». [۴۱] «أعیان الشَّیعَة ۲: ۸۴ - ۴۴ (طبع جدید). [۴۲] أصل الشَّیعَة و أصولها / ۱۳۶ (طبع قاهره). [۴۳] عقائد الإمامیة / ۷۷.

### مهدی نزد اهل سنت و جماعت

عمده آن را از مُتَخَبِ الْأَثَرِ عَلَّامه صافی و مقدّمه عَلَّامه خراسان بر البیان فی أخبارِ صاحبِ الزَّمان «علیه السَّلام» برگرفته ام. روایتگران اهل سنت و جماعت، احادیث مهدی (عج) را روایت کرده و مصدقین نشان این احادیث را در جوامع حدیثشان ضبط کرده اند؛ کسانی چون أحمد [۱] و ابوداود و ابن ماجه و ترمذی و بخاری و مسلم و نسائی و بیهقی و ماوردی و طبرانی و سیمعانی و رویانی و عبّدری و حافظ عبدالعزیز عکبری - در تفسیرش - و ابن قتیبه - در غریب الحدیث - و ابن سری و ابن عساکر و دارقطنی - در مسند سیده نساء العالمین فاطمه الزَّهراء «علیها السَّلام» - و کسانی - در المبتدا - و بَعُو و ابن اثیر و [صفحه ۷۲] ابن دبیع شیبانی و حاکم - در مستدرک - و ابن عبدالبر - در الاستیعاب - و حافظ ابن مطیق و فرغانی و نمیری و مُناوی و ابن شیرویه دیلمی و سیبیط بن جوزی و شارح مُعْتَرَلِی [۲] و ابن صِبَاغِ مالِکی و حموی و ابن مغازلی شافعی و موفّق بن أحمد خوارزمی و مُجَبِّ الدِّین طَبْرَی و شَبْلَنْجِی و صِبَّان و شیخ منصور علی ناصف و ابن ابی شیبیه و ابن ابی حاتم و حسن بن سفیان و ابن منده و حمادِ رَوَاجِی و ابوالحسن سحری و حربی و ابوبکر مقری و خطیب و ابوعمر و دانی و ابن خَلْکَانَ و قُرْطُوبِی و ابن کثیر و نعیم بن حمّاد و ابن اَعْثَمِ کوفی و ابوالحسن آبروی و ابن حَجَرِ عَسْقَلَانِی و مُحِیی الدِّین ابن عَرَبِی و ابن طَلْحَة شافعی و سَمْهُودِی و شَعْرَانِی و ابن العَرَبِی مالِکی و ابویعلی و ابن حَجَرِ هِیَمِی [۳] و ابن حیان و ابوالشیخ و ثَعْلَبِی و ابن الأزرَق و ابن مَنْظُورِ أنصاری و عبدالکری یمانی و صدرالدین قونوی و زینی دَخْلَان و برزنجی و مُرْتَضَی زَبِیدِی و مَلْاعِلی مُتَقِی و خواجه پارسا و إسماعیل حَقّی و آلوسی و قندوزی بلخی و گنجی شافعی و جز ایشان. [۴]. شماری از ایشان رساله ها و کتابهائی در این باب نوشته اند که از آن جمله اند: حافظ ابونعیم اصفهانی، صاحب کتاب نَعْتِ المَهدِی و مَنَاقِبِ المَهدِی، و گنجی شافعی، صاحب البیان فی أخبارِ صاحبِ الزَّمان، و مَلْاعِلی مُتَقِی، صاحب تلخیص البیان فی أخبارِ مهدی آخر الزَّمان، و عبّاد بن یعقوب رَوَاجِی، صاحب کتاب أخبار المهدی، و شیوطی، صاحب العَرَفُ الوَرْدِی فی أخبارِ المَهدِی و علامات المهدی، و ابن حَجَر، صاحب القول المختصر فی علامات المَهدِی المُنتَظَر، و شیخ جمال الدین یوسف بن یحیی دمشقی، صاحب عَقْدِ الدُّرَرِ فی أخبارِ الإمام المُنتَظَر، و ابن کمال پاشا، صاحب تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزَّمان، و ابن قَیمِ جَوَزیه که او را المهدی است، و مَلْاعِلی قاری هندی که او را المَشْرَبِ الوَرْدِی فی أخبارِ المَهدِی است، و شیخ مرعی بن یوسف کَرَمِی مقدسی «حَبَلِی»، صاحب فَوَائِدُ الفِکْرِ فی الإمام المُنتَظَر، و محمّد بن عبدالعزیز بن مانع - از علمای نجد در سده چهاردهم -، صاحب تَحْدِیقُ النُّظَرِ فی أخبارِ الإمام المُنتَظَر، و دیگران [صفحه ۷۳] و نوشتارهای دیگر. در ادامه پاره ای

از سخنانِ اعلامِ ایشان را می‌آوریم و خواننده را می‌سزد تا در این سخنان باریک بنگرد و بیندیشد: ۱- ابنِ ابی‌الحدید مُعْتَرِلی در شرح نهج البلاغه گفته است: «فرقه‌های مسلمان، همه همداستانند که دنیا و تکلیف جز پس از ظهور او «مهدی - علیه السلام -» سپری نمی‌گردد». [۵]. ۲- از شیخ عبدالحق منقول است که در اللّمعات گفته: «أحادیثی که به حدّ تواتر رسیده اند هَمْشُخَن اند که مهدی از اهل بیت و از اولادِ فاطمه است». [۶]. ۳- صَبَّان در إسعاف الزّاعین گفته است: «درباره خروج او و این که او از اهل بیت پیامبر (ص) است و این که او زمین را از عدل پُر می‌سازد، اخبارِ روایت شده از پیامبر (ص) به تواتر رسیده است». [۷]. ۴- شَبْلَنْجی در نورالابصار گفته است: «أخبارِ روایت شده از پیامبر (ص)، در این باره که او از اهل بیت آن حضرت است و زمین را از عدل پُر می‌سازد، به تواتر رسیده است». [۸]. ۵- ابنِ حَجَر در صواعق گفته است: «أبوالحسین ابری گفته: «درباره خروج او و این که او از اهل بیت پیامبر (ص) است و این که هفت سال فرمانروائی می‌کند و این که زمین را از عدل پُر می‌سازد و این که با عیسی خروج می‌کند و عیسی او را در باب لد در خاکِ فلسطین بر کشتنِ دَجَالِ یاری می‌رساند و این که امامت این اُمّت می‌کند و عیسی پشتِ سر او نماز می‌گزارد، اخبار به سبب کثرتِ کسانی که آنها را از مصطفی (ص) روایت کردند به تواتر رسیده و مُسْتَفِیض گشته است». [۹]. ۶- سیدأحمد فرزندِ سیدزینی دَحْلان، مُفتی شافعیان، در الفتوحات الإسلامیه گفته است: [صفحه ۷۴] «أحادیثی که در آنها از ظهورِ مهدی سخن در میان است، بسیارند و مُتواتر؛ در آنها هم حدیثِ صحیح هست و هم حَسَن و هم ضعیف، و ضعیف بیشتر است، ولی به سبب کثرتِ این احادیث و کثرتِ مُخرجانشان یکدیگر را تقویت می‌کنند چنان که از آنها قطع حاصل می‌شود؛ اَمّا آنچه موردِ قطع و یقین است، این است که او بی‌گمان ظهور می‌کند و از فرزندانِ فاطمه است و زمین را از عدل پُر می‌سازد. علامه سیدمحمد بن رسولِ بَرَزَنْجی در آخرِ الإشاعه بدین نکته توجه داده است. و اَمّا تعیینِ ظهورِ وی در سالِ مشخص صحیح نیست، زیرا غیبی است که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست و از شارعِ نصّی در تعیینِ آن نرسیده است». [۱۰]. ۷- سُویدی در سَبَائِكِ الدَّهَبِ گفته است: «آنچه علماء بر آن اتفاق دارند، آن است که مهدی همان کسی است که در آخرِ زمان قیام می‌کند و زمین را از عدل پُر می‌کند؛ و احادیثِ درباره او و ظهورش بسیار است». [۱۱]. ۸- گنجی شافعی در البیان فی أخبارِ صاحبِ الزّمان گفته است: «درباره مهدی - علیه السلام -، اخبار، به سبب کثرتِ کسانی که آنها را از مصطفی (ص) روایت کرده اند، مُتواتر و مُسْتَفِیض گردیده است». [۱۲]. ۹- مَلَاعِلی متقی در البُرهان فی علاماتِ مهدی آخر الزّمان، فتاوی چهارتن از علمای مذاهب چهارگانه را درباره مهدی - علیه السلام - یاد کرده است. این چهارتن عبارت اند از: شیخ ابنِ حَجَرِ شافعی، مؤلفِ القولِ الْمُخْتَصَرِ فی علاماتِ المَهْدِیِ الْمُتَنْظَرِ، و ابوالسُرورِ أحمد بن ضیاء حَفَی، و محمّد بن محمّد مالکی، و یحیی بن محمّد حَبَلِی. فتاوی این چهارتن متضمّن صحّتِ قائل شدن به ظهورِ مهدی «علیه الصّلاه و السلام» است و این که درباره او و ویژگیهایش و ویژگیهای خُرُوجش و فتنه‌هایی که پیش از آن ظاهر می‌گردد - مانند خُرُوجِ سُفِیانی و خسف و جُز آن - اخبارِ صحیح وارد شده است. همچنین ابنِ حَجَر به تواتر این احادیث تصریح کرده و نیز تصریح [صفحه ۷۵] نموده است که آن حضرت از اهل بیت است و فرمانروای خاور و باختر زمین می‌گردد و آن را از عدل پُر می‌سازد، و عیسی پشتِ سرِ مهدی «علیهما السلام» نماز می‌گزارد، و مهدی سُفِیانی را گلو می‌بُرد، و سپاهی که سُفِیانی به سوی مهدی می‌فرستد در بیداء، میانِ مکه و مدینه، در زمین فروبرده می‌شود. [۱۳]. ۱۰- مَسْعُود بن عمرِ تَفْتَازانی در مقاصد الطّالِبین گوید: «درباره ظهورِ امامی از فرزندانِ فاطمه زهراء - رَضِیَ اللهُ عَنْهَا - که زمین را، همانگونه که از جور و ستم پُر شده است، از قسط و عدل پُر می‌کند، احادیثِ صحیح رسیده است». [۱۴]. ۱۱- شیخ محمّد «بن محمّد» جَزَری دمشقی شافعی در اَسْمیِ المَنَاقِبِ فی تَهْذِیْبِ اَسْنیِ المَطَالِبِ [۱۵] گوید: «از علی بن ابی طالب - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - منقول است که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -: الْمَهْدِیُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَصْلِحُهُ اللهُ فِي لَيْلَةِ [۱۶] (یعنی: مهدی از ما اهل بیت است، خداوند یکشنبه او را مهیا دارد). ... احادیثِ مهدی و این که در آخر الزّمان می‌آید و این که از اهل بیت و از زاد و رودِ فاطمه - رضوانُ اللهُ علیها - است و این که نام او نامِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - می‌باشد و نام

پدرش نام پدر پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ «آلِهِ وَ» سَلَّمَ - [۱۷]، نزد ما صحیح است؛ و صحیح تر [و دقیق تر] آن است که او از زاد و رود حُسَین بن علی است؛ چه، امیرمؤمنان علی بدین نکته تصریح فرموده؛ در آن سخن که... علی - علیه السَّلام - به فرزندش حُسَین نگریست و فرمود که: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَيِّمَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ «آلِهِ وَ» سَلَّمَ وَ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يَسْمَى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يَشْبَهُهُ فِي الْخُلُقِ وَ لَا يَشْبَهُهُ فِي الْخَلْقِ (یعنی: این پسر من، چنان که پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ «آلِهِ وَ» سَلَّمَ - او را نامید، سیدی [۱۸] است و زودا که از صُلْبِ او مردی بیرون آید که به نام پیامبران خوانده می شود، در خُلُقِ به او می ماند و در خَلْقِ به او [صفحه ۷۶] نمی ماند [۱۹] آنگاه حکایت این را که زمین را پُر از عدل می سازد باز گفت. ابوداود این حدیث را بدینسان در سُنَنِ خویش روایت کرده و درباره آن خاموش نشسته. [۲۰]. [۱۲ - عبدالرحمن ابنِ خَلْدُونِ در مُقَدِّمَةِ ی بلند آوازه اش می گوید: «بدان که در کُذْرِ روزگاران میان همه مسلمانان مشهور بوده است که بی گمان در آخر الزمان مردی از اهل بیت ظهور می کند که دین را نیرو می دهد و عدل را آشکار می سازد و مسلمانان از او پیروی می کنند و بر ممالک اسلامی چیره می گردد و مهدی نامیده می شود و خروج دَجَالِ و دیگر نشانه هائی که در حدیث صحیح ثبت شده در پی اوست...» [۲۱]. تا بدین جا فصل نخست را که درباره گفتارها بود به فرجام می آوریم و به یاری آفریدگار به فصل دوم می آغازیم. [صفحه ۸۷] پاورقی [۱] «مراد أحمد بن حنبل شیانی (در گذشته به ۲۴۱ ه. ق.) است». [۲] «مراد ابنِ ابی الحدید مدائنی (در گذشته به ۶۵۵ ه. ق.) شارح نهج البلاغه ی شریف است». [۳] «در متن عربی چهل حدیث و متن مطبوع الکنی و الألقاب، «هیثمی» آمده. به هر روی، مراد ابنِ حَجَرِ هَيْثَمِي (شهاب الدین أحمد بن محمد / ۹۷۴ - ۹۰۹)، مفتی حجاز، است که الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ را نوشته و هرچند استیزه گر و معاند شیعه بوده است، به کثیری از فضائل اهل بیت - علیهم السَّلام - خَسْتُو شده». [۴] برای آگاهی از شماری افزون تر مراجعه بفرمائید به: مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ «علیه السلام»؟ (صص ۶۸ - ۶۲). [۵] شرح ابنِ ابی الحدید ۵۳۵:۲ ط. مصر. [۶] حاشیه صحیح ترمذی ۴۶:۲ ط. دهلی. [۷] باب ۲ ص ۱۴۰ ط. مصر ۱۳۱۲. [۸] ص ۱۵۵ ط. مصر ۱۳۱۲. [۹] الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ / ۹۹ ط. مطبوعه میمنه ی مصر. [۱۰] الفتوحات الإسلامیة ۲: ۲۱۱ ط. مصر ۱۳۲۳. [۱۱] سَبَائِكُ الذَّهَبِ / ۷۸. [۱۲] البیان فی أخبار صاحب الزمان «علیه السَّلام» / ۱۲۴. [۱۳] رجوع کنید به: البُرْهَانُ فی علامات مهدي آخر الزمان، باب ۱۳. [۱۴] مقاصد الطالین (هامش شرح المقاصد، ۲: ۳۰۷). [۱۵] «در حقیقت شیخ محمد بن محمد بن محمد جزری دمشقی شافعی - زاده ۷۵۱ و در گذشته ۸۳۳ ه. ق. -، این مطلب را در اَسْنَى الْمَطَالِبِ گفته و استاد شیخ محمد باقر محمودی که اَسْنَى الْمَطَالِبِ را تلخیص و تهذیب کرده و متن مختار خود را اَسْمَى الْمَنَاقِبِ فی تهذیب اَسْنَى الْمَطَالِبِ نامیده است، این سخن شیخ محمد بن محمد جزری را نیز نقل کرده». [۱۶] «نگر: حلیه الأبرار، ۵: ۴۴۶ و ۴۴۸». [۱۷] «استاد محمودی در تعلیقه بر اَسْنَى الْمَطَالِبِ اظهار کرده اند گویا این را که نام پدر امام مهدی - علیه السَّلام - نام پدر پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ «آلِهِ وَ» سَلَّمَ - است، حُفَاطِ خاندانِ اُمَیّه و بنی عَبَّاسِ جعل و إلحاق کرده باشند. می نویسم: جَزَّ جَعْلٌ و برافزودگی، در نگارشهای سُنّی و شیعی، وجوه و احتمالات دیگری هم درباره عبارت «اسم اَبیه اسم اَبی» که در حدیث نقل شده است، طرح گردیده. از جمله این که: الف) عبارت، «اسم اَبیه اسم ابنی» بوده باشد و راوی دچار اشتباه گردیده و «ابنی» را به «ابی» تصحیف کرده باشد. خاصه آنکه می دانیم در اخبار فریقین، چه از سوی خود پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ «آلِهِ وَ» سَلَّمَ - و چه از سوی دیگران، امام حَسَن و امام حُسَین - علیهما السَّلام - بارها «ابن پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ «آلِهِ وَ» سَلَّمَ - خوانده شده اند؛ پس ای بسا آن حضرت فرموده باشند: «اسم اَبیه اسم ابنی» و مرادشان این باشد که پدر او همنام پسر من، حَسَن بن علی، است؛ که کاملاً صحیح و وجیه است. ب) کنیه امام حَسَنِ عَسْکَرِی - علیه السَّلام - «أبو محمّد» است و کنیه، حضرت عبدالله بن عبدالمطلب، پدر پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ «آلِهِ وَ» سَلَّمَ -، نیز، چنان است؛ پس کنیه ها همسان اند و می دانیم که کنیه داخل در اسم است. ج) از یکسو، در زبان عربی، جایز و متداول است که جَزَّ دُّ عَلَیُّ را «أب» (/ پدر) بخوانند. از همین رهگذر است که در قرآن کریم (سوره حج، ی ۷۸) آمده: «مَلَمَّةٌ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ» و همچنین (سوره یوسف، ی ۳۸): «اتَّبَعْتُ مَلَّةَ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ». در حدیثِ إِسْرَاءِ هم - بنا بر تفسیرِ قَمَی - جبرئیل - علیه السَّلام - می گوید: هذا أبوک إِبْرَاهِیمَ



علیه السّلام. از سوی دیگر واژه «اسم» بر کنیه و صفت هم اطلاق می‌شود؛ چنان‌که در حدیثنامه‌های بخاری و مسلم - و به نقل از آنها در بحار - آمده: «ان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم سَمِيَ عليا عليه السّلام أبا تراب و لم يكن اسم أحب إليه منه» و در اینجا لفظ «اسم» بر کنیه اطلاق گردیده است. پس چون حضرت قائم - علیه السّلام - از نسلِ امام حسین - علیه السّلام - اند و کنیه امام حسین - علیه السّلام - نیز «أبو عبدالله» است، ای بسا که پیامبر - صَلَّى الله عليه و آله - به طریقی جامع و موجز و با به کارگیری آن دو خصیصه زبانی و اصطلاحی عرب که بر کنیه اطلاق «اسم» می‌توان کرد - و جدّ اعلیٰ را «پدر» می‌توان خواند - به این نکته اشارت فرموده اند که حضرت قائم - علیه السّلام - از نسلِ امام حسین - علیه السّلام - اند. (د) از طریق عامه روایت شده که کنیه حضرت قائم - علیه السّلام - «أبو عبدالله» است. بنابراین، به حسبِ کنیه، نام فرزند آن حضرت، «عبدالله» می‌شود؛ که همانا نام پدر پیامبر - صَلَّى الله عليه و آله - است. پس ای بسا، عبارت، «اسم ابنه اسم أبي» بوده، و «ابنه» به «أبيه» تصحیف شده باشد. و... (تفصیل را، نگر: کتاب الغیبه ی شیخ طوسی (ره)، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ و: ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ و کشف الغمّه، تحقیق السّید هاشم الرّسولی، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۲: ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۷۶ و ۴۷۷؛ و: الدرّ المنثور، علی بن محمّد بن الحسن بن زین الدّین العاملی، تحقیق السّید أحمد الحسینی [الإشکوری]، ۱: ۵۲ و ۵۳؛ و: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و علیهم السّلام)، الشاکری، ۱۶: ۳۸۵ - ۳۸۲). همچنین از برای متمیم آگاهی‌ها و ملاحظه پاره‌ای از انظار، نگر: در انتظار ققنوس، صص ۱۱۵ - ۱۱۰؛ و: مهدی موعود [علیه السّلام]، ترجمه علی دوانی، ص ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۲۸ و ۳۲۹؛ و: نجم الثّاقب، ط. مسجد جمکران، صص ۲۱۴ - ۲۰۸. درباره احتمال جعل و برافروزدگی - که نیرومند هم هست -، خصوصاً باید توجه داشت که گفته اند: «جمله «اسم پدرش اسم پدر من است»، فقط در حدیث «زائده بن ابی الرّقاد باهلی» است که بزرگان اهل تسنن نوشته اند وی عادت داشته چیزی بر احادیث می‌افزوده.» (مهدی موعود [علیه السّلام]، ترجمه علی دوانی، ص ۳۰۳؛ نیز نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، ص ۱۴۴). اگر فرض افزودگی یا تصحیف را بپذیریم، این احتمال هم محل تأمل قرار می‌گیرد که برخی گفته اند دستکاری مذکور در راستای هواخواهی از «نفس زکیه» (محمّد بن عبدالله بن حسن) صورت گرفته که برخی او را «مهدی» می‌خواندند و مدعی مهدویتش بودند. نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، ص ۱۰۷؛ ضمناً سنج: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۷۶. [۱۸] «ای بسا اشارت امیر مؤمنان - علیه السّلام - بدین باشد که پیغمبر - صَلَّى الله عليه و آله و سلم -، امام حسن و امام حسین - علیهما السّلام - را «سیدا شباب اهل الجنّه» (یعنی: دو سرور جوانان اهل بهشت) خوانده اند. این ویژگی را شیعه و سنی درباره حسنین - علیهما السّلام - نقل کرده اند (از برای پاره‌ای نقلهای سنی، نگر: فضائل الخمسه من الصّیاح السنّه، الفیروزآبادی، ط. علمی، ۳: ۲۶۴ - ۲۵۹) و به قول ابن شهر آشوب - رضی الله عنه - مورد اتفاق اهل قبله است (تفصیل را، نگر: مناقب آل ابی طالب [علیهم السّلام]، ط. دارالأضواء، ۳: ۴۴۵). [۱۹] «این حدیث با تفاوت لفظی بسیار جزئی، آمده است در: ینابیع المودّه، ط. أسوه، ۳: ۲۵۹. طابع ینابیع هم آن را در مشکاة المصابیح (۳: ۱۵۰۳) حدیث (۵۴۶۲) و سنن ابی داود (۳: ۳۱۱) حدیث (۴۲۹۰) نشانی داده است. و أمّا، درباره این حدیث، نگر: مهدی مُنتظر [علیه السّلام] در اندیشه اسلامی، صص ۹۹ - ۹۲. در اعرابگذاری «خلق» نخست به ضمّ خاء و لام و «خلق» دوم به فتح خاء پیروی کرده ایم از: سنن ابی داود، به اهتمام کمال یوسف الحوت، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۹ ه. ق. (۲: ۵۱۱)؛ که در آنجا «الخلق» نخست، به ضمّ خاء و لام، و «الخلق» دوم، بدون حرکت خاء و به سکون لام، طبع شده. و الله أعلم بالصّواب». [۲۰] اُسمى المناقب فی تهذیب أُسنی المطالب / ۱۶۸ - ۱۶۳. [۲۱] مقدّمه ابن خلدون / ۲۶۰. «باید دانست ابن خلدون، در عین این خستونی، با پاره‌ای تردیدها و انکارهای غیرمتخصّصانه در بعضی مآثورات - احتمالاً: نادانسته - زمینه انحراف برخی از پسینانش را فراهم آورد. آوازه‌ای هم که از حیث برخی نگره‌های تاریخی و اجتماعی یافت، باعث شد گروهی از خاورپژوهان باختری و متأخران عامّه بر تردید و انکار غیر فنی وی در باب آن مآثورات اتکا کنند. از برای تفصیل این چگونگی و نقد و ردّ آن پندارهای انحراف آفرین ابن خلدون، نگر: در انتظار ققنوس، صص ۲۱۲ - ۲۰۶»

و ۲۲۱ - ۲۱۹؛ و: مجله تحقیقات اسلامی سال ۱۳، شماره ۱ و ۲، صص ۷۲ - ۵۵. (مقاله ابن خلدون و احادیث «مهدی» [علیه السلام]، به قلم غلامحسین تاجری نسب)؛ و: عصر ظهور، علی کورانی، ترجمه عباس جلالی، صص ۳۹۵ - ۳۹۳؛ و: موسوعه المصطفی والعترة (علیه و علیهم السلام) ۱۶: ۳۲۵ - ۳۱۴؛ و: مجله تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۷۶ - ۷۷. (مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقليد، به قلم علامه سیدمحمد رضا حسینی جلالی)؛ و: امامت و مهدویت، آیه‌الله صافی گلپایگانی، ۲: ۴۲۵ - ۴۲۳.

## حدیث لوح

این حدیث را، کلینی در الکافی [۱]، و شاگردش، نعمانی، در الغیبه [۲]، و صدوق در کمال الدین و تمام النعمه [۳] و عیون اخبار الرضا علیه السلام [۴]، و مفید در الاختصاص [۵]، و شیخ تقی الدین أبو الصلاح حلبی در تقریب المعارف [۶] - با اختصار -، و شیخ طوسی در الغیبه [۷] و أمالی اش [۸]، و امین الدین طبرسی در إعلام الوری [۹]، و أبو منصور طبرسی در الاحتجاج - به طور مُرسَل [۱۰] -، و شیخ حسن بن ابی الحسن دیلمی در إرشاد القلوب [۱۱]، و علامه مجلسی در مُجلد نهم بحار الأنوار [۱۲]، و سیدمُحسن امین در أعیان الشیعه [۱۳] به نقل از الکافی، و صافی در مُنتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر علیه السلام [۱۴]، آورده اند - قدس الله أسرارهم. در الکافی به طور مُسنَد [۱۵] از ابوبصیر [۱۶] نقل شده است که وی از ابوعبدالله «یعنی: امام صادق» - علیه السلام - نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «قال أبی لجابِر بن عبد الله الأنصاری: إن لی إِلَیک حاجَةً فَمَتَى یَخِفُ عَلَیکَ [صفحه ۸۸] أَنْ أَخْلُو بِکَ فَأَسْأَلُکَ عَنْهَا؟ فَقالَ لَهُ جابِرٌ: أی الأوقاتِ أَحَبَّتَهُ. فَخَلَا بِهِ فی بَعْضِ الأيامِ، فَقالَ لَهُ: یا جابِرُ! أَخْبِرْنی عَنِ اللُّوحِ الَّذی رَأیتَهُ فی یَدِ أُمِّی فَاطِمَةَ - عَلَیْها السَّلَامُ - بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمَا أَخْبَرْتِکَ بِهِ أُمِّی أَنَّهُ فی ذَکَکَ اللُّوحِ مَکْتُوبٌ. فَقالَ جابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّی دَخَلْتُ عَلَی أُمِّکَ فَاطِمَةَ - عَلَیْها السَّلَامُ - فی حَیاهِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَهَنَّتِها بِولادَةِ الحُسَینِ وَ رَأیتُ فی یَدِیها لَوْحًا أَحْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرِّدٍ وَ رَأیتُ فیهِ کِتابًا أَبیضَ، شَبَهَ لَوْنَ الشَّمْسِ؛ فَقلْتُ لَها: بِأَبی أَنْتِ وَ أُمِّی! یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)! ما هَذا اللُّوحُ؟ فَقالَتْ: هَذا لَوْحٌ أَهَداهُ اللَّهُ إلی رَسُولِهِ (ص)، فیهِ اسْمُ أبی وَ اسْمُ بَعْلِی وَ اسْمُ ابْنِی وَ اسْمُ الأَوْصِیاءِ مِنْ وُلْدِی، وَ أَعْطانیهِ أبی لِیَبْشِرَنی بِذَکَکَ. قالَ جابِرٌ: فَأَعْطَنتِها أُمِّکَ فَاطِمَةَ - عَلَیْها السَّلَامُ - فَقرأتُهُ وَ اسْتَسْمِیْتُه؛ فَقالَ لَهُ أبی: فَهَلْ لَکَ - یا جابِرُ! - أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَیَّ؟ قالَ: نَعَمْ. فَمَشَى مَعَهُ أبی إلی مَنزِلِ جابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَیْفَهُ مِنْ رَقٍّ، فَقالَ: یا جابِرُ! انظُرْ فی کِتابِکَ لِأَقْرَأُ [أنا] عَلَیکَ؛ فَظَنَرَ جابِرٌ فی نُسخَتِهِ فَقرأهُ أبی فَمَّا خالفَ حَرْفٌ حَرْفًا، فَقالَ جابِرٌ: فَأشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّی هَکَذا رَأیتَهُ فی اللُّوحِ مَکْتُوبًا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذا کِتابٌ مِنَ اللَّهِ العَزیزِ الحَکیمِ لِ مُحَمَّدٍ نَبِیهِ وَ نَوْرِهِ وَ سَیْفِیرِهِ وَ حِجابِهِ وَ دَلیلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمینُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ العالَمینَ. [صفحه ۸۹] عَظَّمَ یا مُحَمَّدُ أَسْماءِی وَ اشْکُرْ نِعْمائِی وَ لا تَجْحَدْ آلائِی، إِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنَا فَاصِمْ الجَبارینَ وَ مَیدیلُ المَظْلومینَ وَ دِیانُ الدِّینِ، إِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنَا فَمَنْ رَجَا غَیرَ فَضْلِی أَوْ خافَ غَیرَ عِزِّی، عِذْبَتُهُ عِذابًا لا أَعَدُّ بِهِ أَحَدًا مِنَ العالَمینَ، فِإِیایَ فَاعْبُدْ وَ عَلَی تَوَكُّلٍ. إِنِّی لَمْ أبعَثْ نَبِیاً فَأَکَمَلْتُ أیامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلاَّ جَعَلْتُ لَهُ وَصِیاءً، وَ إِنِّی فَضَّلْتُکَ عَلَی الأَنْبِیاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِیَکَ عَلَی الأَوْصِیاءِ وَ أَکْرَمْتُکَ بِسَبْلِکَ وَ سَبَطْتُکَ حَسَنٍ وَ حُسَینٍ، فَجَعَلْتُ حَسِینًا مَعْدِنَ عِلْمِی بَعْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ أِبیهِ، وَ جَعَلْتُ حَسِینًا خازِنَ وَحِیِّ وَ أَکْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعادَةِ، فَهُوَ أَفضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَ أَرَفَعَ الشُّهُودِاءِ دَرَجاتَهُ، جَعَلْتُ کَلِمَتِی التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِی البالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِترَتِهِ أُتِيبُ وَ أَعاقِبُ، أَوْلُهُمْ عَلَی سَیْدِ العابِدینَ وَ زَینِ أَوْلِیائِی الماضِینَ وَ ابْنِهِ شِیْبَةَ حِیدِهِ المَحمودِ مُحَمَّدُ الباقِرُ عِلْمِی وَ المَعْدِنُ لِحِکْمَتِی؛ سَیْهَلُکَ المُرْتابونَ فی جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَیهِ کالزَّادِ عَلَی، حَقَّ القَوْلُ مِنِّی لَأُکْرِمَنَّ مَثوٰی جَعْفَرٍ، وَ لَأَسیرَنَّهٗ فی أَشیاعِهِ وَ أنصارِهِ وَ أَوْلِیائِهِ؛ أُتِیحَتْ بِعِیدِهِ مُوسِی فَنَنَّهُ عَمِیاءَ حَندِسٍ لِأَنَّ حَیْطَ فَرَضِی لا یَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِی لا تَحْفَی وَ أَنَّ أَوْلِیائِی یَشِقُونَ بِالکأسِ الأَوْفِی، مَنْ جَحَدَ واحِدًا مِنْهُمُ فَقَدَ جَحَدَ نِعْمَتِی، وَ مَنْ غَیرَ آیَةٍ مِنْ کِتابِی فَقَدِ افْتَرى عَلَی، وَ یَلُ لِلْمُفْتَرینَ الجاحِدینَ عِنْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ مُوسِی عَبدِی وَ حِیبِی وَ خَیرَتِی فی عَلَی وَ لَیْلِ وَ ناصِرِی وَ مَنْ أَضَعَّ عَلَیهِ أَعْباءَ النُّبُوَّةِ وَ اَمْتَحَنَهُ بِالاضْطِلاعِ بِها؛ یَقْتُلُهُ عَفرِیْتُ مُسْتَكْبِرٌ؛ یَدْفُنُ فی المَدینَةِ النَّبِیِّ بَنانِها العَبْدُ الصَّالِحُ إِلی جَنْبِ شَرِّ خَلْقِی، حَقَّ القَوْلُ [صفحه ۹۰] مِنِّی لَأَسیرَنَّهٗ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِیفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ واریثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِی وَ مَوْضِعُ سَیرِی وَ حُجَّتِی عَلَی خَلْقِی، لِأَیوْمِ عَبدٍ بِهِ إِلاَّ

جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلَّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِإِنِّهِ عَلَيَّ وَ لِي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ حَبِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَ أَكْمَلُ ذَلِكَ بِإِنِّهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ وَ تَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ الثُّرَكَ وَ الدَّيْلَمُ فَيَقْتُلُونَ وَ يَحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ، مَرْعُوبِينَ وَ جَلِينَ، تُضَيِّعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُوا الْوَيْلُ وَ الرَّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَا تَنِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حُنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَدْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَغْلَالَ، أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صِلَاوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيَاكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ.» (یعنی: پدرم، جابر بن عبدالله آنصاری را گفت: مرا با تو کاری هست؛ کی برایت سهل تر است تا با تو تنها باشم و در آن باره از تو پرسش کنم؟ جابر گفت: هر وقتی که دلخواه شما باشد. پس روزی با او تنها شد و به او فرمود: ای جابر! مرا از آن لوح که در دستِ مادرم، فاطمه - علیها السَّلَام - دخترِ رسولِ خدا (ص)، دیدی و از آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده بوده است، خبر ده. جابر گفت: خدا گواه است که در زمانِ حیاتِ رسولِ خدا (ص)، به نزدِ مادرت، فاطمه - علیها السَّلَام - آمدم و او را بخاطرِ ولادتِ حسینِ تهنیت گفتم و در دستانش لوحی سبز دیدم؛ گمان بردم از زُمُود است و دیدم نوشتاری سپید در آن [صفحه ۹۱] هست که به رنگِ خورشید می ماند. به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد! ای دخترِ رسولِ خدا (ص)! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پیامبرش (ص) هدیه کرده است، در آن نامِ پدرم و نامِ شوهرم و نامِ دو پسر و نامِ آن اوصیاء که از فرزندانِ من اند، هست، و پدرم آن را به من داده است تا بدان بشارتم دهد. [۱۷]. جابر گفت: آنگاه مادرت، فاطمه - علیها السَّلَام - آن را به من داد؛ خواندمش و رونویسی کردم. پدرم به او گفت: ای جابر! می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری. پدرم با او به منزلِ جابر رفت؛ آنگاه صحیفه ای از پوستِ تَنکِ بَدْر آورد. گفت: ای جابر! در نوشتارت بنگر تا من بر تو بخوانم. جابر در رونویسیِ خود نگریست و پدرم آن را بر خواند؛ در یک حرف هم اختلاف نداشت. جابر گفت: خدا گواه است که من همین طور دیدم در لوح نوشته شده بود: به نامِ خداوندِ بخشنده مهربان این نامه ایست از خدای پیروزمندِ فرزانه به محمد، پیامبرش و نور و سفیر و حاجب [۱۸] و دالالتگر او، که روح الامین [۱۹] آن را از نزدِ پروردگارِ جهانیان فرود آورده است. ای محمد! اَسْمَاءِ مرا بزرگ بدار [۲۰] و نعمتهای مرا سپاس بدار و نواختههای مرا انکار مکن. [۲۱]. منم آن خدای که جُز من خدائی نیست، شکننده جِباران و چیرگی بخشِ ستمدیدگان و جَزَائِهِ روزِ شمار. منم آن خدای که جُز من خدائی نیست، پس هر که جز فضلِ مرا امید برد یا از جُز عدلِ من بیم کند، او را چنان عذابی کنم که هیچکس از جهانیان را آنسان عذاب نکند؛ پس مرا بپرست و بر من توکل کن. هر پیامبری که برانگیختم و دورانیش به تمامت رسید و روزگارش سپری شد، از [صفحه ۹۲] برایش وصیی معین کردم، و من تو را بر پیامبران برتری داده ام و وصی تو را بر اوصیاء برتری داده ام و تو را به دو شیربچه ات [۲۲] و دو نواده ات، یعنی حسن و حسین، گرامی داشته ام؛ حسن را پس از سپری شدنِ روزگارِ پدرش معدنِ دانشِ خود ساختم و حسین را گنجورِ وحی خویش [۲۳] و او را به شهادتِ گرامی داشتم و پایانِ کارش را سعادتِ قرارِ دادم؛ او برترین کسی است که به شهادت رسیده و بلندپایه ترین شهیدان است. کلمه تاَمَهُ خود را [۲۴] همراه او و حُجَّتِ بِالْغَةِ ام [۲۵] را نزدِ وی قرار دادم. به خاطرِ عتْرِتِ وی [۲۶] ثوابِ دَهَمِ و عِقَابِ كُنْمِ. نخستین ایشان، علی، سِرْوَرِ عبادتگران و آرایه اولیای پیشین من است. و پسرش که به نیای ستوده اش ماند، محمّد است، شکافنده دانشِ من و معدنِ حکمتم. زودا که تردید کنندگان درباره جعفر هلاک گردند؛ هر که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته است؛ این سخنِ من راست و استوار گشته [۲۷] که پایگاهِ جعفر را گرامی می دارم و او را در میانِ پیروان و یاران و دوستانش شادمان می سازم. [۲۸]. پس از وی، موسی را فتنه ای کور و تیره و تار [۲۹] فراهم آید زیرا رشته حُکمِ من نگسلد [۳۰] و حُجَّتِ من پنهان نگردد و اولیایم را پیمانانه سرشار دهند [۳۱] هر که یکی از ایشان را مُنکر شود، نعمتِ مرا منکر شده است؛ و هر که آیتی از کتابم را دگرگون سازد، بر من دروغ بسته است. وای بر آنان که وقتی روزگارِ بنده و دوست بر گزیده ام، موسی، سپری گردد، در حقِّ علی که دوست و یارِ من است و کسی است که بارِ ثُبُوتِ [۳۲] را بر دوشش می نهم و او را به توانائی در بر دوش

کشیدن آن می آزمایم، دروغ بندگان و انکار ورزند. او را سِتْبَه ای گردنکش [۳۳] به قتل آرد؛ در شهری که بنده شایسته [۳۴] ساخته است، و در کنار بدترین آفریدگانم [۳۵]، به خاک سپارده شود. این سخن من راست و استوار گشته [۳۶] که او را به پسرش و جانشینش و وارث [صفحه ۹۳] علمش، محمد، شادمان سازم که وی مَعْدِنِ دانش من و جایگاهِ سِرِّ من و حَجَّت من بر آفریدگانم است. هر بنده که به او ایمان آرد، بهشت را جایگاهش سازم و شَفَاعَتش را در بابِ هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوارِ دوزخ گشته باشند، بپذیرم. و کارِ پسرش علی را که دوست و یاورِ من و گواه من در میان آفریدگانم و آمین من بر و خیم است، ختم به سعادت کنم. آنکس را که به راه من دعوت می کند و گنجورِ دانش من است، یعنی حَسَن، از او پدید آورم، و کار را با پسرش «م ح م د» [۳۷] که رحمتی است از برای جهانیان [۳۸]، به کمال رسانم. وی کمالِ موسی و شکوه عیسی و شکیبِ ایوب را داراست. در روزگارِ [عَبِیْت] او یارانم خوار گردند و سرهای ایشان را چون سرهای تُرکان و دیلمیان [۳۹] برای یکدیگر هدیت فرستند. ایشان را به قتل آرند و بسوزانند و بیمناک و هراسانیده و ترسان باشند. زمین از خونهایشان رنگین گردد و وای و فغان از زانیشان برخیزد. اینان اند که براستی دوستان من اند. به ایشان هر فتنه کور تیره و تار را می رانم و به ایشان زلزله ها [۴۰] را می زدایم و بارهای گران و زنجیرها را [۴۱] بردارم. «درودهائی از جانب پروردگارشان و رحمت بر آنان باد، و آنان خود رهیافتگانند» [س ۲ ی ۱۵۷].

عبدالرحمن بن سالم [۴۲] گفته است که ابوبصیر گفت: اگر در همه عمر تنها این حدیث را شنیده باشی، تو را بسنده است، و آن را جُز از اهل آن محفوظ دار. می نویسم: علامه سید اسماعیل هاشمی اصفهانی [۴۳] در شرح این حدیث رساله ای به نام شهادة الشهداء به فارسی نگاشته که به سال ۱۴۰۶ ه. ق. در اصفهان طبع شده است. می سَزَد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که نوشتاری خواندنی است. [۴۴]. [صفحه ۱۰۱] پاورقی [۱] الکافی ۵۲۷:۱ «نیز نگر: مصطفوی ۲: ۴۷۴ - ۴۷۰». [۲] الغیبه ۲۹/ «نیز نگر: ط. فارس حَسُون کریم، صص ۷۲ - ۶۹». [۳] کمال الدین و تمام التعمه ۳۰۸/ «و: پهلوان [= کمال الدین با ترجمه منصور پهلوان]، ۱: ۵۶۹؛ و: کمره ای [= کمال الدین با ترجمه مرحوم آیه الله محمدباقر کمره ای]، ۱: ۴۲۵». [۴] عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۴۱؛ و: همان، ترجمه غفاری - مستفید، ۷۹ - ۷۵». [۵] الاختصاص ۲۱۰/ [۶] تقریب المعارف ۱۷۸/ [۷] الغیبه ۹۳/ [۸] أمالی الطوسی، مجلس یازدهم، ح ۱۳ ص ۲۹۱، شماره پیاپی ۵۶۶، طبع جدید، ۱۴۱۴ ه. ق. «این مأخذ و این یادداشت را مؤلفِ چهل حدیث در نسخه ملکی خود افزوده و در چاپِ نخستِ متنِ عربیِ چهل حدیث نیامده بود». [۹] إعلام الوری ۲۲۵/ [۱۰] الاحتجاج ۱: ۶۷. [۱۱] إرشاد القلوب ۲: ۲۹۰. [۱۲] بحار الأنوار ۹: ۱۲۰ و پَسَانُ تَرَش از طبع «مشهور به» کمپانی. «و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۳۶: ۱۹۲ و پَسَانُ تَرَش». [۱۳] أعیان الشیعة ۲: ۵۵. [۱۴] مُتَنَخَب الأثر ۱۳۳/ «می افزایم: روایتهای مختلف «حدیث لوح» در پاره ای مأخذ و منابع و حدیثنامه های دیگر نیز آمده است. از جمله نگر: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ط. قم، ۱: ۲۹۸ - ۲۹۶؛ و: ط. دارالأضواء، ۱: ۳۶۱ - ۳۵۹؛ و: ألقاب الرسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و عترته - عليهم السلام - (در: مجموعه نفیسه، ط. قم، ص ۱۷۰)؛ و: إثبات الوصیة، المطبعة الحیدریه ی نجف اشرف، ص ۱۴۳ و ۲۲۷ و ۲۳۰ (با دو سَنَد متفاوت)؛ و: جامع الأخبار، تحقیق: علاء آل جعفر، صص ۶۷ - ۶۵؛ و: إثبات الهداة شیخ حُرِّ عاملی؛ و: عوالم العلوم بحرانی؛ و: الجواهر السنیة، ط. ۱۴۰۲ ه. ق.، صص ۱۶۴ - ۱۵۹؛ و: بشارة المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لشیعة المرتضی علیه السلام؛ و: الخصال، شیخ صدوق، ط. سید احمد فهری زنجانی، ص ۵۶۳؛ و: وسائل الشیعة، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۱۶: ۲۴۴ و ۲۴۵؛ و: کتاب من لایحضره الفقیه؛ و: مشارق أنوار اليقین، تحقیق المازندرانی، ط. منشورات الشریف الرضی، ص ۱۸۶ و ۱۸۷؛ و: حلیة الأبرار، ۵: ۴۱۷ - ۴۱۵؛ و: فرائد السمطين، ط. محمودی، ۲: ۱۴۱ - ۱۳۶. نیز نگر: مُسَنَدُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَلامِ اللهُ عَلَيْهَا، السَّيِّدِ حُسَيْنِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ، صص ۳۴۲ - ۳۳۵؛ و: جابر بن عبدالله الأنصاری حیات و مُسَنَدُهُ، حُسَيْنِ الْوَأَقْفَى، ۱۶۸ - ۱۵۸؛ و: الإرشاد مفید، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۲: ۱۳۸ و ۱۳۹؛ و: كفاية الأثر، ص ۱۹۶؛ و: سفينة البحار، الشيخ عباس القمي، ط. دارالأسوة، ۷: ۶۱۳. بجاست درنگرندگان در حدیث لوح، حدیث صحیفه ای را هم که خداوند برای حضرتِ ختمی مرتبت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرستاد، ببینند. نگر: الغیبه ی طوسی، ط. مؤسسه

المعارف الإسلامية، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ و: مشارق أنوار اليقين، تحقيق المازندرانی، ص ۱۸۵ و ۱۸۶؛ نیز نگر: كمره ای، ۱: ۴۲۳؛ و: پهلوان، ۱: ۵۶۶ (در نقل کمال الدین، فقط صحیفه ای در دست حضرت زهراء - سلام الله علیها - دیده می شود و از منشأ آن سُخنی نمی رود). درباره دستبرد فرقه ضالّه بهائی به حدیث لوح، نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۹۱۸ و ۹۱۹.

[۱۵] «مُسْنَد» حدیثی است که جمیع روای آن یاد شده باشد؛ یا به تعبیر دیگر زنجیره روایانش کامل باشد. نگر: أصول الحدیث، الفضلی، ص ۹۷. از برای توضیحات تفصیلی درباره اصطلاح «مُسْنَد» در درایه الحدیث، نگر: معجم مصطلحات الرجال و الدرایه، ص ۱۵۹. [۱۶] «أَبُو بَصِيرٍ» از روای مشهور حدیث و - از منظر رجالی - ثقه است. درباره ابوبصیر نگر: الموسوعه الرجالیة المیسرة ۲: ۳۲۹ و ۳۵۷؛ و: الكنى والألقاب ۱: ۲۰. [۱۷] «ترجمه ما، بنا بر «لیسرنی» است که در متن است؛ ولی علی الظاهر نسخه علامه مجلسی - قدس سره - «لیسرنی» داشته که بنا بر آن، ترجمه می شود: «تا شادمانم سازد». آن محدث خبیر درباره مدلول این ضبط هم نظری مهم دارد که می شاید دیده شود. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۰۹. [۱۸] «مُرَاد آن است که آن حضرت واسطه میان خداوند و خَلق است؛ و این یکی از برداشتهائی است که از نصّ روایت شده - نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۰۹ و ۲۱۰ - و ترجمه ما متکی است بر آن». [۱۹] «روح الأمين، جبرئیل - علیه السلام - است. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۰. [۲۰] «مرحوم علامه مجلسی - قدس الله روحه الغریز - می فرماید که مراد از این أسماء، یا أسماء ذات مقدس خداوند است و یا ائمه - علیهم السلام - نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۰. تفسیر «أسماء خداوند»، به ائمه - علیهم السلام - از آنجاست که در بعض روایات، ائمه - علیهم السلام -، «الأسماء الحسنی» ی خدا دانسته شده اند. نگر: الصافی، الفیض الکاشانی، تحقیق الشیخ محسن الحسینی الأمینی، ۳: ۲۷۴؛ و: تأویل الایات الظاهرة، الحسینی الاسترآبادی الغروی، تحقیق استادولی، ص ۱۹۴؛ و: مرآة العقول، ۲: ۱۱۵ و ۱۱۶. [۲۱] «نعمتها» و «نواختها» را به ترتیب در ترجمه «نعماء» و «آلاء» آورده ام. شارحان سنت در فهم این واژگان به ظرائفی توجه داده و متفق القول نیستند. نمونه را، نگر: مجمع البحرین طریحی و مرآة العقول مجلسی - رضوان الله علیهما. [۲۲] «درباره چند و چون تعبیر ستایش آمیز «شیریجه» که در حق امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - به کار رفته، نگر: مرآة العقول ۶: ۲۱۱. [۲۳] «به فرموده علامه مجلسی، یعنی آن حضرت حافظ همه آن چیزهاست که به هر یک از پیامبران وحی شده است. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۱. [۲۴] «به فرموده علامه مجلسی، مُراد از «کلمه تامه»، یا أسماء بزرگ خداوند است، یا علم قرآن، و یا اعم از آن و دیگر علوم و معارف الهی، یا حجاج الهی کائن در صلب آن حضرت، و یا امامت و شرائط آن. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۱ و ۲۱۲. [۲۵] «به فرموده علامه مجلسی، مُراد از «حجت بالغه (/ کامله)»، همانا براهینی است که خدا و پیامبرش بر امامت او و اولادش اقامه کرده اند، یا معجزاتی است که به ایشان عطا فرموده، یا شریعت بر حق، یا ایمان مقبول. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۲. [۲۶] «یعنی از رهگذر ولایت و اقرار به امامت نه پیشوای معصوم که از نسل آن حضرت اند. چه، این ولایت و اقرار، بنیادی سترگ از برای ایمان و شرط قبول همه اعمال است و کلید دسترسی به ثواب الهی است، و هر که آن را ترک کند، هم به خاطر ترک این شرط و بنیاد سترگ عقاب می شود و هم اعمالش - که قبولشان مشروط به این شرط بوده است - پذیرفته نمی گردد و عقاب بر وی لازم می آید. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۲. [۲۷] «یعنی قضای من ثبات یافته است و وعده کرده ام. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۵. [۲۸] «از برای گونه های دیگر فهم این بهره از روایت، نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۲. [۲۹] «مراد از این فتنه ظاهراً پدید آمدن ناووسیه یا واقفیه باشند. ناووسیه در گذشت امام صادق - علیه السلام - را مُنکر شدند و واقفیه در گذشت امام موسی کاظم - علیه السلام - را انکار کردند. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۳؛ و: معجم مصطلحات الرجال و الدرایه، ص ۱۸۲ و ۱۸۵. [۳۰] «از برای فهم این بهره از روایت و دشواریهای آن، نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۳. [۳۱] «مرحوم فیض کاشانی - قدس سره - گوید: هر چه گرفتاری سخت تر باشد، پیمانه ای که پاداش آن است سرشارتر است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲: ۲۹۹. [۳۲] «مُرَاد، علمی است که خداوند به پیامبران - علیهم السلام - وحی فرموده، یا صفات مشترک میان انبیاء و اوصیاء - علیهم السلام - مانند عصمت و علم و شجاعت و سخاوت. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۴. [۳۳] «مُرَاد از این سببه گردنکش،



مأمون عباسی - لعنةُ الله عليه - است. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲: ۲۹۹. [۳۴] «مُرَاد از این بنده شایسته، ذوالقرنین است. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲: ۲۹۹. [۳۵] «مُرَاد از این بدترین آفریدگان، هارون - علیه اللعنة -، خلیفه عباسی، است. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۵؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲: ۲۹۹. [۳۶] «نگر: پینوشت ۲۷. [۳۷] «نام حضرت صاحب الزمان - علیه السلام -، به حروف مفردة نوشته شده، زیرا در باب گفتن نام و کثبت آن حضرت نهی رسیده است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲: ۲۹۹ و ۴۰۳ و ۴۰۴. [۳۸] «آنچه را ما به شکل این جمله معترضه ترجمه کردیم، طور دیگر نیز فهم و ترجمه می توان کرد. سنج: مرآة العقول، ۶: ۲۱۵. [۳۹] «مراد کافران ترک و دیلم است - نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۵ - که از اقوام اسلام ستیز و اهل شرک قلمداد می شدند - نگر: ریاض السالکین، السید علی خان، تحقیق السید محسن الحسینی الأمینی، ۴: ۲۲۶ - ۲۲۱. مسلمانان در نخستین سده های اسلامی با این اقوام جنگها و ستیز و آویزها داشته اند. [۴۰] «به فرموده علامه مجلسی، مُراد، زمین لرزه ها یا شبهاتی است که لرزاننده و گمراه کننده اند. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۵ و ۲۱۶. [۴۱] «به فرموده علامه مجلسی، منظور، شدائد و بلاهای بزرگ و فتنه های سختی است که چون غل و زنجیر در گردن مردمان می آویزد و جدائی نمی پذیرد. نگر: مرآة العقول، ۶: ۲۱۶. [۴۲] «عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمن اشل کوفی عطار از همروزگاران امام صادق - علیه السلام - است. چندین روایت از عبدالرحمن در کتب اربعه ما هست. او را کتابی است. نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۲: ۴۷۲؛ و: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۲۳۷؛ و: مجمع الرجال ۴: ۷۹. [۴۳] یادشده در: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ۲: ۲۸۷. «آن جناب به سال ۱۳۷۸ ه. ش.، در مشهد مقدّس و در زمانی که زائر حضرت ثامن الحجج - علیهم السلام - بود، دعوت حق را لیبیک گفت و در اصفهان در بقعه علامه مولانا محمدباقر مجلسی - قدّس الله روحه - به خاک سپارده شد. راقم این سطور، مترجم چهل حدیث، که افتخار شاگردی آن فقیه ربّانی و عالم ترمخوی فروتن را نیز داشته است، بارها خود از آیه الله هاشمی شنیده که به خواندن دعای فرج در هر زمان که توجهی به ساحت مقدّس حضرت ولی عصر - سلام الله علیه - پیدا شود، توصیه می فرمود. خود آن فقید هم بدین دعای شریف اهمّی بسزا داشت. خداوندا! او را با نیاکان پاکش محشور فرما! و هم او و هم ما را در زمره یاران آن مسیحادم که مقتدای مسیح است، قرار ده! بحقّ النبی و آله الأطهار (علیه و علیهم السلام)». [۴۴] «آیه الله حاج سیدعزیزالله امامت کاشانی هم رساله ای درباره «حدیث لوح» نوشته است که به همراه چهل حدیث وی و پاره ای ضمائم دیگر به سال ۱۴۱۳ ه. ق. (چ ۲: ۱۳۷۱ ه. ش.) در قم - چاپخانه علمیه - طبع و نشر گردیده. از برای برخی باریک بینی ها درباره این روایت و نقلهای دیگرش، نگر: کتاب الامالی، الطوسی، تحقیق: الجعفری و الغفاری، ص ۴۴۰؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ترجمه غفاری و مستفید، ۱: ۷۸ و ۷۹.»

### نص خداوند بر حضرت قائم

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصِّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي - جَلَّ جَلَالُهُ - فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَشَقَقْتُ لَكَ مِنَ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمُحَمَّدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتَهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ، وَخَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمْ، ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. [صفحه ۱۰۲] يَا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَنَانِي جَا حِدًا لَوْلَايَتِهِمْ فَمَا اسْمُ كِنْتَهُ جَنَّتِي وَلَا أَطَّلَعْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي. يَا مُحَمَّدُ! تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. فَقَالَ - عَزَّ وَجَلَّ -: ارْزُقْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ (م ح م د)

بِنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. قُلْتُ: يَا رَبِّ! وَمَنْ هُوَ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هُوَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ، وَهَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يَحِلُّ حَلَالِي وَ يَحْرُمُ حَرَامِي وَبِهِ أُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي وَهُوَ رَاخَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَهُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَالجَّاحِدِينَ وَ الْكَاْفِرِينَ فَيَخْرِجُ اللَّاتِ وَالْعُزَّى طَرِيبِينَ فَيَحْرِقُهُمَا، فَلَفِئْتُهُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ بِهَمَّا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ». [۱]. (یعنی: از مُفَضَّل بن عُمَر [۲] منقول است که از امام جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - نقل کرد که آن حضرت از پدر خود و پدر بزرگوارش از پدران خویش - علیهم السلام - نقل فرمود که از امیرمؤمنان - علیه السلام - نقل کردند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هنگامی که شبانه به آسمان برده شدم، پروردگارم - جَلَّ جَلَالُهُ - [۳] به من وحی کرد و گفت: [صفحه ۱۰۳] ای محمد! من بر زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم و پیامبرت ساختم، و از نام خود برای تو نامی برشکافتم که من «محمود» ام و تو «محمد». آنگاه دوم بار نظری افکندم، پس علی را از آن برگزیدم و او را وصی تو و جانشین تو و همسر دخترت و پدر زاد و رودت ساختم، و از نامهای خود برای او نامی برشکافتم که من «علی اعلی» یم و او «علی»؛ و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن بیافریدم. آنگاه ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتیم، و هر که آن را پذیرفت نزد من از مُقَرَّبان شد. ای محمد! اگر بنده ای مرا چندان عبادت کند که از پا درآید و چون پوستی خشک و پوسیده شود، آنگاه در حالی که مُنْکِرِ ولایت ایشان است به نزد من آید، او را در بهشت خود سُیْکَنی نمی دهم و زیر عرش خود پناهش نمی بخشم. ای محمد! دوست داری که ایشان را ببینی؟ گفتم: آری، ای پروردگار من! پس خدای - عَزَّ وَجَلَّ - فرمود: سَرَّتْ را بلند کن. سَرَم را بلند کردم و نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم که «م ح م د» بن حَسَنِ قَائِمِ در میان ایشان و پنداری آخری تابان بود. گفتم: ای پروردگار من! اینان کیستند؟ فرمود: اینان پیشوایان اند، و این قائم است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می دارد و با او از دشمنانم انتقام می گیرم و او مایه آسایش دوستان من است و آن کسی است که درد دل‌های پیروان را از ستمگران و مُنْکِران و کافران تَشْفِی دهد و لات و عُزَّى را تر و تازه بیرون آرد و بسوزاند و آن روز فریفتگی مردمان به این دو، از فریب گوساله و سامری سخت تر است. [صفحه ۱۰۷] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه / ۲۵۲ «و نیز نگر: پهلوان، ۱: ۴۷۳ و ۴۷۴؛ و: کمره ای: ۱: ۳۶۴ و ۳۶۵. و نیز سنج: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۹۴ و ۹۵ و: الجواهر السنیة، ط. ۱۴۰۲ ه. ق.، صص ۲۲۱ - ۲۱۶ و ۲۴۱ و ۲۴۲». [۲] «أبو عبدالله - یا: أبو محمد - مُفَضَّل بن عُمَر جَعْفَی کوفی را شیخ مفید - قُدَّس سِرُّهُ - از خواص و یاران نزدیک امام صادق - علیه السلام - قلم داده است و شیخ طوسی - قُدَّس سِرُّهُ - نیز در الغیبه او را در شمار «ستودگان» آورده. در جوامع روایی ما از وی روایات بسیاری آمده است. نگر: الموسوعه الرجالیة المیسرة ۲: ۲۵۹ و ۲۶۰». [۳] «یعنی: بزرگ است شکوهمندی او».

### نص پیامبر بر حضرت قائم

«عَنِ الصِّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ - جَلَّ جَلَالُهُ - أَنَّهُ قَالَ: مَنْ عَلِمَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي، أَذْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَنَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي وَأَبْحَثُ لَهُ جَوَارِي وَأَوْجِبْتُ لَهُ كَرَامَتِي وَآتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَجَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي وَخَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَيْتُهُ وَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَإِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ وَإِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ وَإِنْ فَرَّ مَنِّي دَعَوْتُهُ وَإِنْ رَجَعَ إِلَيَّ قَبْلْتُهُ وَإِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ. [صفحه ۱۰۸] وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَصَغَّرَ عَظْمَتِي وَكَفَرَ بِآيَاتِي وَكُتُبِي؛ إِنْ قَصَدَنِي حَاجَتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ وَإِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ وَإِنْ رَجَانِي خَيْبْتُهُ وَذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا

رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنِ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدَا الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَ سَيِّدُ رُكْبَتِهِ يَا جَابِرُ! فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ -، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَاطِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنَةُ الْقَائِمِ بِالْحَقِّ مَهْدَى أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْزًا وَظُلْمًا. هُوَ لِأَيِّ - يَا جَابِرُ! - خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلَادِي وَعِزَّتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي؛ بِهِمْ يَمْسُكُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْمَأْرُضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا». [۱]. [صفحه ۱۰۹] (یعنی: از امام جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - منقول است که از پدرش و پدر بزرگوارش از پدران خویش - علیهم السلام - نقل کرد که فرمودند: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: جبرئیل از ربِّ العِزَّة [۲] - جَلَّ جَلَالُهُ [۳] - برایم نقل کرد که فرموده است: «هر کس بداند که جُز من که یکتایم خدائی نیست و محمد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و آن پیشوایان که از فرزندان اویند حُجَّتْهای من اند، او را به رحمت خود به بهشت اندر آرم و به عفو خویش از آتش برهانم و همسایگی ام را بر او روا دارم و کرامت خویش را بر وی واجب گردانم و نعمت خود را بر او تمام سازم و او را از برگزیدگان و ویژهگان خویش قرار دهم؛ اگر آوازم دهد او را لَبِیک گویم و اگر بخواندم إجابتش کنم و اگر از من درخواست کند او را بدهم و اگر خاموش باشد من با او بی‌آغازم و اگر بد کند بر او بیخشایم و اگر از من بگریزد او را بخوانم و اگر به سوی من بازگردد در پذیرمش و اگر در [خانه] مرا بکوید [بر او] بگشایم. و هر کس گواهی ندهد که جُز من که یکتایم خدائی نیست، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که محمد بنده و فرستاده من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که آن پیشوایان که از فرزندان اویند حُجَّتْهای من اند، هر آینه نعمت مرا انکار کرده و عَظَمْتَم را خوار شمرده و به آیه ها و کتابهای من کافر شده است؛ اگر آهنگ من کنی، محجوبش سازم، و اگر از من درخواست کنی، محرومش دارم، و اگر آوازم دهد، آوایش را نشنوم، و اگر مرا بخواند، دُعایش را نپذیرم، و اگر به من امید بندد، نومیدش کنم، و این جزائی است که من به او می دهم و من بر بندگان سَتَمْتَمِرا نیستم». [صفحه ۱۱۰] پس جابر بن عبدالله أنصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! این پیشوایان که از فرزندان علی بن ابی طالب اند، کیستند؟ فرمود: حَسَنُ وَحُسَيْنُ، دو سِرْوَرِ جوانان بهشتی؛ آنگاه سِرْوَرِ عبادتگران روزگار خویش، علی بن حُسَین؛ آنگاه باقر، محمد بن علی، - که ای جابر! تو او را درخواهی یافت، و چون او را دریافتی سلام مرا به او برسان -؛ آنگاه صادق، جعفر بن محمد؛ آنگاه کاظم، موسی بن جعفر؛ آنگاه رضا، علی بن موسی؛ آنگاه تقی، محمد بن علی؛ آنگاه نقی، علی بن محمد؛ آنگاه زکی، حَسَنُ بن علی؛ و سپس پسرش، آن برپای دارنده حق، مَهْدَى أُمَّتِ من که زمین را - همانگونه که از جَوْر و ستم پُر شده است - از قِسْط و عدل پُر سازد. ای جابر! اینان جانشینان و اوصیاء و فرزندان و عِزَّتِ [۴] من اند؛ هر که از ایشان فرمان بَرَد از من فرمان بُرَد و هر که از فرمانشان سرپیچد از فرمان من سرپیچیده و هر که ایشان را انکار کند یا یکی از ایشان را مُنْکَر شود، مرا انکار کرده است. خدای - عَزَّ وَجَلَّ - به واسطه ایشان آسمان را نگاه داشته است تا جُز به اِذْنِ او بر زمین فرو نیفتد و خداوند با ایشان زمین را نگاه می دارد تا باشندگان خود را نَجْنَبَانْد. [صفحه ۱۱۳] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمة / ۲۸۵ «و نگر: پهلوان، ۱: ۴۸۷ - ۴۸۴؛ و: کمره ای: ۱: ۳۷۲ - ۳۷۱». [۲] «رَبَّ الْعِزَّة» یعنی «خداوند» = [مالک] عَزَّتْ وَ مَنَعَتْ «(روض الجنان، ط. آستان قدس، ۱۶: ۲۴۶). إضافة «رب» به «عزّت» یا به سبب اختصاص بدان است؛ گوئی که فرموده باشد: «ذوالعزّة»، و یا از آن رو که هر که را عزّتی هست، خدای متعال مالکِ حقیقی آن عزّت است؛ که به فرموده خودش - در: س ۳ ی ۲۶ - «تُعَزُّ من تَشَاء» (نگر: جوامع الجامع، تحقیق گرجی، ۳: ۴۲۴). مزید آگاهی را، نگر: تفسیر الصیافی، تحقیق: الحُسَینِی الأُمَیْنِ، ۶: ۲۱۰». [۳] «یعنی: بزرگ است شکوهمندی او». [۴] «عِزَّت» که جمع آن «عِزْر» می شود - در زبان عربی چند معنا دارد و در اینجا همان معنای معروف آن، که «زاد و رود، دُزیه و اولاد، نزدیک ترین خویشان» باشد، مناسب تام دارد. البتّه در



تناسب این کاربرد (یعنی: کاربرد «عترت» درباره ائمه طاهرین - علیهم السّلام -) با پاره ای از دیگر معانی این واژه هم تأملات باریک و لطیفی صورت بسته که خواندنی است. نگر: مجمع البحرین طریحی، اعداد محمود عادل، ۱۱۵:۳ و ۱۱۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۱۸:۳؛ و: الفائق زَمَخْشَری، ۱۷۰:۱ (ذیل «ثقل / الثقلین»؛ و: مفردات نهج البلاغه ی قُرْشی، ص ۷۰۰ و ۷۰۱؛ و: نُزْهَةُ النَّظَرِ بَدْری، ص ۵۳۹ و ۵۴۰).

### نص امام علی بر حضرت قائم

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ! هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهَرُّ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام -: إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالنُّبُوَّةِ وَاضْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ التَّرِيَةِ، وَ لَكِنْ بَعِدَ غَيْبُهُ وَ حَيْرَةٌ، فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي [صفحة ۱۱۴] قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ مِنْهُ». [۱]. (یعنی: منقول است از امام علی بن موسی الرضا که نقل فرمود از پدر خویش موسی بن جعفر، و آن حضرت از پدر خویش جعفر بن محمد، و آن حضرت از پدر خویش محمد بن علی، و آن حضرت از پدر خویش علی بن حسین، و آن حضرت از پدر خویش حسین بن علی، و آن حضرت از پدر خویش علی بن ابی طالب - علیهم السّلام - که آن حضرت فرمود: نهمین [نسل] از فرزندان تو - ای حسین! - همان برپای دارنده حق و آشکار سازنده دین و گستراننده عدل است. حسین گفت: به آن حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان! این واقع خواهد شد؟ امیر مؤمنان - علیه السّلام - فرمود: آری، قسم به آنکس که محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه آفریدگان برگزید، چنین خواهد شد؛ لیک پس از غیبتی و حیرتی که در آن غیبت و حیرت هیچکس بر دین او نمی باید جز مُخْلِصانِ آمیزگار با جانِ یقین، کسانی که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - از ایشان بر ولایت ما پیمان ستانده و ایمان را در دلهایشان بنگاشته [۲] و ایشان را به جانمایه ای از جانب خود نیرو داده است). [۳]. [صفحة ۱۱۷] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۰۴ «پهلوان، ۱: ۵۶۴؛ و: کمره ای: ۴۲۱ و ۴۲۲». [۲] «یعنی با ایشان الطافی کرده است که ایمان در دل ایشان ثابت شده است» (رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ، تصحیح یاحقی و ناصح، ۱۹: ۹۲). [۳] «امیر مؤمنان - علیه السّلام -، در این فرمایش، به آیه ۲۲ از سورت مجادله (۵۸) نظر داشته اند. در کتاب شریف کافی بابی هست به عنوان «باب الرّوح الّذی اید به المؤمن» (نگر: مرآة العقول، ۹: ۳۹۶ - ۳۹۴) که مطالعه آن و شروحش در دستیابی به باطن حدیث مورد بحث ما نیز سودمند خواهد بود. همچنین نگر: الصّیافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: السّید محسن الحسینی الّامینی، ۷: ۱۴۳ و ۱۴۴؛ و: مهدی موعود [علیه السّلام]، علی دوانی، ص ۱۰۷۱.

### نص امام حسن بر حضرت قائم

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَا قَالَ: لَمَّا صَلَّحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ؛ فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام -: وَيْحَكُمْ! مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُمْ؟ وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُمْ خَيْرٌ لَشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّي إِمَامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلَيَّ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرَ - عَلَيْهِ السَّلَام - لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ وَ قَتَلَ الْعُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَيِّحْطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ [صفحة ۱۱۸] وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - حَكْمَةً وَ صَوَابًا؟ أَمَا عَلِمْتُمْ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاعِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يَصِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - خَلْفَهُ؟ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَخْفِي وَ لَادَتَهُ وَ يَغِيبُ

شَخْصُهُ لَيْلًا يَكُونُ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أُخَى الْحُسَيْنِ، ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يَطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يَظْهَرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةٍ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سِنَةً، ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [۱]. (یعنی: از ابوسعید عقیصا [۲] منقول است که گفت: هنگامی که حسن بن علی - عَلَيْهِمَا السَّلَام - با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد، مردمان بر وی درآمدند و برخی او را بخاطر بیعتش سرزنش کردند. آن حضرت - علیه السلام - فرمود: وای بر شما! چه دانید چه کردم؟ به خدا قسم آنچه کردم برای پیروانم از هر آنچه خورشید بر آن تابیده یا غروب کرده [۳]، بهترست. آیا نمی دانید که من پیشوایتان هستم که طاعتم بر شما واجب است و بنا بر نصی که رسول خدا (ص) درباره من فرموده یکی از دو سرور جوانان بهشتی ام؟! گفتند: آری. فرمود: آیا ندانستید هنگامی که خضر - علیه السلام - [۴] کشتی را سوراخ کرد و دیوار را به پاداشت و آن پسر را بکشت [۵]، اینهمه مایه خشم موسی بن عمران شد زیرا حکمتی که در آن بود بر وی پوشیده بود [۶] ولی همه اینها نزد خداوند - تَعَالَى ذِكْرُهُ [۷] - حکیمانه و صواب بود؟ آیا ندانستید هیچیک از ما، جز قائم که روح الله [۸]، عیسی بن مریم - علیه السلام -، پشت سر او نماز می گزارد، نیست که [صفحه ۱۱۹] بیعت ستم پیشه گستاخ روزگارش بر گردنش نیفتد؟ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - ولادت او [یعنی: قائم علیه السلام] را پوشیده می دارد و خود او نیز نهان می گردد، تا هنگامی که خروج کنید بیعت هیچکس را در گردن نداشته باشد. او نهمین [نسل] از فرزندان برادرم حسین است، فرزند خاتون کیزان؛ خداوند عمر او را در روزگار غیبتش دراز می کند و آنگاه به قدرت خویش او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد؛ اینچنین است، تا دانسته آید که خداوند بر هر چیزی تواناست. [صفحه ۱۲۳] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۱۵ و ۳۱۶ «؛ و نگر: پهلوان، ۱: ۵۸۱ و ۵۸۲؛ کمره ای، ۱: ۴۳۲ و ۴۳۳». [۲] «ابوسعید عقیصا، «دینار» نام داشت و به سبب شعری که سروده بود، لقب «عقیصا» یافت. هم از امیرمؤمنان - علیه السلام - و هم از امام حسین - علیه السلام - و هم - چنان که در متن دیده می شود - از امام حسن - علیه السلام - نقل حدیث کرده. نگر: مجمع الرجال، ۲: ۲۹۷؛ الموسوعه الرجالیة المیسرة، ۱: ۳۴۳». [۳] «این تعبیر برای کسانی که با لسان سنت آشنا باشند، غریب نیست و شبیه به آن باز هم در حدیث دیده می شود. «آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده» کنایه است از همه دنیا و همه آنچه بر سطح زمین هست (نگر: مجمع البحرین طریحی، إعداد محمود عادل، ۳: ۵۶)». [۴] «خضر - علیه السلام - یکی از اولیای مَعْمَرِ خَدَوَانَد است. اختلاف است که آیا او واجد مقام نبوت هست یا نه؟ پاره ای از ویژگیهای غریب آن حضرت باعث شده است عاقله مردم شاخ و برگهایی افسانه سیرایانه در پیرامون حقیقت دینی وجود این بزرگوار پدید آورند. اهل تصوف و عرفان علی الخصوص به آن حضرت و آنچه مربوط بدوست، تعلق خاطر فراوان نشان می دهند و داستانها و اشارتها از او بازمی گویند. نگر: مجمع البحرین طریحی إعداد محمود عادل، ۱: ۶۶۰ - ۶۵۸؛ و: دائرةالمعارف تشیع ۷: ۱۵۴ - ۱۵۲؛ و: فرهنگ علم کلام، خاتمی، ص ۱۰۶؛ و: خضر و موسی (ع) در فرهنگ اسلامی، قدرت الله مرادی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه. ش.». [۵] «گزارش این ماجراها - بدون تصریح به نام خضر (علیه السلام) - در قرآن کریم (س ۱۸ ی ۷۱ تا ۸۲ آمده است)». [۶] «چنان که مفسران و متکلمان توضیح داده اند آنچه در این ماجرا رفته، نه از برای حضرت موسی - علیه السلام - و نه از برای همراه دانا و شایسته اش - که بنا بر این روایت و برخی نقلهای دیگر، همانا خضر (علیه السلام) است - عیب و منقصتی نبوده است و هریک مطابق شأن و به نحوی پذیرفتنی برخورد کرده اند. تفصیل را نگر: تنزیه الانبیاء و الأنبیة علیهم السلام، الشریف المرتضی، تحقیق فارس حسن کریم، صص، و: اللوامع الإلهیة، الفاضل المقداد، ط. دفتر تبلیغات، ص ۲۶۰». [۷] «یعنی: برترست یاد او». [۸] «روح الله»، لقب حضرت مسیح - علیه السلام - است. ابن شهر آشوب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گوید: رواست مسیح را «روح الله» بگویند زیرا همه ارواح ملک خدایند و به طور خاص یاد کرد مسیح بدین عنوان از برای گرامیداشت وی با این یادکرد است، چنان که هرچند همه زمین از آن خدای تعالی است، کعبه به طور خاص بیت الله دانسته شده. (مُتَشَابِه الْقُرْآنِ وَ مُخْتَلَفُهُ، ط. انتشارات بیدار، ص ۲۵۸)».

«قال الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهما السلام - : منّا اثنا عشر مهديا، أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، وآخرهم التاسع من ولدی، وهو الإمام القائم بالحق - يحيى الله به الأرض بعید موتها، ويظهر به دين الحق على الدين كله ولو كره المشركون، له غيبه يرتد فيها أقوام ويثبت فيها على الدين آخرون، فيؤذون ويقال لهم: «متى هذا الوعد إن كنتم صادقين؟»، أما إن الصابرين في غيبته على الأذى والتكذيب بمنزله المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم. [۱]. (يعنى: از ما [= اهل بيت] دوازده مهدي هست؛ نخستين ايشان، أمير مؤمنان علی بن ابی طالب، و واپسين ايشان نهمين [نسل] از فرزندان من است، و او آن پیشواست که [صفحه ۱۲۴] حق را بر پا دارد؛ خداوند زمین را پس از آنکه مرده باشد به وسیله او زنده سازد [۲]، - هر چند مشرکان خوش ندارند - دين حق را به دست او بر همه دينها پیروز گرداند؛ او را غیبتی است که در روزگار آن غیبت گروههایی از دين بازگردند و گروههایی دیگر بر دين ثبات ورزند؛ اينان [يعنى: ثابت قدمان] را بیازارند و به ايشان گویند: «اگر راست می گوئید، اين وعده کی خواهد بود؟». هان! آنکه در روزگار غیبت او بر آزار و تکذیب بشکید، پایگاه کسی را دارد که با شمشیر، پیش روی رسول خدا - صلى الله عليه وآله وسلم - جهاد کند. [صفحه ۱۲۷] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمة / ۳۱۷ «؛ پهلوان: ۱: ۵۸۴؛ کمره ای - با لختی تفاوت در ضبط نص :- ۱: ۴۳۴. [۲] «مراد از این که زمین مرده است، و آن حضرت، زمین را زنده می گرداند، درخور تدبیر است. برخی ظاهراً چنین برداشت کرده اند که مرگ زمین، کنایه از کفر و بی دینی اهل زمین است. نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۳۵۶.»

### نصی امام سجاد بر حضرت قائم

عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَاثِلِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيْدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ - عَلَيْهِمَا السَّلَام -، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - طَاعَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ وَأَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -، فَقَالَ لِي: يَا كَنَكْرُ! [۱] إِنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أئِمَّةً لِلنَّاسِ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَام -، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ أَنْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! رُوِيَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلِيٍّ] - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنَّ الْأَرْضَ لَمَّا تَخَلَّوْا مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ [صفحة ۱۲۸] بَعْدَكَ؟ قَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ، يَتَّقِرُ الْعِلْمَ بَقْرًا، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي، وَمَنْ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُ جَعْفَرٍ، وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيْدِي! فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَكُلُّكُمْ صَادِقُونَ؟ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - فَاسْمُهُ الصَّادِقُ، فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي الْإِمَامِيَّةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَكَذِبًا عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -، وَالْمِدْعَى لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخَالِفُ عَلَى أَبِيهِ وَالحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يُرُومُ كَشَفَ سِتْرَ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبِهِ وَوَلَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -، ثُمَّ بَكَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - بُكَاءً شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَقَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَالْمُغِيبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوَلَادَتِهِ، وَحِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ، [و] طَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ. قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَإِنْ ذَلِكْ لَكَائِنْ؟ فَقَالَ: إِي وَرَبِّي! إِنْ ذَلِكْ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذَكَرَ الْمَحَنَ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - [صفحة ۱۲۹] قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ تَمْتَدُّ الْعَيْبَةُ [۲] بِوَلِيِّ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -، الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَالْأَلَمَةُ بَعْدَهُ. يَا أَبَا خَالِدٍ! إِنْ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالتَّمْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةَ

المُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالسَّيْفِ، أُولَئِكَ الْمُخْلَصُونَ حَقًّا وَشِعْتُنَا صِدْقًا وَالِدُعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سِرًّا وَجَهْرًا. وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -: «إِنْتَظَرُ الْفَرْجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرْجِ». (یعنی: از ابوخالد کابلی [۳] منقول است که گفت: بر سرورم، علی بن حسین زین العابدین - علیهما السلام - وارد شدم. او را گفتم: ای پسر رسول خدا! مرا از کسانی که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - طاعت و مَوَدَّتِ ایشان را واجب گردانیده و بر بندگان خویش واجب ساخته است که پس از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - از ایشان پیروی کنند، آگهی ده. به من فرمود: ای کَنَکَر! [۴] اولوالأمر [۵] که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - ایشان را پیشوای مردمان ساخته و طاعت ایشان را بر آنان [= مردمان] واجب گردانیده است، اینانند: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، آنگاه حَسَن و پس از وی حُسَین، دو فرزند علی بن ابی طالب، و سپس کار به ما رسید. آنگاه [امام سجّاد - علیه السلام -] خاموش ماند. او را گفتم: ای سِرورم! از [صفحه ۱۳۰] امیرمؤمنان علی - علیه السلام - برای ما روایت کرده اند که زمین از حُجَّتِی که خدای عزیز و جلیل را بر بندگانش باشد، تهی نماند؛ حُجَّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: پسر محمد که نام او در تورات «باقر» است؛ دانش را نیک برمی شکافد [۶]؛ او حُجَّت و امام پس از من است؛ و پس از محمد، پسرش جعفر، که نام او نزد آسمانیان «صادق» است. به آن حضرت گفتم: ای سِرورم! در جایی که شما همگی «صادق» هستید، چگونه نام او «صادق» شد؟ فرمود: پدرم از پدرش - که بر هر دو درود باد - برایم نقل کرد که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: هنگامی که پسر محمد بن محمد بن علی بن حُسَین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام -، زاده شد، او را «صادق» بنامید؛ چه پنجمین [نسل] از فرزندان او است که فرزندی باشد که جعفر نام دارد؛ وی، از سر گستاخی بر خداوند و دروغ بستن بر او، ادّعی امامت می کند؛ وی نزد خداوند جعفر کذاب و کسی است که بر خدای - عَزَّ وَجَلَّ - دروغ می بندد و چیزی را که شایسته آن نیست ادّعا می کند و با پدرش استیزه گر است و بر برادر خویش رشک می برد؛ او کسی است که می خواهد به هنگام غیبت ولی خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - پرده الهی را بردارد. آنگاه علی بن حُسَین - علیهما السلام - سخت بگریست و سپس فرمود: گوئی جعفر کذاب را می بینم که ستم پیشه گستاخ روزگار خویش را، به بازجست کار ولی خدا و آنکه در حفظ الهی نهان گردیده و به تحت نظر گرفتن پرده گیان پدرش واداشته است، زیرا نمی داند که او [= امام دوازدهم - علیه السلام -] زاده شده و آزمندانه می خواهد اگر بر وی دست یابد به قتلش آرد و طمع در میراث او بسته تا بناحق آن را برگیرد. [صفحه ۱۳۱] ابوخالد گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! این واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به پروردگارم که چنین می شود. این، نزد ما، در صحیفه ای که در آن ذکر محتثائی که پس از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بر ما می رود، آمده، نوشته شده است. ابوخالد گفت: من گفتم: ای پسر رسول خدا! سپس چه می شود؟ فرمود: آنگاه غیبت ولی خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - که دوازدهمین تن از اوصیای رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و ائمه پس از اوست، به درازا می کشد. ای ابوخالد! اهل زمان غیبت وی که به امامت او معتقد و منتظر ظهورش باشند، از اهل همه زمانها برترند؛ زیرا خدای - تَبَارَكَ وَتَعَالَى [۷] - خرد و دریافت و شناختی به ایشان داده است که «غیبت» برای ایشان به منزله «مُشَاهِدَت» است، و ایشان را در آن زمان بسان کسانی قرار داده است که پیشاروی رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - با شمشیر جهاد کنند؛ آنان مُخْلِصَانِ حَقِيقِي وَشِيعِيَانِ رَاسِطِيْنِ مَا وَكَسَانِيْ اَنْدَ كَهْ دَر نَهَانِ وَ اَشْكَارِ بَه دِيْنِ خِدَايِ - عَزَّ وَجَلَّ - دَعْوَتِ مِي كَنْنَد. وَ عَلِيْ بِنِ حُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - فَرَمُوْد: اَنْتَظَرِ فَرْجَ اَز بَزْرَگَتَرِيْنِ گَشَايِشَهَاسْت. صَدُوْق - قُدْسِ سِرُّه - گَفْتَه: اِيْنِ حَدِيْثِ رَا بَرَايِ مَا عَلِيْ بِنِ اَحْمَدِ بِنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بِنِ اَحْمَدِ بِنِ شِيْبَانِي [۸] وَ عَلِيْ بِنِ عَبْدِاللّٰهِ وَرَاقِ، وَ اَنْهَا اَز مُحَمَّدِ بِنِ اَبِي عَبْدِاللّٰهِ كُوفِي، وَ اُو اَز سِيْهَلِ بِنِ زِيَادِ الْاَدْمِي، وَ اُو اَز عَبْدِالْعَظِيْمِ بِنِ عَبْدِاللّٰهِ حَسِيْنِي - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ -، وَ اُو اَز صِيْفُوَانِ، وَ اُو اَز اِبْرَاهِيْمِ بِنِ اَبِي زِيَادِ، وَ اُو اَز اَبُوْحَمَزَه ثُمَالِي، وَ اُو اَز اَبُوخَالِدِ كَابَلِي، وَ اُو اَز عَلِيْ بِنِ حُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - نَقْلِ كَرْدَه اَنْد. صَدُوْقِ هَمْچُنِيْنِ دَر ذِيْلِ حَدِيْثِ گَفْتَه اَسْت: دَر اَنْجَه اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَر بَارَه جَعْفَرِ كَذَّابِ گَفْتَه، دَر خِيْر دَاْدَنِ اَنْ حَضْرَتِ اَز رَخْدَاْدَهَايِ اَيْنِدَه اُو، دَلَالْتِي [بَر اِمَامْتِ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -] هَسْت. مَانَنْدِ اِيْنِ اَز اِمَامِ [صَفْحَه ۱۳۲] اَبُو الْحَسَنِ عَلِيْ بِنِ مُحَمَّدِ عَسْكَرِي [يَعْنِي: اِمَامِ هَادِي]

- علیهما السلام - روایت شده که آن حضرت وقتی او [= جعفر کذاب] زاده شد مسرور نگردید و روایت شده که آن حضرت ما را آگهی داده که زودا وی [= جعفر کذاب] خلقی کثیر را گمراه می کند. اینهمه، دلیل برای [امامت] آن حضرت [یعنی: امام هادی] - علیه السلام - است؛ زیرا برای امامت، دلیلی بزرگتر از درست خبر دادن از آنچه خواهد شد پیش از آنکه چیزی رخ بدهد، وجود ندارد. دلالت عیسی بن مریم - علیه السلام - بر پیامبری اش هنگامی که مردمان را از آنچه می خوردند و در خانه هاشان می اندوختند خبر داد [۹]، از همین دست است؛ چنان که پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز چنین کرد و هنگامی که ابوسیفیان در دل گفت: «مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ؟ جِئْتُ فَدَفَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ! أَلَا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيثِ وَ كِنَانَهُ فَكُنْتُ أَلْقَاهُ بِهِمْ [۱۰] فَلَعَلِّي كُنْتُ أَدْفَعُهُ» (یعنی: که چنین کرده که من کردم؟ آمدم و دست در دست او نهادم! آیا من نبودم که انبوهی از احابیش و کینانه [۱۱] را بر ضد او گزودم و با ایشان با او مواجه می شدم و چه بسا می توانستم او را برانم!)، پیامبر - صلی الله علیه و آله - او را از خیمه خویش آواز داد و فرمود: «إِذَا كَانَ اللَّهُ يَخْزِيكَ [۱۲] يَا أَبَسُفِيَانِ!» (یعنی: در این صورت - ای ابوسیفیان! - خدایت خوار می کرد!). این، بمانند دلالت عیسی بن مریم - علیهما السلام -، دلالتی برای [ثبوت] آن حضرت - علیه السلام - بود. و هر یک از ائمه - علیهم السلام - که چنین خبرهائی بدهد، این نشان می دهد او امامی است که خدای - تبارک و تعالی - طاعت او را واجب گردانیده است. محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - برای ما نقل کرد و گفت که: سعد بن عبدالله برایمان نقل کرد و گفت که: جعفر بن محمد بن حسن بن فرات برایمان نقل کرد و گفت که: صالح بن محمد بن عبدالله بن محمد بن زیاد ما را خبر داد که مادرش فاطمه، دختر محمد بن هشتم معروف به ابن سیابه [۱۳]، گفت: [صفحه ۱۳۳] در خانه ابوالحسن علی بن محمد عسکری [یعنی: امام هادی] - علیهما السلام - بودم، در زمانی که جعفر در آن خانه زاده شد، و دیدم که اهل خانه به ولادت او شادمان شدند. به نزد ابوالحسن - علیه السلام - رفتم و او را از این واقعه شادمان ندیدم. به او گفتم: «یا سیدی! مالی أراكَ غَيْرَ مَسْرُورٍ بِهَذَا الْمَوْلُودِ؟» (یعنی: ای سرورم! چه شده است که شما را بخاطر این نوزاد شادمان نمی بینم؟). آن حضرت - علیه السلام - فرمود: «يَهُونُ عَلَيْكَ أَمْرُهُ فَلِإِنَّهُ سَيَضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا» (یعنی: این بر تو آسان شود؛ که زودا او خلقی کثیر را گمراه می سازد). [۱۴] [۱۵]. [صفحه ۱۳۷] پاورقی [۱] «کنکر» لقب ابوخالد بوده است. [۲] در بعضی نسخ: «تشتد الغيبة». [۳] «أبوخالد کابلی (کنکر) از خواص تربیت یافتگان و اصحاب امام علی بن الحسین - علیهما السلام - است. نگر: جهاد الإمام السَّجَّاد عليه السلام، ط. دارالحدیث، ص ۱۲۸؛ نیز نگر: یادداشت سپسین». [۴] «درباره این که «کنکر» نام ابوخالد است یا لقب او و...، نگر: مجمع الرجال، ۷۸:۵». [۵] «أولو الأمر» مُصْطَلَحِي قرآنی است که به طور تَحْتِ اللَّفْظِي می توان آن را به «صاحبان امر» یا «دارندگان امر» برگردانید. مزید آگاهی را، درباره این مُصْطَلَح، نگر: قاموس قرآن قرشی ۱: ۱۱۳ - ۱۱۰؛ و: متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب، تحقیق حسن المصطفوی، ص ۴۷ و ۴۸؛ و: المصطلحات الإسلامية، العسکری، ۱۷۹ - ۱۷۵». [۶] «باقر»، در لغت، به معنای شکافنده و کاونده (و نیز: روشن کننده و آشکارسازنده) است. نگر: مجمع البحرين، إعدداد محمود عادل، ۱: ۲۲۸؛ و: نزهة النظر، البدری، ص ۷۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱: ۱۳۸ و ۱۳۹. و أمّا درباره سَمِّه ای از مراتب علمی آن حضرت، نگر: مناقب آل أبي طالب [علیهم السلام]، ابن شهر آشوب، ط. انتشارات علماء، ۴: ۲۰۶ - ۱۹۵». [۷] «یعنی: پاک و مُنَزَّه و والا- و برتر است». [۸] چنین است، و گویا، صحیح، «سنانی» باشد. [۹] «در قرآن کریم (س ۳ ی ۴۹) به این مطلب تصریح شده است. خبر دادن از آنچه مردم در خانه هاشان اندوخته می دارند، در واقع، نمونه خبر دادن از امور نهانی است که پنهان کنندگان، هم نماندند و برتر دانند، و هم بخودی خود و بی واسطه می توانند به صدق آن پی ببرند. نیز نگر: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق الحسینی الأمینی، ۲: ۴۸». [۱۰] در بعضی نسخ: «الا- کنت أجمع علیه الاحابیش بر کابه فکنت ألقاه بهم». مُراد از «أحابیش» قریشیان اند زیرا هَمَقَسَم به خداوند قَسَم یاد کردند و عهد بستند چندان که شبی بیارمَد و روزی روشن شود و حُبشی بر پای باشد، در برابر دیگران همدست و یکپارچه باشند. حُبشی - به ضَمِّ حاء و سکونِ باء و تشدیدِ یاءِ فُرُودین - کوهی است بر شش میلی فُرُودِ مکه؛ و این جماعت به نام آن کوه،



«أحایش قُریش» خوانده شدند. ابن إسحاق گفته است: أحایش، بنی هون بن خزیمه و بنی حارث بن عبدمنه از کنانه و بنی مُصطلق از خزاعه بوده اند؛ و چون این قبیله ها به سبب گِرد آمدنشان «أحایش» نام گرفتند، «تحییش» در سخن به معنای گِرد آوردن شد. «نیز نگر: لسان العرب؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار». در بعض نسخ، بجای «الجموع»، «الزنج» آمده است. [۱۱] «کنانه» یکی از قبایل بزرگ و مشهور عرب مُصری که در اوایل اسلام، مرکز سکونت و دیار ایشان در حدود مکه بود، و اهمیت ایشان از نظر عالمان آنساب بیشتر از آن روست که قریش بدین قبیله وابسته است. علمای آنساب ۱۴ شاخه برای این قبیله ذکر کرده اند که از معروف ترین آنها قُریش است. نگر: دائرةالمعارف فارسی، ذیل «کنانه»؛ و نیز: مجمع البحرین طریحی، إعداد محمود عادل، ۷۷:۴. [۱۲] «در متن عربی چهل حدیث و در طبع مورد مراجعه مؤلف از کمال الدین، «یجزیک» است، و نه «یخزیک». ضبط ما («یخزیک») مُستند است به: پهلوان ۱: ۵۹۰؛ و: کمره ای ۱: ۴۳۸. [۱۳] در بعض نسخ، «ابن سبانه»، و در بعض نسخ، «ابن نسابه» آمده است. [۱۴] شیخ صدوق این حدیث را در تأیید سخن خویش یاد کرده است. [۱۵] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۲۹ - ۳۱۹؛ و نگر: پهلوان، ۱: ۵۹۰ - ۵۸۶؛ و: کمره ای، ۱: ۴۳۸ - ۴۳۵.

### نص امام باقر بر حضرت قائم

«عن مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ الطَّحَانِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ - فَقَالَ لِي مُتَبَدِّئًا: يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ! إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - شَبَّهُا مِنْ خَمْسَةِ الرُّسُلِ: يُونُسَ بْنِ مَتَى، وَ يَوْسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ، وَ مُوسَى وَ عِيسَى، وَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - فَأَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَى: فَزُجِرُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعِيدٌ كَبِيرِ السِّنِّ. وَ أَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ يَوْسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -: فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ [صفحه ۱۳۸] عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكَالِ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ. وَ أَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طَوْلُ غَيْبَتِهِ وَ خِفَاءُ وَ لَادَتِهِ وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعِيدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذَى وَ الْهَوَانِ إِلَى أَنْ أُذِنَ لِلَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - فِي ظُهُورِهِ وَ نَصِيرِهِ وَ أَيْدِهِ عَلَى عِدْوِهِ. وَ أَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَاخْتِلَافُ مَنْ اخْتَلَفَ فِيهِ حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ: مَا وَ لَدَ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: مَاتَ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: قُتِلَ وَ صُدِّبَ. وَ أَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى (ص): فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَ قَتْلُهُ أَغْدَاءَ اللَّهِ وَ أَغْدَاءَ رَسُولِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - وَ الْجَبَّارِينَ وَ الطَّوَاعِيَةَ، وَ أَنَّهُ يَنْصَرُّ بِالسَّيْفِ وَ الرَّعْبِ، وَ أَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ. وَ إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ خُرُوجِهِ، خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ، وَ خُرُوجُ الْيَمَانِيِّ [مِنَ الْيَمَنِ]، وَ صَيْحَةُ فِي السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ مُنَادٍ ينادي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ» [۱]. (یعنی: منقول است از محمد بن مسلم ثقفی طحان [۲] که گفت: بر ابوجعفر محمد بن علی باقر - علیهما السلام - وارد شدم و می خواستم از او درباره قائم آل محمد - صلی الله علیه و علیه - پرسم که خود آغاز کرد و به من فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - مانند گی به پنج تن [صفحه ۱۳۹] از پیامبران هست: یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد - صلوات الله علیهم. اما مانند گی او به یونس بن متی، جوان بازگشتنش از غیبت است پس از سالخوردگی. و اما مانند گی او به یوسف بن یعقوب - علیهما السلام -، پنهان بودنش از خواص و عوام همروزگار و نهان شدنش از برادران و پوشیدگی حال او بر پدرش است به رغم آن که مسافت میان او و پدرش و خاندانش و پیروانش اندک بود [و به هم نزدیک بودند]. و اما مانند گی او به موسی - علیه السلام -، در دوام خوف وی و درازنای غیبتش و رنج شیعیان [پیروان] او از آزار و خوارداشتی است که پس از او می بینند، تا آنکه خداوند - عز و جل - ظهور و نصرت وی را اذن دهد و او را در برابر دشمنش یاری و نیرو بخشد. و اما مانند گی او به عیسی - علیه السلام -، در اختلاف کسانی است که درباره او اختلاف کردند، تا جائی که گروهی از ایشان گفتند: زاده نشد، و گروهی گفتند: بمرد، و گروهی گفتند: کشته شد و به دار آویخته گردید. و اما مانند گی او به نیایش، مصطفی (ص)، در خروج کردنش با شمشیر و به قتل آوردن دشمنان خدا و



دشمنان پیامبر او - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و جَبَّاران و طاغوتهاست، و در آنکه او با شمشیر و هراس یاری رسانده شود و هیچ پرچمیش بازگردانده نیاید. [۳]. و همانا از نشانه های خروج او، خروج سُفیانِی از شام، و خروجِ یمانی [از یمن]، و بانگی در آسمان در ماهِ رمضان، و مُنادیی است که از آسمان به نام او و پدرش ندا دردهد. [صفحه ۱۴۳] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه ۳۲۸ - ۳۲۷ «و: پهلوان، ۱: ۵۹۷ و ۵۹۸؛ و: کمره ای، ۱: ۴۴۳». [۲] «محمّد بن مُسلم بن رَبَاحِ ثَقَفِي طَخَّان را - که مردی فقیه و پرهیزگار و از أصحابِ إمامِ باقر و إمامِ صادق - عَلَيْهِمَا السَّلَام - و از أصحابِ إجماع بشمار است -، از اوثق مردمان قلمداد کرده اند. نگر: الموسوعة الرّجاليّة الميسرة، ۲: ۲۱۱». [۳] «کنایه از آن که هیچ شکست داده نمی شود. نظیر این تعبیر کنائی در نهج البلاغه ی شریف (خطبه ۱۰۲ / ترجمه شهیدی، ص ۹۴، و ترجمه علی اصغر فقیهی، ص ۱۹۴) هست».

### نص امام صادق بر حضرت قائم

عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَ إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَ هُوَ غَلَامٌ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَتَقَبَّلْتُهُ وَ جَلَسْتُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام -: يَا إِبْرَاهِيمَ! أَمَا إِنَّهُ [ل] صَاحِبُكَ مِنْ بَعْدِي، أَمَا لِيَهْلِكَنَّ فِيهِ أَقْوَامٌ وَ يَسْعُدُ [فِيهِ] آخَرُونَ، فَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ ضَاعَفَ عَلَى رُوحِهِ الْعَذَابَ، أَمَا لِيُخْرِجَنَّ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فِي زَمَانِهِ، سَيَجِي حَيِّدٌ وَ وَاثِرٌ عِلْمِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ فُضَائِلِهِ [وَ] مَعْدِنَ الْإِمَامِيَّةِ وَ رَأْسَ الْحِكْمَةِ، يَقْتُلُهُ جَبَّارٌ بَنِي فُلَانٍ بَعْدَ عَجَائِبِ طَرِيفِهِ حَسَدًا لَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ [عَزَّ وَ جَلَّ] بِالْبَالِغِ أَمْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. يَخْرُجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَكْمِلَةً اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا [صفحة ۱۴۴] مَهْدِيًّا، اخْتَصَّهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ؛ الْمُتَنَطِّرُ لِلثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَذُبُّ عَنْهُ. قَالَ: فَدَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي بَنِي أُمِيَّةَ، فَانْقَطَعَ الْكَلَامُ؛ فَعُدْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - إِخْدِي عَشْرَةَ مَرَّةً أُرِيدُ مِنْهُ أَنْ يَشْتَمَّ الْكَلَامَ، فَمَا قَدَرْتُ عَلَى ذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ قَابِلَ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ - وَ هُوَ جَالِسٌ - فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمَ! هُوَ الْمُفْرَجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكِكَ شَدِيدٍ وَ بَلَاءٍ طَوِيلٍ وَ جَزَعٍ وَ خَوْفٍ، فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ. حَسْبُكَ يَا إِبْرَاهِيمَ! قَالَ إِبْرَاهِيمُ: فَمَا رَجَعْتُ بِشَيْءٍ أَسْرًا مِنْ هَذَا لِقَلْبِي وَ لَا أَقْرَ لِعَيْنِي». [۱]. (يعني: از إبراهيم کرخی [۲] منقول است که گفت: بر ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - وارد شدم. نزد او نشسته بودم که ابوالحسن موسی بن جعفر - علیهما السلام - در آمد و در آن زمان نوجوانی بود. به سوی او برخاستم و بوسیدمش و نشستم. ابوعبدالله - علیه السلام - فرمود: ای ابراهیم! بدان که او امام تو پس از من است، بدان که گروههایی درباره او به هلاکت افتند و دیگرانی به سعادت رسند؛ خداوند کُشنده او را لعنت کند و عذابِ روحش را دوچندان گرداند! بدان که خدا بهترین زمینیان در روزگار خویش را از صُلب او خارج می کند، وی همنام نیایش و وارث دانش و احکام و فضائل او و معدنِ امامت و رأسِ حکمت است، جَبَّارِ بَنِي فُلَانٍ [۳]، پس از شگفتیهای بدیع و دلاویزی که از او به ظهور رسد، از سرِ رشک، او را می کشد، و لیک خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ -، هر چند مشرکان خوش ندارند، سر رشته کار را به دست دارد. خداوند بازمانده دوازده پیشوای رهیافته را - که به کرامتِ خود مخصوص گردانیده و در [صفحه ۱۴۵] سرای پاکِ خویش [۴] فرود آورده است - از صُلب او خارج می کند؛ مُتَنَطِّرِ دوازدهمین ایشان، چونان کسی است که پیشاپیشِ رسولِ خدا (ص) تیغ برکشیده از آن حضرت دفاع می کند. [ابراهیم کرخی] گفت: در این هنگام مردی از دوستارانِ بَنِي أُمِيَّةِ در آمد و رشته سخن گسسته شد. یازده مرتبه به نزد ابوعبدالله - علیه السلام - باز آمدم تا از آن حضرت بخواهم سخن را تمام کند، ولی نتوانستم، و چون سال آینده، یعنی سال دوم، در رسید، بر آن حضرت وارد شدم؛ نشسته بود و فرمود: ای ابراهیم! او آنکس است که پس از تنگنایی سخت و بلائی دراز و ناشکیبی و بیم، غم و اندوه را از پیروانش بزاید؛ پس خوشا کسی که آن زمان را دریابد. تو را بس است ای ابراهیم! ابراهیم گفت: من هیچگاه چیزی که بیش از این مایه خوشدلی و روشنی دیده ام شود، به دست نیاورده ام! [صفحه ۱۴۹] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۳۵ - ۳۳۴ «و نگر: پهلوان، ۲: ۵ و ۶؛ و: کمره ای، ۲: ۳ و ۴؛ و: الغیبه ی نُعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۹۲». [۲]

«درباره (ابراهیم بن زیاد) گرخی»، نگر: الموسوعه الزجالیة المیسرة، ۱: ۳۳. [۳] «مقصود مأمون عباسی است» (مهدی موعود[علیه السلام]، علی دوانی، ص ۳۷۱). [۴] «این تعبیر «دارِ قدس» خداوند، باز هم در لسانِ سنت به کار رفته است. امیرمؤمنان - علیه السلام - در خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه ی شریف - که درباره «مکابیل» (پیمان‌ها) است - (ترجمه شهیدی، چ ۳، ص ۱۲۸) فرموده است: «أَفِيهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ، وَ تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَاءِهِ عِنْدَهُ؟» گفته اند که مُراد از این «دارِ قدس»، بهشت است (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ط. دار احیاء التراث العربی (افست از روی چاپ چهارجلدی قدیم)، ۲: ۳۵۳).

### نصی امام کاظم بر حضرت قائم

«عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ؟ فَقَالَ: أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ [۱] وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا، هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي، لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أَمْدُهَا حَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ، يَزِيدُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيُنْشَأُ فِيهَا آخَرُونَ. ثُمَّ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام - : طُوبَى لِشَيْعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالَاتِنَا وَالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا، أَوْلِيكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنَا أَيْمَةً وَرَضِينَا بِهِمْ شَيْعَةً، فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ، وَهُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» [۲]. [صفحه ۱۵۰] (یعنی: از یونس بن عبدالرحمن [۳] منقول است که گفت بر موسی بن جعفر - علیهما السلام - وارد شدم و به او گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! آیا برپای دارنده حق توئی؟ فرمود: من برپای دارنده حق هستم، ولی آن برپای دارنده که زمین را از دشمنانِ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - پاک کند، و همانگونه که زمین از جور و ستم پُر شده است آن را از دادگری پُر سازد، همانا پنجمین [نسل] از فرزندانِ من است؛ او را غیبتی است که بخاطر بیمناکی بر جانش دیر بینجامد؛ در روزگارِ آن غیبت، گروه‌هایی از دین بازگردند و گروه‌هایی دیگر ثبات ورزند. سپس آن حضرت - علیه السلام - فرمود: ای خوشا پیروانِ ما که در غیبتِ قائمِ ما به رشته ما چنگ درزده، و در دوستی ما و بیزاری از دشمنانمان ثابت قدم اند؛ آنان از ما ایند و ما از آنان؛ خوشنودند که ما پیشوایانِ ما و خوشنودیم که ایشان پیروانمان اند. ای خوشا ایشان، و باز، ای خوشا ایشان! به خدا که ایشان روزِ رستاخیز در درجاتِ ما با ما هستند.) [صفحه ۱۵۳] پاورقی [۱] «در متن چاپی الأربعون حدیثا، و» نیست؛ از نسخه‌های پهلوان و کمره ای افزودیم». [۲] کمال الدین و تمام النعمه ۳۶۱/؛ پهلوان: ۲: ۴۳ و ۴۴؛ کمره ای: ۲: ۳۰؛ شیخ ما، صدوق (ره)، راه، از برای این حدیث، ذیلی هست؛ بدان مراجعه فرمائید. [۳] «یونس بن عبدالرحمن از بزرگانِ امامیه است که در روزگارِ هشام بن عبدالملک زاده شده و از امامِ کاظم و امامِ رضا - صلواتُ اللّهِ و سلامُهُ علیهما - روایتِ حدیث کرده است و گفته اند که امامِ رضا - علیه السلام - به او توجه و عنایت داشته اند. یونس را بیش از سی کتاب بوده است. نگر: معالم العلماء، ص ۱۳۲؛ و: الموسوعه الزجالیة المیسرة، ۲: ۳۴۸ و ۳۴۹.»

### نصی امام رضا بر حضرت قائم

«عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ دَعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُرَاعِيَّ يَقُولُ: أُنشِدْتُ مَوْلَى الرَّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَاهَا: مَدَارِسُ آيَاتِ خَلْتِ مِنْ تِلَاوَةٍ وَمَنْزِلٌ وَحَى مُفْقَرُ الْعَرَصَاتِ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي: خُرُوجِ إِمَامٍ لَامِحَالِهِ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ يَمِيزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيَجْزِي عَلَى النِّعَمَاءِ وَالتَّقِيَمَاتِ [صفحه ۱۵۴] بَكَى الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - بَكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي: يَا خُرَاعِي! نَطَقَ رُوحُ الْقُدْسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ، فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ؟ فَقُلْتُ: لَا - يَا مَوْلَى! إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يَطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا [كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا]. فَقَالَ: يَا دَعْبِلُ! الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي، وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ، وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ، الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ، لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا. وَ أَمَا «مَتَى»

فَأَخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ، فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَى يُخْرَجُ الْقَائِمُ مِنْ دُرَيْتِكَ؟ فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام -: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعِيَةِ الَّتِي لَا يَجْلِيهَا لَوْفُهَا إِلَّا هُوَ تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ. [۱].

(یعنی: از عبدالسلام بن صالح هروی [۲] منقول است که گفت: از دِعْبِلِ بْنِ عَلِي خُزَاعِي [۳] شنیدم که می گوید: آن چکامه ام را که آغازش این است: مِدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ وَ مَنَزِلٍ وَحَى مُقْفَرُ الْعُرْصَاتِ [۴]. بر سِرورَم، علی بن موسی الرضا - علیه السلام -

اِنْشَاد [۵] کردم؛ پس چون بدین [صفحه ۱۵۵] سروده ام رسیدم که: خُرُوجُ إِمَامٍ لَامِحَالَهُ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ يَمِيزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ [۶]. إِمَامِ رِضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - سَخَتْ بَكْرِيسَتْ وَ سَيْسَ سِرْ بِه سَوِي مِنْ بَرْدَاشْتَه، فرمود: ای خُزَاعِي! رُوحُ الْقُدُسِ [۷] این دو بیت را بر زبان تو رانده است. آیا می دانی که این إِمَامِ كَيْسَتْ وَ كَيْ قِيَامِ مِي كُنْد؟

گفتم: نه، ای سِرورَم! تنها شنیده ام که إِمَامِي از شما قیام می کند که زمین را از تباهی پاک می سازد و همانگونه که از جُور پُر شده است آن را از عدل پُر می کند. فرمود: ای دِعْبِلِ! إِمَامِ پَسِ از من، مُحَمَّد، پَسِرْم، وَ پَسِ از مُحَمَّد، پَسِرَش، عَلِي، وَ پَسِ از عَلِي، پَسِرَش، حَسَن، وَ پَسِ از حَسَن، پَسِرَش، حَجَّتِ قَائِمِ اسْتِ که در روز گَارِ غَيْبَتِش او را انتظار کشند و در روز گَارِ ظُهُورِش فرمانش بزنند، و اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - آن روز را چندان دراز گرداند که وی خروج کند و زمین را - همانگونه که از جُور پُر شده است - از عدل پُر سازد. و أَمَا «كِي» [= این که چه هنگام قیام خواهد کرد]، خَبَرِ دَادِنِ از «وقت» است؛ پدرم از پدرش برایم نقل کرد که او از پدرانش - عَلَيْهِمُ السَّلَام - نقل کرده است که به پیامبر (ص) گفته شد: ای رسولِ خدا! قائم که از زاد و رود توست کی خُروج می کند؟ [۸]. آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود: مَثَلِ آن، مَثَلِ رَسْتَاخِيزِ اسْتِ که «آن را به هنگامش کسی جز وی [= خداوند] آشکار نسازد. در آسمانها و زمین گران آمده است. جُز بِنَاگِهَانِ بَرِ شَمَائِيَانِ [صفحه ۱۵۶] در نیاید». [۹]. صِدُوقِ أُمَّتِ - قُدُسِ سِرُّه - پس از نقل این خبر [در کمال الدین] گفته است: وَ دِعْبِلِ بْنِ عَلِي خُزَاعِي رَا خَبَرِ دِيگَرِي اسْتِ که دوست دارم آن را در پی این حدیث که گذشت، بیاورم. [۱۰]. [سپس نوشته: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: دَخَلَ دِعْبِلُ بْنُ عَلِي الْخُزَاعِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا - عَلَيْهِمَا السَّلَام - بِمَرَوْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ قَصِيدَةً وَ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أَنْشِدَهَا أَحَدًا قَبْلَكَ. فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام -: هَاتِيهَا. فَأَنْشَدَهَا: مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَ مَنَزِلٍ وَحَى مُقْفَرُ الْعُرْصَاتِ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ: أَرَى فَيْتُهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَّفَسِّمًا وَ آيِدِيَهُمْ مِنْ فَيْتِهِمْ صِيْفِرَاتِ بَكِي أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - وَقَالَ: صِيْدَقْتُ يَا خُزَاعِي! فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ: [صفحه ۱۵۷] إِذَا وَتَرَوْا مَدُّوْا إِلَى وَاتِرِيَهُمْ أَكْفَا عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبِضَاتٍ جَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقْلُبُ كَفِيهِ - وَ هُوَ يَقُولُ: أَجَلٌ وَاللَّهِ مُنْقَبِضَاتٍ. فَلَمَّا بَلَغَ قَوْلَهُ: لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَيِّعِيهَا وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي قَالَ لَهُ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام -: أَمَّا أَنْتَ اللَّهُ يَوْمَ الْفُرْعِ الْأَكْبَرِ. فَلَمَّا أَنْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ: وَ قَبْرِ بِيغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَتْهُ الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ قَالَ لَهُ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام -: أَفَلَا أُلْحِقُ لَكَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ بَيْتَيْنِ بِيَهُمَا تَمَامَ قَصِيدَتِكَ؟ فَقَالَ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام -: وَ قَبْرِ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُوقِّدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحَرَقَاتِ إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يَفْرُجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ [صفحه ۱۵۸] فَقَالَ دِعْبِلُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَذَا الْقَبْرِ الَّذِي بَطُوسٍ قَبْرٌ مِنْ هُوَ؟ فَقَالَ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام -: قَبْرِي، وَ لَا تَنْفِضِي الْأَيَّامَ وَ اللَّيَالِي حَتَّى تَصِيرَ طُوسٌ مُخْتَلَفَ شَيْعَتِي وَ زَوَارِي فِي غُرْبَتِي، أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي بَطُوسٍ كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُغْفُورًا لَهُ. ثُمَّ نَهَضَ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - بَعِيدَ فِرَاحِ دِعْبِلِ مِنْ إِنْشَادِهِ الْقَصِيدَةَ وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يَبْرَحَ مِنْ مَوْضِعِهِ، فَدَخَلَ الدَّارَ، فَلَمَّا كَانَ بَعِيدَ سَاعَةٍ خَرَجَ الْخَادِمُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ دِينَارٍ رِضْوِيَّةً؛ فَقَالَ لَهُ: يَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ: اجْعَلْهَا فِي نَفْقَتِكَ، فَقَالَ دِعْبِلُ: وَاللَّهِ مَا لِهَذَا جِئْتُ، وَ لَا قُلْتُ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ طَمَعًا فِي شَيْءٍ يَصِلُ إِلَيَّ، وَ رَدَّ الصُّرَّةَ وَ سَأَلَ ثَوْبًا مِنْ ثِيَابِ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - لِيَتَرَكَّ بِهِ وَ يَتَشَرَّفَ. فَأَنْفَذَ إِلَيْهِ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - جَبَّةً خَزَّ مَعَ الصُّرَّةِ وَ قَالَ لِلْخَادِمِ: قُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ [مَوْلَايَ]: خُذْ هَذِهِ الصُّرَّةَ فَإِنَّكَ سَتَسْتَحْتَاجُ إِلَيْهَا وَ لَا تُرَاجِعْنِي فِيهَا. فَأَخَذَ دِعْبِلُ الصُّرَّةَ وَ الْجَبَّةَ وَ انْصَرَفَ. وَ سَارَ مِنْ مَرَوْ فِي قَافِلَةٍ، فَلَمَّا بَلَغَ «مِيَانِ قَوْهَانَ» وَقَعَ عَلَيْهِمُ اللَّصُوصُ وَ أَخَذُوا الْقَافِلَةَ بِأَسْرِيهَا وَ كَفَّفُوا أَهْلَهَا، وَ كَانَ دِعْبِلُ فِيمَنْ كُفِّفَ، وَ

مَلَكَ اللَّصُوصُ الْقَافِلَةَ وَ جَعَلُوا يَقْسُمُونَهَا بَيْنَهُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَمْتَنًا بِقَوْلِ دَعْبِلٍ مِنْ قَصِيدَتِهِ: أَرَى فَيْتَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَمَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْتِهِمْ صَيَّرَاتٍ فَسَمِعَهُ دَعْبِلٌ فَقَالَ لَهُ: لِمَنْ هَذَا الْبَيْتُ؟ فَقَالَ لَهُ: لِرَجُلٍ مِنْ خُرَازَمٍ يُقَالُ لَهُ: دَعْبِلٌ [صفحه ۱۵۹] بَنُ عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ دَعْبِلٌ: فَأَنَا دَعْبِلٌ بَنُ عَلِيٍّ قَائِلُ هَذِهِ الْقِصَّةِ يَدُهُ الَّتِي مِنْهَا هَذَا الْبَيْتُ. فَوَتَبَ الرَّجُلُ إِلَى رَأْسِهِمْ وَ كَانَ يَصِي لِي عَلَى رَأْسِ تَلٍّ وَ كَانَ مِنَ الشَّيْعَةِ فَأَخْبَرَهُ فَجَاءَ بِنَفْسِهِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى دَعْبِلٍ، قَالَ لَهُ: أَنْتَ دَعْبِلٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ: أَنْشِدِ الْقِصَّةَ يَدَهُ، فَأَنْشَدَهَا فَحَلَّ كِتَافَهُ وَ كَتَافَ جَمِيعَ أَهْلِ الْقَافِلَةِ وَ رَدَّ إِلَيْهِمْ جَمِيعَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ لِكِرَامِيَةِ دَعْبِلٍ. وَ سَارَ دَعْبِلٌ حَتَّى وَصَلَ إِلَى قَوْمٍ فَسَأَلَهُ أَهْلُ قَوْمٍ أَنْ يَنْشُدَهُمُ الْقِصَّةَ يَدَهُ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا فِي مَسْجِدِ الْجَامِعِ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَبَّ عَدَ دَعْبِلٌ الْمَتَبْرَ فَأَنْشَدَهُمُ الْقِصَّةَ، فَوَصَلَهُ النَّاسُ مِنَ الْمَالِ وَ الْخَلْعِ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ وَ اتَّصَلَ بِهِمْ خَيْرُ الْجُبَّةِ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَبِيعَ مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِينَارٍ، فَامْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا لَهُ: فَبِعْنَا شَيْئًا مِنْهَا بِأَلْفِ دِينَارٍ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَ سَارَ عَنْ قَوْمٍ، فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ رُسْتَاقِ الْبَلَدِ لَحِقَ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَحْدَاثِ الْعَرَبِ فَأَخَذُوا الْجُبَّةَ مِنْهُ، فَارْجَعَ دَعْبِلٌ إِلَى قَوْمٍ، فَسَأَلَهُمْ رَدَّ الْجُبَّةِ عَلَيْهِ، فَامْتَنَعَ الْأَحْدَاثُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَصَوْا الْمَشَايخَ فِي أَمْرِهَا وَ قَالُوا لِدَعْبِلٍ: لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَى الْجُبَّةِ فَخُذْ تَمَنَّا أَلْفَ دِينَارٍ؛ فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا بَيَّسَ مِنْ رَدِّ الْجُبَّةِ عَلَيْهِ سَأَلَهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا إِلَيْهِ شَيْئًا مِنْهَا، فَأَجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ فَأَعْطَوْهُ بَعْضَهَا وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ ثَمَنَ بَاقِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ. وَ انْصَرَفَ دَعْبِلٌ إِلَى وَطَنِهِ فَوَجَدَ اللَّصُوصَ قَدْ أَخَذُوا جَمِيعَ مَا كَانَ لَهُ فِي مَنزِلِهِ فَبَاعَ الْمَائَةَ دِينَارٍ الَّتِي كَانَ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَصِيَلَهُ بِهَا مِنَ الشَّيْعَةِ، كُلَّ دِينَارٍ بِمَائَةِ دِرْهَمٍ، فَحَصَلَ فِي يَدِهِ عَشْرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ، فَتَذَكَّرَ قَوْلَ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: [صفحه ۱۶۰] «إِنَّكَ سَتَحْتَاجُ إِلَيْهَا». وَ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ لَهَا مِنْ قَلْبِهِ مَحَلٌّ فَرَمَدَتْ رَمْدًا عَظِيمًا فَأَدْخَلَ أَهْلَ الطَّبِّ عَلَيْهَا، فَنَظَرُوا إِلَيْهَا فَقَالُوا: أَمَّا الْعَيْنُ الِئْمَنِي فَلَيْسَ لَنَا فِيهَا حِيلَةٌ وَ قَدْ ذَهَبَتْ، وَ أَمَّا الْيَسْرِي فَتَحْنُ نَعَالِجُهَا وَ نَجْتَهْدُ وَ نَرْجُو أَنْ تَسْلِمَ. فَاعْتَمَّ دَعْبِلٌ لِذَلِكَ عَمَّا شَدِيدًا وَ جَزَعَ عَلَيْهَا جَزَعًا عَظِيمًا. ثُمَّ إِنَّهُ ذَكَرَ مَا مَعَهُ مِنْ فَضْلَةِ الْجُبَّةِ فَمَسَّحَهَا عَلَى عَيْنِي الْجَارِيَةِ وَ عَصَبَهَا بِعَصَابَتِهَا مِنْهَا مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَتْ وَ عَيْنَاهَا أَصْحُ مِمَّا كَانَتَا [وَ كَانَتْ لَيْسَ لَهَا أَثَرٌ مَرَضٍ قَطُّ] بِبَرَكَتِهِ [مَوْلَانَا] أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ. [۱۱]. (يعني: أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ - كِهْ خُدا از وِي خُشَنُودِ بَاد - از پَدَرش نَقْل كَرْدِه وَ او از حَيْدِ وِي، إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، وَ او از عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ هَرَوِي نَقْل كَرْدِه اسْت كِه كَفْت: دَعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ خُرَازَمِي - كِه خُدا از او خُشَنُودِ بَاد - دَر مَرُورِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَارِد شُد وَ بِه او كَفْت: اِي پَسَرِ رَسولِ خُدا! مِنْ دَر بَارِه شَمَا چَكَا مِه اِي سُرُودِه ام وَ بِه جَان خُوِيشْتَن سُو كَنْد خُورْدِه كِه آن رَا پِيش از تُو بَر كَسِي اِنْشَاد نَكْتِم. إِمَام - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَرَمُود: بِخُوانش. دَعْبِلُ نِيْزِ آن رَا بَر خُواند: مِي دَارِسُ اِيَاتِ حَلَمَتْ مِنْ تِلَاوَةِ وَ مَنزِلُ وَحِي مُقَفَّرُ الْعَرَصَاتِ [۱۲]. چُون بِه اِيْن سُرُودِه اش رَسِيْد كِه: أَرَى فَيْتَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَمَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْتِهِمْ صَيَّرَاتٍ [۱۳]. [صفحه ۱۶۱] أَبُو الْحَسَنِ رُضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَرِيْسْت [۱۴] وَ كَفْت: رَاسْت كَفْتِي اِي خُرَازَمِي! چُون بِه اِيْن سُرُودِه اش رَسِيْد كِه: إِذَا وُتِرُوا مَدُّوا إِلَيَّ وَ اِتْرِيَهُمْ أَكْفًا عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقِضَاتِ [۱۵]. أَبُو الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَسْتَانَش رَا زِيْر وَ زَبْر مِي فَرَمُود مِي كَفْت: آري! بِه خُدا قَسِيْمِ بَسْتِه (وَ باز كَشِيْدِه) اسْت. [۱۶]. چُون بِه اِيْن سُرُودِه اش رَسِيْد كِه: لَقَدْ خَفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعِيْهَا وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي [۱۷]. إِمَامِ رُضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَرَمُود: خُداوند تُو رَا دَر رُوزِ هَراسِ مِهِيْن [۱۸] دَر أَمَانِ بَدَاراد. چُون بِه اِيْن سُرُودِه اش بَر سِيْد كِه: وَ قَبْرُ بِنْعَدَادَ لِنَفْسِ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ [۱۹]. إِمَامِ رُضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَرَمُود: اِيَا بَدِيْنِ مَوْضِعِ دُو بِيْتِ نِيْفَزايِمِ كِه چَكَا مِه اِتِ بَدَانِها كَامِلِ كَرْدَد؟ دَعْبِلُ كَفْت: بِيْفَزايِد، اِي فَرزَنْدِ رَسولِ خُدا! پَسِ إِمَامِ رُضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَرَمُود: وَ قَبْرُ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيْبِيَّةٍ تُوقِّدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحَرَقَاتِ إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يَفْرَجُ عَنَّا اللَّهُمَّ وَ الْكُرْبَاتِ [۲۰]. [صفحه ۱۶۲] دَعْبِلُ كَفْت: اِي فَرزَنْدِ رَسولِ خُدا! اِيْن قَبْرِ كِه دَر طُوسِ اسْت، قَبْرِ كِيْسْت؟ إِمَامِ رُضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَرَمُود: قَبْرِ مِنْ اسْت، وَ دِيْرزَمَانِي نَخُواهد كِذْشْت كِه طُوسِ مَحَلُّ آيِنْدِ وَ رَوْنَدِ شِيْعِيَانِ مِنْ وَ كَسَانِي مِي شُود كِه مَرَا دَر غُرْبَتِم زِيَارْتِ مِي كِنَنْد. بَدَانِ كِه هَر كَسِ مَرَا دَر غُرْبَتِم دَر طُوسِ زِيَارْتِ كُنَيْد، دَر رُوزِ قِيَامْتِ بَا مِنْ دَر پايِه مِنْ وَ آمُرْزِيْدِه خُواهد بُوْد. سِپَسِ، پَسِ از آن كِه دَعْبِلُ از بَر خُواندِنِ چَكَا مِه پِيْرادَخْت، إِمَامِ رُضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَر خُاسْتِ وَ او رَا فَرَمُود كِه بَر جايِ خُوِيشِ بَمَانْد؛ خُودِ بِه خُانِه دَرُونِ شُد، وَ چُون لَخْتِي كِذْشْت، خُادِمِ از خُانِه بِيْرُونِ شُدِه بِه سُوِي دَعْبِلُ آمَدِ وَ بَرايِشِ يَكْصَدِ دِينَارِ رَضَوِي [۲۱] بِيَاوَرْدِ وَ بِه او كَفْت: مَوْلايِمِ تُو رَا مِي كُوِيْد: اِيْن رَا بَرايِ خُودِ

هزینه کن. دَعِبِل گفت: به خدا قسم از برای این نیامدم و این چکامه را به طمع آن نگفتم که چیزی به دست آورم. همیان زر را بازگرداند و جامه ای از جامه های امام رضا - علیه السلام - را درخواست کرد تا بدان بَرکت و شرافت یابد. امام رضا - علیه السلام - جُبه ای از خَز [۲۲] با همان همیان برای او فرستاد و به خادم فرمود: او را بگو: مولایم تو را می گوید: این همیان را بپشتان که زودا بدان نیازمند شوی و دیگر در این باره با من بگو مگو مکن. دَعِبِل همیان و جُبه را برگرفت و بازگشت. پس در کاروانی از مرو روان شد، و چون به «میان قوهان» [۲۳] رسید، دزدان بر ایشان دست یافتند، کاروان را بتامی بگرفتند و دست کاروانیان را بر پشت کتفهاشان بیستند. دَعِبِل در شمار این دست بستگان بود. دزدان اموال کاروان را تصرف کردند و به تقسیم آن دست گشودند. مردی از این جماعت به سخن دَعِبِل در آن چکامه تمثل کرد و خواند: أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتٍ [۲۴]. [صفحه ۱۶۳] دَعِبِل آن را شنید و به او گفت: این بیت که راست؟ مرد به او گفت: مردی راست از قبیله خُزاعه که او را دَعِبِل بن علی خوانند. دَعِبِل او را گفت: دَعِبِل بن علی، سیراینده این چکامه که این بیت از آن است، مَنم. آن مرد به سوی سرکرده شان - که بر سر پُشته ای نماز می گزارد و از شیعیان بود - شتافت و او را بیآگاهانید. سرکرده راهزنان، خود، آمد، تا بالای سر دَعِبِل بایستاد. او را گفت: دَعِبِل توئی؟ گفت: آری. او را گفت: چکامه را برخوان. برخواند. پس دستان او و دستان همه کاروانیان را بگشود و به حرمت دَعِبِل هر آنچه را از کاروانیان ستانده بودند، به ایشان بازگردانید. دَعِبِل روان شد تا به قم [۲۵] رسید. اهل قم از او خواستند که چکامه را برایشان انشاد کنند. ایشان را فرمود تا در مسجد جامع گرد آیند و چون گرد آمدند، دَعِبِل بر فراز منبر شد و چکامه را برایشان بخواند. مردمان اموال و خُلعت های بسیار به او صله دادند، و چون خبر جُبه به ایشان رسیده بود، از او خواستند تا جُبه را به هزار دینار بفروشد. از این کار سر باززد. او را گفتند که پاره ای از آن را به هزار دینار بفروش. باز پذیرفت و از قم رهسپار شد. چون از سواد شهر بیرون شد، گروهی از جوانان عرب به او در رسیدند و جُبه را از وی ستدند. پس دَعِبِل به قم بازگشت و از ایشان خواست جُبه را به او بازگردانند. جوانان از این کار سر باززدند و در این باره سخن پیران را نیز نشنیدند و به دَعِبِل گفتند: به جُبه دست نخواهی یافت؛ پس بهای آن را به هزار دینار بستان. دَعِبِل سخنشان را نپذیرفت، و چون از بازپس گرفتن جُبه نومید شد، از ایشان درخواست که پاره ای از آن را به او بدهند. درخواستش را پذیرفتند و بهره ای از جُبه را به او دادند و بهای باقی آن را به هزار دینار بدو پرداختند. هنگامی که دَعِبِل به زادبوم خویش بازگشت، دید دُزدان، هر آنچه را در خانه داشته است، برگرفته و بُرده اند. پس آن صد دینار را که امام رضا - علیه السلام - به او صله داده بود، به شیعیان فروخت و به هر دینار صد درهم ستد تا ده هزار درهم [صفحه ۱۶۴] در دستش گردآمد. پس سخن امام رضا - علیه السلام - را به یاد آورد که فرموده بود: «زودا بدان نیازمند شوی». دَعِبِل را کنیزکی بود که در دلش جای داشت. کنیزک را دردِ چشمی سخت به هم رسید و دَعِبِل طبیبان را به بالینش حاضر آورد. چون درو نگریستند، گفتند: چشم راست را چاره ای نمی توانیم کرد و از دست شده، ولی چشم چپ را علاج می کنیم و می کوشیم و امید آن داریم که به شود. دَعِبِل از این روی سخت اندوهگین شد و ناشکیبی بسیار نمود. وانگهی باقیمانده ای را که از آن جُبه با خود داشت فریاد آورد. پس آن را بر دو دیده کنیزک پساوید و از آغاز شب دستارگونه ای از آن را بر دیدگان او بست. بامدادان دیدگان کنیزک از پیش هم بهتر و سالم تر شده بود، و به برکت سِرورِ ما، ابوالحسن رضا - علیه السلام -، پنداری هیچ نشان از بیماری در او نبود. [صفحه ۱۷۱] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۷۳ - ۳۷۲؛ و نگر: پهلوان: ۲: ۶۳ - ۶۲؛ و: کمره ای، ۲: ۴۳؛ و: ۴۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السلام، با ترجمه غفاری - مستفید، ۲: ۶۵۷ - ۶۵۵. [۲] «أبو الصلت عبدالسلام بن صالح هروی - هر چند در این که از خاصه است یا عامه، اختلاف است - ثقه و صحیح الحدیث است و از روایات احادیث حضرت ثامن الحجج - علیهم السلام - به شمار می رود. او را کتابی است. نگر: الموسوعه الزجالیة المیسرة ۱: ۴۷۹؛ و: مجمع الرجال، ۴: ۸۷ و ۸۸. [۳] «دَعِبِل (أبوعلی - یا: أبو جعفر - محمّد بن علی بن رزین خُزاعی / ۲۴۵ - ۱۴۸ یا ۲۴۶ ه. ق.)، شاعر بنام شیعی است که تبارش به «بُذیل بن ورقاء» صحابی می رسد. خاندان او راوی حدیث و اهل شعر



بودند. دِعْبِل روزگارِ چهارتن از پیشوایانِ معصوم (یعنی امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد) - علیهم السّلام - را دریافت و در طرفداری از اهل بیت - علیهم السّلام - راسخ و مُصْتَر بود. طبعاً این خوی و روش وی و آنچه در ستایش اهل بیت - علیهم السّلام - و نکوهش دشمنانشان می شُرد، بسیاری از ارباب قدرت و عصیبت را از وی رنجیده خاطر و مُکَدَّر می ساخت. لذا بی سبب نبود که خود می گفت: سی سال است دار خود را بر دوش دارم! بلند آوازه ترین سروده وی «چکامه تائی» (الثانیه) است که در ستایش اهل بیت - علیهم السّلام - سروده و در تاریخ و ادب اسلامی - بویژه میان شیعیان - ارج و قداستی ویژه یافته است. این چکامه را جمعی از بزرگان شیعه - چون علامه مجلسی و سید نعمه الله جزائری (رضوان الله علیهما) - ترجمه و یا شرح کرده اند. از دِعْبِل سه اثر می شناسیم: یکی طبقات الشعراء که مورد استفاده خطیب بغدادی و ابن عساکر و ابن خلکان و... هم واقع شده. دیگر کتاب الواحده فی مناقب العرب و مثالبها؛ سدیگر دیوان اشعار وی که ابوبکر صولی در سبب و رِقِ گرد آورده بود و تدوین دیگر آن از حمزه بن حسن اصفهانی است. دِعْبِل خود راوی حدیث نیز هست. برخی از مُحدَثان سنّی اخبار وی را به سبب تشیّع ضعیف قلمداد کرده اند ولی شیعیان احادیث او را معتبر می دانند و عالمان شیعه پاکی باور و درستی ایمان و صحّت احادیث وی را تصدیق کرده اند. نگر: الطلیعه، السماوی، ۱: ۳۲۴ - ۳۲۱؛ و: خاندان وحی [علیهم السّلام]، قرشی، ص ۶۱۶ و ۶۱۷ و: دائرة المعارف تشیع ۷: ۵۴۰ - ۵۳۸؛ و: شعراء المناقب، ج. جهانبخش (دستنوشته مؤلف). [۴] «یعنی: (آن خانه ها) در سگاههای آیات قرآنی بود که اینک از تلاوت قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمدن نگاه و وحی که ساحت آن تهی و بسان بیابان شده». [۵] «در مورد «شعر»، مُراد از «إنشاء»، سرودن است، و مقصود از «إنشاده»، بر خواندن». [۶] «یعنی: (آنچه امید می دارم) خروج پیشوائی است که بی گمان خروج می کند و به نام خدا و با برکات فراوان قیام می نماید. در میان ما همه گونه های حق و باطل را از هم جدا و ممتاز می سازد و جزای نیک و بد می دهد». [۷] «مُراد از «روح القدس» جبرئیل است. ظاهراً از حیث ساختار (إضافه «روح» به «قدس»)، نظیر تعبیری چون «حاتم الجود» (به معنای «حاتم جواد») و «زید الخیر» می باشد، و لذا به معنای «روح مقدّس» است (نگر: مجمع البحرين ۲: ۲۳۷ و ۲۳۸). نیز نگر: قاموس قرآن قرشی، ۳: ۱۳۱ و ۱۳۲. [۸] درباره مدّعی کسانی که به تعیین وقت ظهور می پردازند و پرهیز اهل بیت - علیهم السّلام - از تعیین وقت حتمی و مشخص، نگر: مرآة العقول، ۴: ۱۷۹ - ۱۷۰؛ و: إلزام النَّاصِب، ۱: ۲۵۹؛ و: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و علیهم السّلام)، الشاکری، ۱۷: ۳۵۴ - ۳۴۹. [۹] «لایجلّیها... بغتة»، بخشی از آیت ۱۸۷ از سوره هفتم قرآن کریم است». [۱۰] «طُرفه آن است که در عیون أخبار الرضا علیه السّلام هم پس از نقل خبر سپین، خبر پیشین را با عبارتی از همین دست، آورده است. نگر: عیون أخبار الرضا علیه السّلام، با ترجمه غفاری - مُستفید، ۲: ۶۵۵. [۱۱] کمال الدین و تمام النعمه ۳۷۶ - ۳۷۲؛ و: نگر: پهلوان، ۲: ۶۹ - ۶۳؛ و: کمره ای، ۲: ۴۸ - ۴۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ۲: ۶۵۵ - ۶۴۹. [۱۲] «یعنی: (آن خانه ها) در سگاههای آیات قرآنی بود که اینک از تلاوت قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمدن نگاه و وحی که ساحت آن تهی و بسان بیابان شده». [۱۳] «یعنی: فِیء ایشان را می بینم که در میان جز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فِیئی که متعلق بدیشان است، تهی است. توضیحاً می نویسم: «فِیء» - در اصطلاح عالمان اسلامی - یعنی: غنیمت بی مشقّت (مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق داودی، ص ۶۵۰)، آنچه مسلمانان را بی جنگ و جهاد از اموال کفار فرادست آید (غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۳: ۲۱۲)، خراج و غنیمت (نزهة النظر، البدری، ص ۶۶۸). «فِیء» از آن خدا و رسول و ذی القربی ست (قاموس قرآن قرشی ۵: ۲۱۵). درباره «فِیء» همچنین، نگر: المصیطلحات الإسلامیه، العلامه العسکری، جمع و تنظیم: سلیم الحسینی، ص ۲۳۰ و ۲۳۱. در شعر دِعْبِل، در واقع، «فِیء»، حکایتگر حقوق اهل بیت - علیهم السّلام - است که غضب شده، اعمّ از «فِیء» و «إمامت» (سنج: خاندان وحی [علیهم السّلام]، قرشی، ص ۶۱۳). نیز نگر: پینوشت سپین». [۱۴] «چنان که علامه مجلسی - رضوان الله علیه - نوشته است: «گریستن آن حضرت از برای گمراهی و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا. جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت» (بیست و پنج رساله فارسی، ص ۹۴). در واقع، حقوق مالی و دنیوی اهل بیت - علیهم السّلام - در ضمن حقوق



بزرگ تر و سترگ تر ایشان و اُمّت غصب شد؛ از این رو، وجهه ای نمادین یافت که حکایت از غصبِ جمیع حقوق می کرد و مُلازم با گمراهی و پریشانی اُمّت بود. کسی که در احتجاجاتِ مربوط به «فدک» و... تأملِ کافی کند، در این معنا تردید نخواهد کرد. دریغ و درد بنیادین از حیثِ هدایتِ مردم بود؛ مردمی که در پی أهواء و أغراض و ولایتِ این و آن رفته بودند ولی هدایتشان تنها به دستِ خاندانِ وحی - علیهم السّلام - ممکن بود (نگر: الإرشاد، ط. مؤسسه آل البیت علیهم السّلام ۱۶۷:۲ و ۱۶۸)، و رسالتِ بزرگ این خاندان نیز همین هدایتگری و نجاتبخشی بود». [۱۵] «یعنی: چون موردِ ظلم و جنایت واقع شوند، دستهایی را به سوی کسانی که بر ایشان ظلم و جنایت روا داشته اند، دراز می کنند که از کینِ خواهی بسته (و بازکشیده) است (= کین نمی جوید)».

[۱۶] «فرمایشِ امام - علیه السّلام - با توجه به این بیتِ دَعْبِل است که در پینوشتِ پیشین ترجمه شد». [۱۷] «در این جهان و در گذرِ روزان و شبان (به سببِ ولایِ اهلِ بیتِ رسالت - علیهم السّلام -) در بیم به سر بُرده ام، ولی اُمید دارم پس از مرگ (بخاطرِ این ولا و عقیده) به امان دست یابم». [۱۸] «الفزع الأكبر» - که ما به «هراسِ مهین» ترجمه کرده ایم - تعبیری است وخیانی و در قرآن کریم (س ۲۱ ی ۱۰۳) به کار رفته». [۱۹] «یعنی: و قبری در بغداد است، متعلق به جانی پاک، که خداوندِ رحمان او را در غرفه های بهشت در میانِ رحمتِ خویش گرفته. می گویم: مُراد مرقدِ مُطَهَّرِ حضرتِ موسی بن جعفر - علیهما السّلام - است (نگر: خاندانِ وحی [علیهم السّلام]، ص ۶۱۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السّلام، با ترجمه غفّاری و مستفید، ۲: ۶۵۰) که در «مقابرِ قریش» آن روزِ بغداد (/ کاظمینِ امروز) به خاک سپارده شده اند». [۲۰] «یعنی: و قبری در طوس است. چه مُصیبتی که تا حشر در اندرون آتش می افروزد، تا زمانی که خداوند قائمی را برانگیزد که نگرانی و اندوهانِ نفسِ گیر را از ما بزداید». [۲۱] «مُراد از «دینارِ رَضَوی»، همان دینارهایی است که به نامِ مبارکِ امامِ رضا - علیه السّلام - سگّه زده بودند. نگر: خاندانِ وحی [علیهم السّلام]، سیدعلی اکبر قُرشی، ص ۶۱۵؛ و: دائرةالمعارفِ تشیع، ۷: ۵۳۹». [۲۲] «مُراد از «خز» و «جبه خز» - که باز هم ذکرِ عطای آن در روایاتِ آل البیت (علیهم السّلام) رفته است (نگر: اصول کافی، با ترجمه شادروان مصطفوی ۲: ۳۹۸) - نه پارچه و جامه یکپارچه ابریشمین معروف در بعضِ ادوار، بلکه پشمِ نوعی جانورِ آبی و بافته آن، یا بافته دیگری است (نگر: مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۱: ۶۴۱)». [۲۳] «به نظر می رسد «میان قوهان»، دگرگونه آوایی «میان کوهان» باشد». [۲۴] «یعنی: «فَیء» ایشان را می بینم که در میانِ جُز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فِئتی که متعلق بدیشان است، تهی است». [۲۵] «یکی از پژوهندگانِ همروزگارِ ما می گوید: باور ندارم که اینان، دزد - به معنای متعارف - بوده و راهزنی می کرده اند و پیشه ایشان سرقت بوده است؛ بلکه گمان می کنم اینان از گروههای مُعارِض و استیزه گر با حکومتِ عباسی بوده اند که اوضاعِ سیاسی و اجتماعی ناگزیرشان کرده بوده است راهِ کاروانهایی را که از خراسان به دیگر جایها رهسپار می شده اند ببندند و بخاطرِ دفاع از باورهای خویش با ایشان پیکار کنند. در غیر این صورت، چگونه ممکن است که مُجَبَّانِ اهلِ بیت - علیهم السّلام - دزد و راهزن باشند؟ بهترین دلیل بر این مطلب آن است که سر کرده ایشان شاعرِ خاندانِ وحی - علیهم السّلام - را گرامی می دَازد و سُیروده او را از بر دارد و بخاطرِ مَحَبَّتِ اهلِ بیت - علیهم السّلام - اموالِ کاروانیان را به ایشان بازمی گرداند. (نقل به مضمون از: الفصول المهمّة، تحقیق سامی الغریری، ۲: ۹۹۶، هامش). می گویم: البتّه، این احتمال، قابلِ توجه است، لیک باید ملحوظ ساخت که در بسیاری از موارد کسانی هم که واجد مراتبِ تقوایی و ایمانی و عملی تام و عالی نبوده اند، بر اثرِ پاره ای شایستگیها و توفیقات و به فعلیت رسیدنِ بعضِ استعدادها، در برابر قرآن و عترت خضوع کرده و حتی از همین رهگذر به توبه نَصوح رسیده اند. پاره ای از نگارشهای عارفانه و صوفیانه پیشینگان حکایات و روایاتی از حال و قالِ این مردمان در بر دارد. این که از قبائلِ عربِ مهاجر و باشند آن نواحی گروهی راهزن و یا عیار و حتی فتوتِ پیشه برخاسته باشند و در عین رفتارهای عیارانه - که در حدود و تُغورش با مذهبِ اهلِ بیت (علیهم السّلام) در نمی سازد -، نوعی احساسِ تکریم نسبت به زاد و رودِ رسولِ خدا - صلی الله علیه و آله - داشته باشند، غیر معقول نیست. تاریخ، از بسیاری از عامّه و غیر شیعیان، رفتارهای احترام آمیزی از این دست حکایت کرده است. آشنائی با شعرِ دَعْبِل نیز از برای چُنین گروهی در خورِ استبعاد نیست؛ زیرا در

فرهنگ قبائل عرب دلبستگی به شعر در انحصارِ خواص نمی باشد؛ بلکه طبیعی است شعری که دُعبل در حضورِ امام رضا - علیه السلام - خوانده، بسرعت در میان توده ای از مردمان و قبائل عرب پیرامون مرو دهان به دهان گشته باشد و به گوش بسیاری از اعراب آن نواحی رسیده. توضیح افزون بر این، تطویل بلاطائل است، زیرا گمان می کنم آشنائی با فرهنگ و آداب عرب و شیوه زندگانی آن روزگار، جای «ان قلت» و «قلت» زیادی باقی نگذارد؛ و الله اعلم».

### نص امام جواد بر حضرت قائم

«عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى - عَلَيْهِمُ السَّلَام -: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا. فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام -: يَا أَبَا الْقَاسِمِ! مَا مِنَّا إِلَّا وَهُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَطَهِّرُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - بِه الْأَرْضَ مِنَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمَلأها عَدْلًا وَقِسْطًا، هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلادتهُ وَيَعِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَيَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَتَهُ وَهُوَ سَمِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ كُنِيَهُ وَهُوَ الَّذِي تَطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَيَذُلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ [و] يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ، ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا، مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -: [صفحه ۱۷۲] «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [۱]؛ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِحْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ فَإِذَا كَمُلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! وَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ رَضِيَ؟ قَالَ: يَلْقَى فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَخْرَجَ اللَّاتَّ وَالْعُزَّى فَأَحْرَقَهُمَا» [۲]. (يعني: از عبد العظیم بن عبد الله حسنی [۳] منقول است که گفت: به محمد بن علی بن موسی [یعنی: امام جواد] - علیهم السلام - گفتم: من امید دارم که شخص شما آن برپای دارنده (/قائم) از خاندان محمد باشید که زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پر شده است - از قسط و عدل پر می سازد. امام - علیه السلام - فرمود: ای ابوالقاسم! هیچیک از ما نیست که برپای دارنده امر خدای - عَزَّ وَجَلَّ - و راهنما به سوی دین خدا نباشد، ولیک آن برپای دارنده (/قائم) که خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - به وسیله او زمین را از اهل کفر و انکار پاک می سازد و از عدل و قسط پر می کند، هموست که ولادت او بر مردمان پوشیده باشد و خود او از چشم ایشان نهان گردد و نام بردنش بر ایشان حرام باشد [۴] و او همنام و هم کنیه ی رسول خدا (ص) است و اوست که زمین از برایش درنوردیده آید [۵]، و هر دشوار پیش او خوار گردد، و از دورترین جایهای زمین، از یارانش به شمار اهل بدر، سیصد و سیزده مرد، بر او گزرد آیند و این سخن خدای - عَزَّ وَجَلَّ - است که: «هرجا که [صفحه ۱۷۳] باشید خداوند همگی تان را بیاورد؛ که خداوند بر هر چیز تواناست» [۶]؛ پس چون این شمار از اهلِ إخلاص، از برای او گرد آیند، خداوند امرش را آشکار کند، و چون «عقد» - که ده هزار مرد است - برای او فراهم آید، به اذن خدای - عَزَّ وَجَلَّ - خروج کند و پیوسته دشمنان خدای را به قتل آرد تا جائی که خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - خشنود گردد. عبد العظیم گفت: او را گفتم: سرورم! چگونه بدانند که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - خشنود شده است؟ فرمود: در دل او رحمت افکند؛ و چون به مدینه درآید، لات و عزی را بیرون آرد و بسوزاند. [صفحه ۱۷۷] پاورقی [۱] سوره بقره، آیه ۱۴۸. [۲] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۷۸ - ۳۷۷؛ و نگر: پهلوان، ۷۱:۲ و ۷۲؛ و: کمره ای، ۴۹:۲ و ۵۰؛ و نیز نگر: کفایه الأثر خزاز، ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ و: الإحتجاج طبرسی، ۴۸۱:۲ و ۴۸۲، ط. أسوه؛ و: وسائل الشیعه، ط. مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۲۴۲:۱۶ و ۲۴۳؛ و: بحار الأنوار، ۳۲:۵۱ و ۱۵۷ و ۲۸۳:۵۲ (ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء بیروت)، تفسیر نورالثقلین، تحقیق الرسولی المحلّاتی، قم: المطبعة العلمیة، ۱۳۸:۱ و ۱۳۹؛ و: مستدرک الوسائل ۲۸۳:۱۲؛ و: موسوعه کلمات الإمام الجواد علیه السلام، ط. ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴. [۳] «أبوالقاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن السبط الأکبر الإمام الحسن المجتبی - علیه السلام - (معروف به: عبد العظیم حسنی)، از أعظم زاد و رود امیر مؤمنان و زهرا ی بتول - صیلمات الله و سیلأته علیهما - و از یاران بزرگوار و آرجدارِ امام جواد و امام هادی - علیهما السلام -

بشمارست. برخی او را از اصحاب امام هشتم - علیه السلام - نیز قلمداد کرده اند و احتمال این که به محضر امام عسکری - علیه السلام - هم شرفیاب شده باشد، نیرومند است. ائمه اطهار - علیهم السلام - او را گرامی می داشته اند. مرقد این بزرگوار در ری، از دیرباز زیارتگاهی مورد توجه و احترام و اعتبار بوده است، و در مآثور، زیارت آن جناب دارای پاداشی سترگ دانسته شده. این بزرگوار که در میان عموم ایرانیان به نام «شاهزاده عبدالعظیم» شهرت دارد، مُحَدَّثی جلیل به شمار می آید و از وی بیش از ۳۳ روایت در «کتب اربعه» آمده است. حضرت عبدالعظیم کتابی به نام خُطَب أمير المؤمنين علیه السلام تألیف کرده است که متأسفانه به دست ما نرسیده. نگر: الموسوعة الرجالية الميسرة ۱: ۴۸۴؛ و: شرح حدیث عرض دین، آیه الله صافی گلپایگانی، ص ۳۶ و ۳۷؛ و: فهرس التراث ۱: ۲۷۰ و ۲۷۱؛ و: مجمع الرجال ۴: ۹۷ و ۹۸؛ و: خاندان وحی [علیهم السلام]، قُرشی، ص ۶۹۸ و ۶۹۹. [۴] «درباره پُرسمان حرمت نام بردن از آن حضرت، در پیشگفتار ترجمان سخن گفته شد». [۵] «در این باره، نگر: متن حدیث ۳۲ و پینوشت ۶ در بخش پینوشتهای همان حدیث». [۶] «ترجمه همان بهره از آیت ۱۴۸ سوره بقره است که در متن بیامده بود. مرحوم فیض - رضوان الله علیه - در تفسیر صافی (تحقیق الامینی، ۱: ۳۰۱) - پس از اشاره به قولی که این عبارت شریف قرآنی را مربوط به حشر روز رستاخیز می داند - خاطر نشان می کند بنا بر اخبار اهل البیت - علیهم السلام -، مراد این عبارت قرآنی، اصحاب حضرت مهدی - علیه السلام - اند که در آخر الزمان گردآورده می شوند».

### نص امام هادی بر حضرت قائم

«عن [۱] الضُّقْر بن اَبی دُلْفٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا - عَلَيْهِمُ السَّلَام - يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا». [۲]. (یعنی: از ضُقْر بن اَبی دُلْفٍ [۳] منقول است که گفت: شنیدم علی بن محمد بن علی الرضا - علیهم السلام - «یعنی: امام هادی - علیه السلام -» می فرمود: همانا پیشوا پس از من، پسر من حسن است، و پس از حسن، پسرش قائم که زمین را، همانگونه که از جور و ستم پُر شده است، از قسط و عدل پُر می سازد. [صفحه ۱۸۱] پاورقی [۱] «در سند نسخه پهلوان و کمره ای بجای «عَنْ»، «حَدَّثَنَا» ست». [۲] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۸۳؛» پهلوان: ۲: ۸۰ - ۷۹؛ و: کمره ای: ۲: ۵۵. [۳] «مراد ضُقْر بن اَبی دُلْفٍ کزخی است که باز هم از امام هادی - علیه السلام - حدیث روایت کرده. نگر: الموسوعة الرجالية الميسرة، ۱: ۴۳۸».

### نص امام عسکری بر فرزندش، حضرت قائم

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ [مَنْ] بَعْدِهِ، فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا: يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَخْلُ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَ لَا يَخْلِيهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْغَيْثُ، وَ بِهِ يَخْرُجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَنْ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ؟ فَهَضَّ - عَلَيْهِ السَّلَام - مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلِيٌّ عَاتِقُهُ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَيْدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ، فَقَالَ: يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ عَلَيَّ حُجَّجِهِ، مَا [صفحة ۱۸۲] عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا، إِنَّهُ سَمِعِي رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ كَنِيَهُ، الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا. يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ - عَلَيْهِ السَّلَام -، وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقُرْنَيْنِ، وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَهُ لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَاكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَّهَتْهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ [فيها] لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ. فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ! فَهَلْ مِنْ عَلَامَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي؟ فَطَقَ الْغُلَامُ - عَلَيْهِ السَّلَام - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ فَصِيحٍ فَقَالَ: أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ الْمُتَّقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَلَا تَطْلُبْ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ، يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَخَرَجْتُ مُسْرِعًا فَرِحًا، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ

فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ عَظَمَ سِرُّوْرِي بِمَا مَنَنْتَ [بِهِ] عَلَيَّ، فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ؟ فَقَالَ: طُولُ الْعَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ! قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَإِنْ عَيْبَتُهُ لَتَطُولُ؟ قَالَ: إِي وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَفِيئِي إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَهْدَهُ لَوْلَايَتِنَا، وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ. يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ، فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ اكْتُمْهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي عَلَيْنَ. [۱]. (یعنی: از أحمد بن إسحاق بن سعد أشعری [۲] منقول است که گفت: [صفحه ۱۸۳] بر أبو محمد حسن بن علی - عَلَيهِمَا السَّلَام - وارد شدم و می خواستم از وی درباره جانشین پس از او بپرسم. خود آغاز به سخن فرمود و مرا گفت: ای أحمد بن إسحاق! خدای - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - از آنگاه که آدم - علیه السلام - را بیافریده تا آنگاه که رستاخیز بر پا شود، زمین را از حجتی که خدای را بر آفریدگانش باشد، خالی نگذاشته است و نمی گذارد؛ بدو بلا را از زمینان می گرداند و بدو باران را فرو می بارد و بدو برکات زمین را بیرون می آرد. أحمد بن إسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! امام و خلیفه پس از تو کیست؟؛ امام - علیه السلام - شتابان برخاست و به خانه درون رفت؛ پس بیرون آمد و کودکی سه ساله بر دوش داشت که گوئی چهره اش ماه شب چهاردهم بود. آنگاه فرمود: ای أحمد بن إسحاق! اگر ارج و پایگاهی که نزد خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - و نزد حُجَّتْهای او داری، نبود، این پسر را به تو نشان نمی دادم. او هَمْنَام وَ هَمَّ كُنِيَةَ رَسُولِ خدَا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - است؛ کسی که زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است - از قِسْط و عِدَل پُر می سازد. ای أحمد بن إسحاق! مَثَلِ او در این اُمْت، مَثَلِ خَضِر - علیه السلام - است، و مَثَلِ او مَثَلِ ذُو الْقَرْنَيْنِ [۳] است. به خدا قَسَم او چنان غیبی داشته باشد که جُز کسی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - او را بر باور به امامت پایدار داشته و در آن روزگار به دعا برای تعجیلِ فَرَجِش مَوْفَق ساخته باشد، از هلاک رهائی نیاید. أحمد بن إسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای سَرَوْرَم! آیا نشانه ای هست که دلم با آن آرام یابد؟ آن کودک - علیه السلام - به زبان عربی فصیح به سخن آمد و فرمود: من اندوخته خداوند در زمین و کینُ ستان از دشمنانِ اویم؛ ای أحمد بن إسحاق! [صفحه ۱۸۴] پس از عیان دیدن در جُستجوی نشانه مباش! [۴]. أحمد بن إسحاق گفت: شاد و خرم بیرون آمدم و چون فردا شد، باز گشتم و به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! بخاطر آنچه بدان بر من منت نهادی، بس شادم؛ وانگهی آن سنت که از خَضِر و ذُو الْقَرْنَيْنِ در وی هست چیست؟ فرمود: طولِ عَيْبَتِ، ای أحمد! گفتم: ای پسر رسول خدا! عَيْبَتِ او به طول می انجامد؟ فرمود: به خدا قَسَم چنین است، تا آنجا که بیشترین معتقدان بدین امر [۵] از آن بازگردند و جز کسی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - پیمانِ ولایتِ ما از او ستانده و ایمان را در دلش نگاشته و او را با جانمایه ای از جانب خود نیرو داده باشد [۶]، بر جای نماند. ای أحمد بن إسحاق! این امری است از امرِ خدای، و سِرِّی است از سِرِّ خدای، و نهانی است از نهانِ خدای؛ پس آنچه به تو دادم بستان و پوشیده دار و از شاكران باش تا فردا با ما در عَلَيْنَ [۷] باشی). [صفحه ۱۸۷] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۸۴ و ۳۸۵؛ و نگر: پهلوان، ۲: ۸۲ - ۸۰؛ و: کمره ای، ۲: ۵۷ - ۵۵. [۲] «أبوعلی أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد أشعری از بزرگان شیعیان قم، ثقة و از خواص حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - است. نگر: الموسوعة الرجالية المیسرة، ۱: ۴۸». [۳] «درباره «ذو القرنین» که در کتاب و سنت از او یاد شده است، بحثهای دامنه داری طرح گردیده (نگر: قاموس قرآن قرشی، ۵: ۳۱۹ - ۳۱۲؛ و: مجمع البحرین ۲: ۴۹۶ - ۴۹۴؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۳: ۲۴۶؛ و: مرآة العقول ۳: ۱۵۸ و ۱۵۹، و ۴: ۳۰۴؛ و: دائرة المعارف تشیع ۸: ۶۳ - ۶۰). درباره عیب ذو القرنین، علی الخُصوص، نگر: کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق غفاری، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق، صص ۴۰۶ - ۳۹۳؛ و: پهلوان ۲: ۱۱۶ - ۹۳؛ و: کمره ای ۲: ۷۸ - ۶۳». [۴] «مرحوم میر محمد صادق خاتون آبادی، این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «پس مَطْلَبِ اثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۴۹). سالها پیش از او نیز مرحوم میرلوحی در کفایة المهتدی - که به نظر می رسد مرجع مرحوم خاتون آبادی بوده است - اینگونه ترجمه نموده: «پس طلب مکن اثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (گزیده کفایة المهتدی، ص ۱۷۷). «لا تطلب أثراً بعد عین» در زبان عربی مَثَلِ است و به کسی گفته می شود که چیزی را که

عیان می بیند فرومی گذارد و در پی نشانه ای از آن برمی آید (نگر: أقرب الموارد، ذیل «عین»). [۵] «مراد از این امر، ولایت و مذهب و معتقداتِ اهل بیت - علیهم السلام - است. سنج: مرآة العقول ۱: ۹۳». [۶] «رجوع بفرمائید به متن حدیث چهارم و پینوشته‌های ۳ و ۴ از آن بخش». [۷] «درباره معنای واژه «علیون» (/ «علیون») - که در قرآن کریم (س ۸۳ ی ۱۸ و ۱۹) هم به کار رفته است - گفت و گوها در میان است. به قولی «علیون» آسمان هفتم است که جایگاه ارواح مؤمنان است. به قولی بهشت است. به قولی بالاترین و شریف ترین جایگاه و مرتبه و نزدیک ترین پایگاه به خداوند متعال است. به قولی - بدین اعتبار که بهشت اصحاب یمین با بهشت مقربان متفاوت است - بهشت اصحاب یمین است. به قولی برترین پردیسه است... نگر: مجمع البحرین طریحی، اعداد محمود عادل، ۳: ۲۴۰؛ و: مرآة العقول ۴: ۲۷۱؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۳: ۹۱؛ و: قاموس قرآن قرشی ۵: ۳۹ و ۴۰؛ و: مفردات ألفاظ القرآن، الزاغب الاصفهانی، تحقیق داودی، ص ۵۸۳ و ۵۸۴».

### نص حضرت قائم بر خوبستن و رد آن حضرت بر جعفر بن علی

«عن الشیخ الصدوقِ أَحْمَدَ بنِ إِسْحَاقَ بنِ سَعْدِ الأشعری - رَحِمَهُ اللهُ - أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا یَعْلِمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بنَ عَلِیِّ كَتَبَ إِلَیهِ كِتَابًا یَعْرِفُهُ فِیهِ نَفْسَهُ، وَ یَعْلِمُهُ أَنَّهُ الْقَیْمُ بَعْدَ أُخِیهِ، وَ أَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مَا یَحْتَاجُ إِلَیهِ وَ غَیْرَ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا. قَالَ أَحْمَدُ بنُ إِسْحَاقَ: فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَی صَاحِبِ الزَّمَانِ - عَلَیهِ السَّلَامُ - وَ صَدِیرْتُ كِتَابَ جَعْفَرِ فِی دَرَجِهِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَی فِی ذَلِك: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ أَتَانِی كِتَابُكَ - أَبْثَاكَ اللهُ! - وَ الْكِتَابُ الَّذِی أَنْفَذْتَهُ دَرَجَهُ، وَ أَحَاطَتْ مَعْرِفَتِی بِجَمِیعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَی اخْتِلَافِ أَلْفَاظِهِ، وَ تَكَرَّرِ الْخَطَأِ فِیهِ، وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ [صفحه ۱۸۸] لَوْقَفْتُ عَلَی بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَیهِ مِنْهُ. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ حَمْدًا لَا شَرِیكَ لَهُ عَلَی إِحْسَانِهِ إِلَینَا وَ فَضْلِهِ عَلَینَا؛ أَبِی اللّٰهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا، وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهُوقًا، وَ هُوَ شَاهِدٌ عَلَی بِمَا أَذْكَرُهُ، وَ لِی عَلَیْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ، إِذَا اجْتَمَعْنَا لَیْوَمَ لَمَّا رَیْبَ فِیهِ وَ یَشِأُ لَنَا عَمَّا نَحْنُ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ. إِنَّهُ لَمْ یَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَی الْمَكْتُوبِ إِلَیهِ وَ لَا عَلَیْكَ وَ لَا عَلَی أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِیعًا إِمَامَیَّةً مُفْتَرَضَةً، وَ لَا طَاعَیَّةً وَ لَا ذِمَّةً، وَ سَأَبِیْنُ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى. یَا هَذَا! - یَرْحَمُكَ اللهُ! - إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى لَمْ یَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا، وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى، بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَیْهِمُ النَّبِیْنَ - عَلَیْهِمُ السَّلَامُ - مُبَشِّرِیْنَ وَ مُنْذِرِیْنَ، یَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ یَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِیَتِهِ، وَ یَعْرِفُونَهُمْ مَا جَهَلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِیْنِهِمْ، وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَیْهِمْ مَلَائِكَةً؛ بَیْنَ [۱] بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَیْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِی جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَیْهِمْ، وَ مَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ، وَ التَّبْرَاهِیْنِ الْبَاهِرَةِ، وَ الْآیَاتِ الْعَالِیَةِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَیهِ بَزْدًا وَ سِیْلًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِیْلًا، وَ مِنْهُمْ [۲] مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِیْمًا وَ جَعَلَ عَصَاهُ نُعْبَانًا مُبِیْنًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْیَى الْمَوْتِیَ بِإِذْنِ اللّٰهِ، وَ أَنْزَلَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللّٰهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أَوْتَى مِنْ كُلِّ شَیْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ - رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ، وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ، وَ حَتَمَ بِهِ أَنْبِیَاءَهُ، وَ أَرْسَلَهُ إِلَی النَّاسِ [صفحه ۱۸۹] كَافَّةً، وَ أَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ، وَ بَیَّنَ مِنْ آیَاتِهِ وَ عِلْمَاتِهِ مَا بَیَّنَ، ثُمَّ قَبَضَهُ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ - حَمِیدًا فَقیدًا سَیِّدًا، وَ جَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَی أُخِیهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصِیِّهِ وَ وَارِثِهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَیهِ السَّلَامُ - ثُمَّ إِلَی الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وَوَلَدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا، أَحْیَى بِهِمْ دِیْنَهُ، وَ أَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ، وَ جَعَلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ إِخْوَانِهِمْ وَ بَیْنِ عَمِّهِمْ وَ الْمَأْدُنِیْنَ فَالْمَأْدُنِیْنَ مِنْ ذَوِی أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَیْنًا، یَعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةَ مِنَ الْمَحْجُوجِ، وَ الْإِمَامَ مِنَ الْمَأْمُومِ، بِأَنَّ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ بَرَأَهُمْ مِنَ الْعُیُوبِ، وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَ جَعَلَهُمْ حُزْنَ عَلَیْمِهِ، وَ مُشِیْتُودَعِ حُكْمَتِهِ، وَ مَوْضِعِ سِرِّهِ، وَ أَيْدِهِمْ بِالْذَّلَائِلِ، وَ لَوْلَا - ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَی سَوَاءٍ وَ لَادَعَى أَمْرَ اللّٰهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - كُلُّ أَحَدٍ، وَ لَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَ لَا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ. وَ قَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِی عَلَی اللّٰهِ الْكُذْبَ بِمَا ادَّعَاهُ، فَلَا أُدْرِی بِأَیِّهِ حَالَهُ هِیَ لَهُ رَجَاءُ أَنْ یَتَمَّ دَعْوَاهُ؟! أِبْفِیْهِ فِی دِیْنِ اللّٰهِ؟! فَوَاللّٰهِ مَا یَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَ لَا یَفْرِقُ بَیْنَ خَطَاٍ وَ صَوَابٍ! أَمْ یَعْلَمُ؟! فَمَا یَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ، وَ لَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَ لَا یَعْرِفُ حَیْدَ الصَّلَاةِ وَ وَقْتَهَا! أَمْ یُورَعُ؟! فَاللّٰهُ شَهِیدٌ عَلَی تَرْكِهِ الصَّلَاةَ الْفَرُضَ أَرْبَعِیْنَ یَوْمًا یُرْعَمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشُّعُودَةِ، وَ لَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأْدَى إِلَیْكُمْ، وَ هَاتِیكَ ظُرُوفَ مُسِکْرِهِ مَنْصُوبِیَّةٍ وَ آثَارِ



عَضِيانَهُ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ! أَمْ بَايَةٌ؟! فَلْيَأْتِ بِهَا! أَمْ بِحُجَّةٍ؟! فَلْيَقِمْهَا! أَمْ بِدَلَالَةٍ؟! فَلْيَذْكَرْهَا! قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - حم - تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ - مَيَّا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا [صفحة ۱۹۰] بِالْحَقِّ وَاجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ - قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتَّخَذُوا مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْثَانًا مِنْ عِلْمِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ - وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» [۳]. فَاَلْتَمَسَ - تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ! - مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَامْتَحَنَهُ وَسَيْلَهُ عَنْ آيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يَفْسِّرُهَا، أَوْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ يَبِينُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهَا، لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَمَقْدَارَهُ وَيُظْهِرَ لَكَ عَوَارِضَهُ وَنُقْصَانَهُ وَاللَّهُ حَسْبِي. حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَأَقْرَبَهُ فِي مُسْتَقْرَرِهِ وَقَدْ أَبِي اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ تَكُونَ الْإِمَامِيَّةُ فِي أَحْوَيْنِ بَعِيدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَإِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ. وَإِلَى اللَّهِ أَرْعَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَجَمِيلِ الصُّنْعِ وَالْوِلَايَةِ. وَحَبِئْنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ [۴]. (یعنی: از شیخ صدوق، أحمد بن إسحاق بن سعد أشعري - که خدایش رحمت کُناد - منقول است که یکی از شیعیانِ امامی به سیراغش آمد تا به وی خبر دهد جعفر بن علی نامه ای به او نوشته است تا خود را در آن به وی بشناساند و خبر دهد که پس از برادرش، متولی امر، اوست، و هرچه از علم حلال و حرام مورد نیازست و جُز آن از جمیع علوم، نزد وی است. [صفحه ۱۹۱] أحمد بن إسحاق گفت: چون آن نامه را خواندم، نامه ای به صاحب الزمان - علیه السلام - نوشتم و نامه جعفر را در میان نامه خویشتن نهادم. پس در این باره چُنین به من پاسخ رسید: به نام خداوندِ بخشنده مهربان نامه تو - که خدایت پایدار دارد! - و آن نامه که در میان آن نهاده بودی برسد و با همه اختلافِ ألفاظ و تکرارِ خطا در آن، از همه مضمونش آگاه شدم. تو هم اگر در آن تدبیر کرده بودی، پاره ای از آنچه را من دانستم، درمی یافتی. خداوند، پروردگارِ جهانیان، را سپاس و ستایش فراوان که او را بر نیکوئی اش به ما و دِهش وی بر ما هنبازی نباشد. خداوند از برای حق جُز تمامت یافتن را خوش ندارد و از برای باطل جُز نابودی را، و او هنگامی که در روزی گمانِ ناپذیر گرد آئیم، درباره آنچه یاد می کنم، بر من، و درباره آنچه می گویم، از برای من، بر شما، گواه است، و از ما درباره آنچه در آن اختلاف می کنیم پُرسش می فرماید. او از برای صاحب این نامه، نه بر کسی که نامه بدو نوشته شده و نه بر تو و نه بر احدی از جمیع مردمان، پیشوائی واجب و یا طاعت و یا ذمّت قرار نداده است. برای شما لختی را تبیین خواهم کرد که - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - بدان بسنده می کنید. فلانی! - خدایت رحمت کُناد! - خدای تعالی خَلَقَ را بیهوده نیافریده و به حالِ خود رها نکرده است، بلکه ایشان را به قدرتِ خویش آفریده و از برای ایشان گوش و چشم و دل و خِرَد قرار داده است. آنگاه پیامبران را به تبشیر و إنذار برانگیخته که ایشان را به طاعتِ وی فرمان دِهتد و از معصیتش نَهی کنند و آنچه درباره آفریدگارشان و دیشان ندانسته اند به ایشان بشناسانند، و بر ایشان کتابی فرو فرستاد و فرشتگانی را به سویشان روانه کرد. میان ایشان «یعنی: پیامبران - علیهم السّلام» و کسانی که ایشان را به سویشان برانگیخت «یعنی: مردمِ عادی» با فضلی که [صفحه ۱۹۲] ایشان را بر آنان نهاد و دلائلِ آشکار و براهینِ تابناک و نشانه های پیروزمندی که به ایشان داد، فرق گذاشت. چه، از ایشان است، کسی که آتش را بر او سرد و بی گزند ساخت و او را دوست گرفت، و کسی که با او «بی میانجی» سخن گفت و عصای او را به صورتِ اژدهائی آشکار در آورد، و کسی که به اذنِ خداوند مُردگان را زنده کرد و نابینای مادرزاد و پسر را به اذنِ خداوند تندُرست گردانید، و کسی که زبانِ پرندگان اش در آموخت و همه چیز داده شد. آنگاه محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را به عنوانِ رحمتی از برای جهانیان برانگیخت و نعمتِ خود را با او تمام کرد و پیامبرانش را به وی ختم نمود و او را به سوی همه مردمان فرستاد، و بدانسان که شد و رخ داد صدقِ او را آشکار و آیات و علاماتِ خویش را تبیین فرمود. آنگاه پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را سِتوده و نیکبخت به آن جهان بُرد و دلها داغدار شد و پس از وی کار را به برادر و پسرِ عم و وصی و وارثش، علی بن ابی طالب - علیه السّلام -، و سپس به اوصیائی که از فرزندانِ اویند، یکی پس از دیگری، سپُرد. به وسیله ایشان دینِ خود را زنده کرد



و فروغِ خویش را تمام گردانید و میانِ ایشان و برادران و عموزادگان و دیگر خویشاوندانِ دورتر و دورتر ایشان تفاوتی آشکار نهاد که حُجَّت از مَحْجُوج [۵] و امام از مأموم بدان بازشناخته می‌شود. بدین ترتیب که ایشان را از گناهان معصوم و از عُیُوب مُبْیَری و از ریم [۶] مُطَهَّر و از اشتباه مُتَزَه ساخته و گنجورانِ دانشِ خویش و ودیعتگاهِ حکمتِ خود و جایگاهِ سِرِّش قرار داده و با دلایل یاریشان کرده است. اگر چنانچه نبود، مردمان یکسان می‌بودند و هر کسی مُدَّعی اَمْرِ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - می‌شد، و نه حق از باطل و نه عالم از جاهل بازشناخته نمی‌آمد. این باطل اندیشِ دروغ بُنْد بر خداوند، با آنچه مدَّعی اش شده، ادَّعی دروغ کرده است، و نمی‌دانم به چه صورتی امید دارد مدَّعایش به مقصود رسد؟! آیا به واسطه [صفحه ۱۹۳] شناختی در بابِ دینِ خدا؟! که به خدا قَسَم هیچ حلالی را از حرام باز نمی‌شناسد و میانِ خطا و صواب فرق نمی‌نهد! یا به واسطه معلوماتی؟! که البتَّه هیچ حَقِّی را از باطل و هیچ مُحکَمی را از مُتشابه بازنمی‌داند و از حدِّ نماز و وقتِ آن نیز آگاه نیست! یا به پارسائی؟! که خدا گواه است او نمازِ واجب را چهل روز ترک کرده بود و به پندارِ خود با این کار در پی تردستی بود، و چه بسا خبرِ آن به شما رسیده باشد؛ آن ظرفهای مُسکِرِ او برپاست و آثارِ سرپیچی اش از فرمانهای خدای - عَزَّ وَجَلَّ - مشهور و برجا! یا به آیه ای؟! که باید بیارَدَش! یا به حَجَّتی؟! که باید اِقامه کند! یا به دلالتی؟! که باید خاطر نشان نماید! خدای - عَزَّ وَجَلَّ - در کتابِ خود گفته است: «به نامِ خداوندِ بخشنده مهربان - حا. میم. - فروفرستادنِ این کتاب از خدای پیروزمندِ استوار کار است - آسمانها و زمین و آنچه را در میانشان است، جُز به حق و سررسیدی مُعین نیافریدیم، و کسانی که کُفَر و رزیدند از آنچه بدان بیم داده شدند رویگردان اند - بگو: آیا آنچه را جُز خداوند می‌خوانید دیده اید؟ به من نشان دهید که از زمین چه آفریده اند؟ یا ایشان را در آسمانها هُنَبازی هست؟ اگر راستگو هستید، برای من کتابی از پیش از این یا نشانه ای از دانشی بیاورید - کیست گمراه تر از آنکس که کسی جُز خداوند را می‌خواند که تا روز رستاخیز پاسخش ندهید، و آنان خود از خواندنِ ایشان غافل اند - و چون مردمانِ گردآورده شوند، ایشان را دشمن باشند و از پَرستِشان بیزار باشند». پس تو - که خداوند کامیابت بدارد! - آنچه را با تو گفتم از این ستمران بخواه و بیازمایش و از او درباره آیه ای از کتابِ خدا پُرسش کن که تفسیرش کند، یا درباره نمازی واجب که حدودِ آن را و آنچه را در آن واجب است تبیین نماید؛ تا حال و پایگاهش را بدانی و کاستی و کمبودش برایت آشکار شود، و خداوند او را بسنده است. [صفحه ۱۹۴] خداوند حق را از برای اهلِ آن پاس داشته و در جایگاهِ خود استقرار بخشیده است، و خدای - عَزَّ وَجَلَّ - نپسندیده که پس از حَسَن و حُسَین - عَلَیْهِمَا السَّلَام - امامت در دو برادر باشد. آنگاه که خداوند ما را اِذِنِ سَخِن دهد حق آشکار می‌شود و باطل ناپدید می‌گردد و از شما دست برمی‌دارد. کفایت و کردارِ نیکو و ولایت را از خدا مسألت دارم. و خداوند ما را بس است و نیکو کارسازی است. و درودِ خداوند بر محمّد و خاندانِ محمّد باد!). [صفحه ۱۹۷] پاورقی [۱] «در متنِ عربیِ چهل حدیث، و در مَأخِذِ آن - یعنی: الغیبه ی طوسی، ط. مکتبته نینوی الحدیثه -، «بأَین» است؛ که به پندارِ راقمِ این سطور معنای روشن و معقولی ندارد. در مقابل، در الإحتجاج طَبْرِسی (ط. أعلمی، ص ۴۰۸)، «باین» آمده است، و ما همین ضبط را در متن بیاوردیم. در چاپِ جدیدِ الغیبه ی طوسی (ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۲۸۸) اگرچه در متن «بأَین» ضبط شده، در هامش، ضبط سه دستنوشته از نسخه های مورد رجوعشان را «بائن» گزارش کرده اند؛ فَتَأَمَّل. این کاربردِ «باین» سنجیدنی است با کاربردِ «مباین» (اسم مفعولِ «باین») در عبارتی از نهج البلاغه ی شریف: «... و مُباینٌ بَینَ مَحارِمِهِ...» (یعنی:... در قرآن میانِ کارهای حرام فرق گذاشته شده: نگر: نهج البلاغه، ترجمه علی أصغر فقیهی، ص ۲۴)». [۲] «در متنِ عربیِ چهل حدیث و مَأخِذِ آن - یعنی: الغیبه ی طوسی، ط. مکتبته نینوی الحدیثه (ص ۱۷۵) - «منه» است». [۳] «س ۴۶ (الأحْقاف)، ی ۶ - ۱». [۴] الغیبه شیخ / ۱۷۶ - ۱۷۴ «و نگر: الإحتجاج طَبْرِسی، ط. أعلمی، ص ۴۶۸ و ۴۶۹؛ و: مَعادِنِ الحِکْمه، ۲: ۲۷۸ - ۲۷۵؛ و: بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی) ۵۳: ۱۹۶ - ۱۹۳ (به نقل از الغیبه). در شرح و ترجمهِ إحتجاج که نظام الدین أحمد غَفَّاری مازندرانی در سده دهم نوشته، مَعَ الأَسْفِ ترجمه نامه آورده نشده و طبعِ متنِ آن نیز طرزِ مطلوبی ندارد. نگر: ط. کتابفروشی مرتضوی، ۴: ۲۸۹ - ۲۸۷». [۵] «مَحْجُوج» یعنی: مغلوب به دلیل، شکست یافته به حَجَّت، کسی که در احتجاج

مغلوب گردیده است. نیز نگر: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۴۷. چون کاربُرد این واژه در نثر فنی پارسی پیشینه دارد - و دست کم در مرزبان نامه به کار رفته است -، نیازی به معادل یابی متکلفانه - وای بسا ناکام و نارسا - برای آن ندیدیم. [۶] «ریم»، واژه کهن پارسی است که در معنای چرک و پلیدی و «دَنَس» عربی به کار رفته.

## نسب حضرت مهدی علیه السلام

### حضرت قائم از فرزندان امیر مؤمنان است

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيَّتِ الْأَحْمَرِ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوْلَاكَ الْقَائِمُ غَيْبُهُ؟ قَالَ: إِي وَرَبِّي، لَيْمَحْصَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ، يَا جَابِرُ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرِّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِي مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، فَأَيَّاكَ وَالشَّكَّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - كُفْرٌ». [۱]. (یعنی: از ابن عباس منقول است که گفت: رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: علی [صفحه ۱۹۸] إِمَامٌ أُمَّتٍ مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ که چون ظهور کند زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است - از عدل و قسط پُر می سازد، از فرزندان اوست. قَسَمَ به آنکه مرا بحق به عنوان بشیر و نذیر برانگیخت که کسانی که در روزگار غیبت او در اعتقاد به امامتش استوار بیایند، از کبریتِ أَحْمَرِ کمیاب ترند. [۲]. پس جابر بن عبدالله آنصاری رو به آن حضرت برخاسته گفت: ای رسول خدا! آیا فرزند تو، قائم، را غیبتی هست؟ فرمود: آری، قَسَمَ به پروردگارم که همانا مؤمنان را می پالاید و کافران را نابود می کند. ای جابر! این امر از امر خدا و سِرِّ از سِرِّ خداست که از بندگان خدا فروپوشیده است. مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای - عَزَّ وَجَلَّ -، کُفْر است. [صفحه ۲۰۱] پاورقی [۱] منتخب الأثر / ۱۸۸ به نقل از ینابیع المودّة / ۴۹۴ «و نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۱۴۲:۲ و ۱۴۳؛ و: فرائد السّمطين، ط. محمودی، ۳۳۵:۲ و ۳۳۶؛ و: کمال الدّین و تمام النّعمه ی ط. پهلوان ۵۳۷:۱. در چاپ جدید ینابیع المودّة (ط. أسوه)، حدیث مورد بحث را، نگر در: ج ۳، ص ۳۹۷ و ۳۹۸. [۲] «الأعزّ من الكبريت الأحمر» - که بسان یک مثل و نماد در عربی و فارسی استعمال شده - آراء و أقوال، مختلف است، و برخی گفته اند که اصلاً وجود خارجی ندارد و صرفاً تصویری ذهنی است. به هر روی، آنچه در حدیث هست، به کارگیری اصطلاحی مفهوم برای مخاطبان عربی زبان است و اصل ماهیت کبریتِ أَحْمَرِ - هرچه باشد - موضوعیتی ندارد. به عبارت دیگر، «کبریتِ أَحْمَرِ»، نمادِ زبانی هر چیز بغایت نادر و کمیاب است و لزوماً این که خود آن چیست موردِ اعتنای گوینده و شنونده نیست. نیز نگر: مرآة العقول ۲۸۵:۹؛ و: مجمع البحرين طریحی، إعداد محمود عادل، ۱۲:۴؛ و: فرائد اللال فی مجمع الأمثال، الطرابلسی، ۳۵:۲.

### حضرت قائم از فرزندان سرور زنان جهان است

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ تَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ (ص) يَذْكُرُ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هُوَ حَقٌّ وَهُوَ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ. وَعَنْهُ عَنْ أُمَّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: هُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ». [۱]. (یعنی: سعید بن مسیب [۲] می گوید: شنیدم که اُمّ سلمه [۳] می گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که مهدی را یاد می کرد و فرمود: آری، او حق است، و او از پسران [نسب] فاطمه است. و از همو [۴] منقول است که از اُمّ سلمه - که خدا از وی خشنود باد - نقل کرد که گفته: رسول خدا (ص) مهدی را یاد کرد و فرمود: او از فرزندان [نسب] فاطمه است. [صفحه ۲۰۵] پاورقی [۱] منتخب الأثر فی الإمام الثّانی عشر «علیه السلام» /

۱۹۱، به نقل از المستدرک علی الصّحیحین ۴: ۵۵۷؛ صاحب البیان فی أخبار صاحب الزّمان «علیه السّلام» نیز این روایت را از سنن ابن ماجه و ابی داود نقل کرده و گفته است: این حدیثی «حَسَن» و «صَحیح» است / ۹۲ و ۹۳. [۲] «أبو محمد سعید بن مُسَیب مخزومی (۹۴ - ۱۳ ه. ق.) از نامداران تابعان و فقیهان مدینه بشمارست که نزد اهل تسنن پایگاهی بلند دارد. نگر: الموسوعه الرجالیة المیسره، ۱: ۳۹۰؛ و: شذرات الذهب، ۱: ۱۰۲ و ۱۰۳. [۳] «أُمّ المؤمنین، أُمّ سَلمه، از ارجمندترین بانوان اسلام و برترین همسر پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله -، پس از اُمّ المؤمنین، خدیجه کبری - سلام الله علیها -، است. نام این بانو، هند، و پدرش، امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، و مادرش، عاتکه دختر عبدالمطلب بود. إرادت و مَحَبَّتِ فراوان به زاد و رود معصوم پیامبر - صلی الله علیه و آله - داشت و امین اهل بیت - علیهم السّلام - بود. گفته اند که وفات اُمّ سَلمه به سال ۶۳ ه. ق. رخ داد. نگر: الموسوعه الرجالیة المیسره، ۲: ۴۷۲؛ و: سفینه البحار، ط. أسوه، ۴: ۲۲۹ - ۲۲۷. [۴] «یعنی همان سعید بن مُسَیب».

### حضرت قائم از فرزندان سبطین است

آن حضرت از این رو از فرزندان سبطین - علیهما السّلام - به شمار می رود که مادر امام باقر ابوجعفر محمد بن علی بن حسین - علیهم السّلام -، فاطمه دختر سبط اکبر، امام حسن مجتبی - علیه السّلام -، است. پس حضرت باقر و امامان پس از آن حضرت تا حضرت مهدی - علیه السّلام - از نسل امام حسن و امام حسین - علیهما السّلام - اند. «عَلَمُ الْهُدَى الْمُرْتَضَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الثَّقَفِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَدَّادِ عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْقَاسِمِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبْرَانِيِّ، وَأَخْبَرَنَا الْحَافِظُ أَبُو الْحَجَّاجِ يُونُسُ بْنُ خَلِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْدِ الْكَزْرَانِيِّ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوزْدَانِيَّةِ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ رِبْدَةَ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْقَاسِمِ الطَّبْرَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زُرَيْقِ بْنِ جَامِعِ البَصْرِيِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ عَلِيِّ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: [صفحه ۲۰۶] دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِي شِكَاتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا، فَإِذَا فَاطِمَةُ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - عِنْدَ رَأْسِهِ. قَالَ: فَبَكَتُ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - طَرْفَهُ إِلَيْهَا، قَالَ: حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ! مَا الَّذِي يَبْكِيكِ؟ فَقَالَتْ: أَخْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ. فَقَالَ: يَا حَبِيبَتِي! أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَهُ فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ أَطَّلَعَ أَطْلَاعَهُ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْكِحَكَ إِيَّاهُ - يَا فَاطِمَةُ! -، وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنَا وَلَا يُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا: أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَكْرَمُ النَّبِيِّينَ عَلَى اللَّهِ وَأَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ وَأَنَا أَبُوكَ، وَوَصِيٌّ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَأَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ بَعْلُكَ، «وَشَهِدْنَا خَيْرَ الشُّهَدَاءِ وَأَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ حَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَمُّ أَبِيكَ وَعَمُّ بَعْلِكَ»، [۱]. وَمِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ أَحْضَرَانِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَهُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ وَأَخُو بَعْلِكَ، وَمِنَّا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا - وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ - خَيْرٌ مِنْهُمَا، [صفحه ۲۰۷] يَا فَاطِمَةُ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ، إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجًا وَمَرْجًا [۲]، وَتَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ، وَتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وَأَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَلَا كَبِيرَ يَرْحَمُ صَغِيرًا وَلَا صَغِيرَ يَوْفُرُ كَبِيرًا، يَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْهُمَا مَنْ يَفْتَحُ حُصُونَ الصَّلَاةِ وَقُلُوبًا غُلْفًا، يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ، وَيَمَلَأُ الدُّنْيَا عِدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا. يَا فَاطِمَةُ! لَا تَحْزَنِي وَلَا تَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْحَمُ بِكَ وَأَرْأَفُ عَلَيْكَ مِنِّي وَذَلِكَ لِمَكَانِكَ مِنِّي وَمَوْجِعِكَ مِن قَلْبِي، وَرَوَّجَكَ اللَّهُ رَوَّجَكَ وَهُوَ أَشْرَفُ أَهْلِ بَيْتِكَ حَسَبًا، وَأَكْرَمُهُمْ مَنْصَبًا، وَأَرْحَمُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَأَعْدَلُهُمْ بِالسُّوِيَّةِ، وَأَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ. وَقَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ تَكُونِي أَوَّلَ مَنْ يُلْحَقَنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي. قَالَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لَمْ تَبْقَ فَاطِمَةُ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - بَعْدَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا حَتَّى أَلْحَقَهَا اللَّهُ بِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَسَلَّمَ.». (یعنی: عَلَمُ الْهُدَى مُرْتَضَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ «علیه السّلام» از ابوالفرج یحیی بن محمود ثقفی نقل

کرده و او از ابوعلی حسن بن احمد حدّاد، و او از ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی و او از حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی نقل کرده است؛ همچنین حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل از محمد بن [صفحه ۲۰۸] ابی زید کزانی نقل کرده و او از فاطمه جوزدانیه دختر عبدالله، و او از ابوبکر بن ربه و او از حافظ ابوالقاسم طبرانی، که وی از محمد بن زریق بن جامع بصری نقل کرده و او از هشتم بن حبیب و او از سفیان بن عیینه و او از علی هلالی و او از پدرش نقل کرده است که گفت: در زمان آن بیماری رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که بدان وفات فرمود، بر آن حضرت وارد شدم و فاطمه - علیها السلام - نزدیک سر آن حضرت بود. راوی گفت: فاطمه - علیها السلام - بگریست تا جایی که صدایش بلند شد و رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - چشم به سوی وی گردانید. فرمود: عزیزم، فاطمه! چه چیز تو را می‌گریاند؟ گفت: از ضایع شدن پس از شما می‌ترسم. [۳].

فرمود: عزیزم! آیا ندانستی که خدای - تعالی - یکبار به زمین نظری افکند و پدرت را برگزید و به پیامبری خویش برانگیخت؛ آنگاه یکبار دیگر نظر افکند و شویت را برگزید و به من وحی فرستاد که تو را - ای فاطمه! - به همسری او درآورم؛ و ما خاندانی هستیم که خداوند هفت خصلت به ما داده است که پیش از ما به کسی نداده و پس از ما نیز نخواهد داد: من - که پدر توأم - خاتم پیامبران و گرامی ترین پیامبران نزد خداوند و محبوب ترین آفریدگان پیش خداوند هستم. و وصیم - که شوی توست - بهترین اوصیاء و محبوب ترین ایشان نزد خداست. و شهید ما - که حمزه بن عبدالمطلب، عم پدر تو و عم شوی تو، است - بهترین شهیدان و محبوب ترین ایشان نزد خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - است. و آنکه دو بال سبز دارد و در هر جای بهشت که بخواهد به همراه فرشتگان پرواز [صفحه ۲۰۹] می‌کند، از ماست، و او پسر عم پدرت و برادر شوی توست. و دو سیب [۴] این اُمت - که دو پسر تو، حسن و حسین، اند - از ما هستند و آن دو سروران جوانان بهشتی اند. و پدرشان - به آنکه مرا بحق برانگیخت - از آن دو بهترست. ای فاطمه! قسم به آنکه مرا بحق برانگیخت مهدی این اُمت از نسل این دو است. چون دنیا آشفته و درهم و برهم گردد و فتنه‌ها از پس یکدیگر آیند و راهها بُریده شوند [۵] و بعضی بر بعضی دیگر یورش آورند، چنان که نه کبیر بر صغیر دل بسوزاند و نه صغیر کبیر را حرمت نهد، خداوند در این هنگام از نسل این دو کسی را برانگیزد که دژهای گمراهی و دلپائی نامختون [۶] را فتح کند. در آخر زمان همانگونه که من در آغاز زمان [۷] به کار دین قیام کردم، به کار دین قیام کند، و دنیا را همانگونه که از جور پُر شده است، از عدل پُر سازد. ای فاطمه! اندوهگین مباش و مگرزی که خدای تعالی از من بر تو دلسوزتر و مهربان تر است و این به خاطر پایگاه تو نسبت به من و جایگاهی است که در دل من داری. این خدا بود که تو را به ازدواج همسرت در آورد که به حسب ارجمندترین خاندانت و به منصب گرامی ترین و در باب رعیت دلسوزترین و در مساوات عادل ترین و در قضایا و احکام دیده ورتترین ایشان است. [۸]. از پروردگرم نیز خواسته‌ام نخستین کسی از خاندانم باشی که به من ملحق می‌شوی. علی - علیه السلام - گفت: چون پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - در گذشت، فاطمه - علیها السلام - تنها هفتاد و پنج روز پس از آن حضرت بیاید و سپس خداوند او را بدان حضرت ملحق فرمود - درود و سلام خدا بر هر دوی ایشان باد!. گنجی گوید: صاحب جلیه الاولیاء در آن کتابش که ذکر نعت المهدی علیه السلام نام [صفحه ۲۱۰] دارد، اینچنین آورده و طبرانی، پیر اهل این فن، آن را در المعجم الکبیرش نقل کرده است (پایان سخن گنجی). صاحب کشف الغمه هم آن را در کتابش از چهل حدیث حافظ ابو نعیم روایت کرده است. صاحب المهدی نیز در فصل سوم باب نهم کتابش آن را از عقد الدرر و صاحب عقد از کتاب صفة المهدی ابو نعیم، از علی بن هلال و او از پدرش به همین نحو تا عبارت «کَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا» نقل کرده است. در ینابیع المودّة (ص ۴۳۶) هم بخشی از این حدیث به نقل از جواهر العقّدین آمده که در آنجا از فرائد السّمطین منقول بوده است. صاحب ینابیع خاطر نشان کرده است که در صواعق هم آنچه در جواهر العقّدین یاد شده است، آمده. صاحب غایه المرام هم آن را از طریق اربعین از علی بن بلال و او از پدرش نقل کرده است. صاحب البرهان فی علامات مهدی آخر الزّمان هم در باب دوم، از عبارت «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا» تا عبارت «کَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا» را، به نقل از المعجم الکبیر طبرانی و ابو نعیم، از علی هلالی، روایت نموده. [۹]. [صفحه ۲۱۵] پاورقی [۱]

«هرچند این عبارت در متن عربی چهل حدیثِ آقای نجفی و منتخب الأثر - که مأخذ ایشان است - نیامده، بودنش لازم به نظر می‌رسد. ما آن را از کشف الغمّه (ط. مکتبه بنی هاشمی، ۴۶۸:۲) برگرفتیم». [۲] «مَرَج» در لغت به فتحِ راء است ولی هنگامی که همنشین «هَرَج» می‌شود، راءش سکون می‌یابد. نگر: أقرب الموارد، ذیل «المَرَج». [۳] «سَنَج: دقائق التَّوْبِيل و حقائق التَّنْزِيل، أبوالمکارم حسنی واعظ، پژوهشِ جويا جهانبخش، ص ۷». [۴] «سَبَط» به معنای نوازه و فرزندزاده است. امام حَسَن و امام حُسَین - علیهما السَّلَام - هر یک لقبِ «سَبَط» دارند و دو سَبَطِ رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - خوانده می‌شوند. اهلِ لغت گفته‌اند که «سَبَط» در فرزندانِ إِسْحاق، مانند «قبیله» در فرزندانِ إِسْماعیل - علی نبینا و آله و علیهما السَّلَام - است و فرزندانِ إِسْماعیل را قبائل و فرزندانِ إِسْحاق را اَسْباط گفته‌اند. نگر: مجمع البحرینِ طَرِيحِي، إعداد محمود عادل، ۳۲۶:۲؛ وَ: نَزْهَةُ النَّظَر، البدری، ص ۳۷۲؛ وَ: قاموسِ قرآنِ قُرْشِي، ۳: ۲۲۰ - ۲۱۸. به نظر می‌رسد اِطْلَاقِ «سَبَط» هذه الأُمَّة (دو سَبَطِ این اُمَّت) بر حَسَنینِ علیهما السَّلَام، متضمنِ این معنا باشد که همانطور که در اُمَّتِهای پیشینِ سَبَطِهای (اَسْباط) وجود داشته است (و آن اَسْباط نیز در واقع از راه پیوستگی نَسَب با پیامبرِ الهی بدین عنوان خوانده شده بودند)، در اُمَّتِ اسلامی هم سَبَطِهای، و به تعبیرِ دقیق تر: دو سَبَط، هست و آن دو سَبَط، امام حَسَن و امام حُسَین - علیهما السَّلَام - اند». [۵] «مُرَاد از این ... راهها بُریده شوند (... تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ)»، درخورِ درنگ است. حدیثِ پژوهان درباره مانند این عبارت، اظهارنظرها و توضیح‌های مختلفی را مجالِ طرح داده‌اند. نگر: عُمْدَةُ الْقَارِي، بدرالدین العینی، ط. دار إحياء التراث العربی (افست از روی چاپِ إدارة الطَّبَاعَةِ المنيرية)، ۳۹:۷. [۶] «دلِهای نامختون» را در ترجمه «قُلُوبًا غُلْفًا» آورده‌ایم. در قرآن کریم (س ۲ ی ۸۸) می‌خوانیم: «و قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ». به قولِ شیخِ أبو الفتوح یعنی: «گفتند - یعنی جهودان - که دل‌های ما غُلْف است» (روضُ الجنان، ط. آستانِ قدس، ۵۲:۲). نیز نگر: نساء / ۱۵۵. در این باره که «غُلْف» به چه معناست، اَنظَار و آراءِ مختلفی مطرح گردیده (نگر: روضُ الجنان، ط. آستانِ قدس، ۵۲:۲ و ۵۳). پس از تفحص در اسناد و آراءِ گوناگون، به نظر می‌رسد که «غُلْف» جمعِ «أَغْلَف»، و «قَلْبٌ أَغْلَفٌ» به معنای «دلِ نامختون» باشد. این اصطلاح در فرهنگِ اهلِ کتاب از پیش از اسلام رواج داشته است و به یاد داشته باشیم که قرآن کریم نیز از این تعبیر در سخنی که از یهودیان نقل می‌کند، استفاده می‌نماید. مُرَاد از «دلِ نامختون»، بنا بر شواهدی که از عهدین و متونِ اسلامی به دست می‌آید، دلی است که از آلودگی باطنی و پلیدی کفر پاک نشده است؛ و ختنه کردنِ قلب، همانا کنایه از تطهیرِ قلب از نجاستِ کُفْر و عِصیان و بی‌ایمانی و آرایشِ باطنی است. تفصیلِ راء، نگر: ترجمانِ وحی، سال ۵، ش ۱، صص ۳۱ - ۴ (مقاله مَتَمِّعِ آقای سیدعلی قلی قرائی). [۷] «بطبع، در اینجا مُرَاد از «آغازِ زمان» همان صدرِ اسلام و زمانِ بَعَثِ نَبِيِّ أَكْرَم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - است». [۸] «از برای این تعابیر و تفاسیر آنها، نیز نگر: دقائق التَّوْبِيل و حقائق التَّنْزِيل، أبوالمکارم حسنی واعظ، پژوهشِ جويا جهانبخش، ص ۱۲۴ و ۱۳۳ - ۱۳۱». [۹] «مُنْتَخَبُ الْأَثَرِ ۱۹۵/، ۱۹۶؛» و نیز نگر: طبعِ جدیدِ مُنْتَخَبِ الْأَثَرِ (سه جلدی)، ۲: ۱۵۵ - ۱۵۳؛ وَ: حَلِيَةُ الْأَبْرَارِ، ۴۵۴:۵ و ۴۵۵. نیز نگر: كَفَايَةُ الْأَثَرِ خَرَّاز، ط. كوه كمری، صص ۶۵ - ۶۲. آيَةُ اللَّهِ صَافِي كَلِپَايْكَانِي - مَدَّظَلَّة - هَمَّچُنِينِ تصریح کرده‌اند که این حدیث از حیثِ مضمون در کمالِ اعتبار است و.... تفصیلِ راء، نگر: طبعِ جدیدِ مُنْتَخَبِ الْأَثَرِ (سه جلدی) ۱۵۴:۲، هامش. در نامه دانشورانِ ناصری (۷: ۱۰ و ۱۱)، به اقتضای متنِ چهل حدیثِ حافظِ أَبُو نَعِيمِ اصفهانی، ترجمه این حدیث را هم به دست داده‌اند - البته به طرزِ متسامحانه که از نویسندگانِ فاضل و متعهدِ آن روزگاران بس دور و شگفت است!!!».

### حضرت قائم نهمین نسل از فرزندان امام حسین است

«عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَائِدُ الْبَرْزَةِ وَقَاتِلُ الْفَجْرِ، مَنْصُورٌ مِنْ نَصِيرِهِ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ، الشَّاكُّ فِي عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَام - هُوَ الشَّاكُّ فِي الْإِسْلَامِ، وَ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفُ بَعْدِي وَ خَيْرٌ أَصْحَابِي عَلِيٌّ، لَحْمُهُ لَحْمِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ أَبُو سَبْطِي، وَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ يَخْرُجُ الْأُمَّةُ التَّسَعَةُ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةُ» [۱]. (یعنی: از زید بن ثابت منقول است که گفت: از



رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: علی بن ابی طالب، پیشوای درستکاران و کشنده فاجران است؛ آنکه او را یاری کند یاری شده است، و آنکه او را فروهلد فروهشته؛ کسی که درباره علی [صفحه ۲۱۶] - علیه السلام - شک کند، در اسلام شک کرده است. بهترین کسانی که پس از خود بر جای می گذارم و بهترین یاران من، علی است. گوشت او، گوشت من، و خون او خون من، و پدر دو نواده من است. از ضیلب حسین، نه امام خارج می شود، و مهدی این اُمت از ایشان است. [صفحه ۲۱۹] پاورقی [۱] منتخب الأثر ۲۰۳/ ط. جدید سه جلدی: ۱۶۲:۲، به نقل از کفایه الأثر (ص ۹۶ و ۹۷). «نیز آمده است در: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۳۱۸:۳۶».

### هر که حضرت قائم را انکار کند، ائمه پیش از آن حضرت را انکار کرده

در صحیح [۱] عبدالله بن مُسکان [۲] به نقل از حضرت ابوعبدالله «یعنی امام صادق» - علیه السلام - آمده است که آن حضرت فرمود: «مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتِ» [۳]. (یعنی: هر که یکی از زندگان [یعنی: یکی از امامان زنده] را انکار کند، در گذشتگان [یعنی: امامان در گذشته] را انکار کرده است.). «علامة مجلسی - قدس الله روحه العزیز - در توضیح این حدیث، و این که چرا انکار امام حقی، انکار امامان در گذشته است، می نویسد: مُراد آن است که اقرار به امامت امامان در گذشته، بدون اقرار به امامت امام حقی، سودی ندارد، و انکار امام حقی، مُستلزم انکار امامان در گذشته است. یا از این روی که امامان در گذشته از امامت امام حقی خبر داده اند، و یا از این روی که دلایل امامت مشترک است، و چون به امامت امام حقی مُقِر نشود، پیداست که با دلیل به امامت [صفحه ۲۲۰] امامان در گذشته معرفت نیافته، و اقرار بدون دلیل هم سودی ندارد. یا معنی آن است که انکار امام حقی تنها از این راهست که شخص به امامت شخص دیگر که غیر معصوم باشد و احکام را نداند، قائل شود، و همین نشان می دهد که وی امامان پیشین را به آن صفاتشان که بناگیز باید به آنها مُقِر می شده، نشناخته است.» [۴]. [صفحه ۲۲۳] پاورقی [۱] «مراد از «صحیح»، در اینجا، روایتی است که سندش «صحیح» باشد». [۲] «عبدالله بن مُسکان از روایان ثقه حدیث است که روایات فراوان در کتب اربعه شیعه از وی آمده و از «أصحاب إجماع» بشمار است. نگر: الموسوعة الرجالية الميسرة، ۱: ۵۳۱ و ۵۳۲؛ و کلیات فی علم الرجال، ص ۱۶۹. [۳] کمال الدین و تمام التعمه / ۴۱۰؛ پهلوان: ۱۲۰:۲، و کمره ای: ۸۱:۲ و ۸۲. چنان که در کمال الدین دیده می شود، این حدیث به چند سبب از امام صادق - علیه السلام - روایت گردیده است. نیز نگر: أصول کافی، با ترجمه مرحوم استاد مُصطفوی، ۲: ۲۰۱؛ و: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۲۸؛ و: مرآة العقول، ۴: ۱۹۵ و ۱۹۶. [۴] «نقل به مضمون از: مرآة العقول ۴: ۱۹۶».

### هراس جباران از حضرت قائم

«قال أبو محمد بن شاذان - عليه الرحمة -: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعْدِ الْكَاتِبِ (رض): قال أبو محمد - عليه السلام -: قَدْ وَضَعَ بَنُو أُمَيَّةَ وَبَنُو عَبَّاسٍ سِيوفَهُمْ عَلَيْنَا لِعَلَّتَيْنِ: أَحَدُهُمَا: أَنَّهُمْ كَانُوا يَعْلَمُونَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْخِلَافَةِ حَقٌّ فَيَخَافُونَ مِنَّا إِذَا بَدَأْنَا إِيَّاهُمْ وَتَسْتَقِرُّ فِي مَرَكْزِهَا. ثَانِيَهُمَا: أَنَّهُمْ قَدْ وَقَفُوا مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مَلِكِ الْجَبَابِرَةِ وَالظَّلْمَةِ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا وَكَانُوا لَا يَشْكُونَ أَنَّهُمْ مِنَ الْجَبَابِرَةِ وَالظَّلْمَةِ، فَسِعَوْا فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَابَادَةِ نَسَبِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي [صفحة ۲۲۴] الْوَضْعِ إِلَى مَنْعِ تَوَلُّدِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَوْ قَتْلِهِ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَّا بِبَيْتِ نَوْرِهِ وَكَوْكَرَةِ الْمُشْرُكُونَ» [۱]. (یعنی: أبو محمد بن شاذان - که رحمت بر او باد - گفت: ابوعبدالله بن حسین بن سعد کاتب (رض) برای ما نقل کرد که: أبو محمد [یعنی: امام عسکری] - علیه السلام - فرمود: بنی اُمیه و بنی عَبَّاس به دو علت شمشیر بر ما نهاده اند: یکی آنکه می دانستند ایشان را در خلافت حقی نیست و بیم داشته اند ما آن را ادعا کنیم و در جایگاه اصلی اش قرار گیرد. دوم آنکه ایشان از اخبار مُتواتر دانسته



بودند که نابودی فرمانروائی جَبَّاران و ظالمان بر دستِ قائم ما است و شک نداشتند که خود از جَبَّاران و ظالمان اند. پس به قتلِ اهلِ بیتِ رسولِ خدا - صلی الله علیه و آله - و نابود ساختنِ نسلِ آن حضرت بکوشیدند و از این طریق می خواستند یا مانع تولدِ قائم - علیه السلام - شوند و یا او را به قتل آورند. [۲]. پس خداوند نپذیرفت که تا نورِ خود را - هرچند مُشرکان خوش نداشتند - به تمامت نرسانده است، برای هیچیک از ایشان از کارِ خویش پرده برگیرد. [صفحه ۲۲۷] پاورقی [۱] إثبات الهداة ۷: ۱۳۹ ح ۶۸۵؛ و نگر: گزیده کفایه المهدی؛ و: کشف الحق، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۵۲ و ۵۳. [۲] «یعنی مبالغه در کشتن اهل بیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می نمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید، یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود، تا مُلک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود» (کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۵۳).

## غیبت

### حضرت قائم دو غیبت دارد

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَالَ: لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ، يَعْنِي الْمَهْدِيَّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، غَيْبَتَانِ إِخِيدِيَهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُنَّ: مَاتَ، وَ بَعْضُهُنَّ: ذَهَبَ، وَ لَا يُطَّلَعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا غَيْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ». [۱]. (یعنی: از حضرت ابوعبدالله حسین بن علی - علیهما السلام - منقول است که فرمود: صاحب این امر - یعنی مهدی (علیه السلام) - را دو غیبت است که یکی از آن دو غیبت، چندان به درازا کشد که برخی بگویند: او در گذشت، و برخی بگویند: [ظهور کرد و] سپری شد، و جز آن مولی که کار وی به دست اوست، هیچکس - چه ولی و چه غیر ولی - محلّ وی را نداند. [صفحه ۲۳۱] پاورقی [۱] منتخب الأثر / ۲۵۳ به نقل از البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان «علیه السلام». «این حدیث در البرهان متقی هندی در باب دوازدهم و به نقل از عقد الدرر آمده است (ط. غفاری، ص ۱۷۱ و ۱۷۲). در الغیبه ی نعمانی این معنا از امام صادق، ابوعبدالله جعفر بن محمد - علیهما السلام - روایت شده (نگر: ط. فارس حسّون کریم، ص ۱۷۶؛ و نیز: ص ۱۷۵). استاد غفاری، طابع البرهان، (چنان که در هامش آن یادآور شده) معتقد است در حدیث البرهان هم عبارت «الحسین بن علی» افزوده مؤلف یا بعضی ناسخان است (و در اصل نقل، همان «عن ابی عبدالله» بوده)؛ و الله أعلم. گفتنی است که در عقد الدرر (تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، ص ۱۳۴) این حدیث - با قدری تفاوت با آنچه در متن ما هست - آمده، ولی در آنجا هم سند حدیث «عن ابی عبدالله الحسین بن علی علیهما السلام» دارد.»

### حضرت قائم را غیبتی طولانی است

«عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا، وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، وَأَبُو بَصِيرٍ، وَأَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ وَعَلَيْهِ مِسْحُ خَيْبَرِي مُطَوَّقٌ بِلَاجِبٍ، مَقْصَرُ الْكُمَيْنِ، وَهُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ التَّكْلِي ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَزِي، قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجْتِيهِ، وَشَاعَ التَّغْيِيرُ فِي عَارِضِيهِ، وَأَبْلَى الدُّمُوعُ مَحْجَرِيهِ وَهُوَ يَقُولُ: سَيْدِي! غَيْبَتُكَ نَفْتٌ رُقَادِي، وَضَيْقٌ عَلَى مِهَادِي، وَابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحِيَةُ فُوَادِي، سَيْدِي! غَيْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَاعِ الْأَيْدِ وَقَدْ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَفْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرْقِي مِنْ عَيْنِي وَأَنْبِي يَفْتِرُّ مِنْ صَدْرِي [۱] عَنْ دَوَارِجِ الرِّزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلِ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَأَفْظَعِهَا، وَ [صفحه ۲۳۲] بَوَاقِي أَشْدَّهَا وَأَنْكَرُهَا [۲] وَ نَوَائِبِ مَحْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ، وَ نَوَازِلِ مُعْجُونََةٍ بِسَخَطِكَ. قَالَ سَدِيرٌ: فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهَّأَ، وَ تَصَيَّدَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا مِنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ، وَالْحَادِثِ الْغَائِلِ [۳]، وَ ظَنَّنَا أَنَّهُ سَمَتْ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ [۴]، أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ؛ فَقُلْنَا: لَا أَبْنَى اللَّهُ - يَا ابْنَ خَيْرِ الْوُورَى! - عَيْنِيكَ! مِنْ أَيِّ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ [۵] وَ تَسْتَمْطِرُ عَجْرَتَكَ؟ وَ أَيُّ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا

الْمَيَاتِمَ؟ قَالَ: فَزَفَرٌ [۶] الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - زَفَرَةٌ انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ، وَاشْتَدَّ عَنْهَا خَوْفُهُ، وَقَالَ: وَيَلَكُمْ! [۷] نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَنْفِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَهُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنِيَا وَالْبَلَايَا وَالرَّزَايَا وَعِلْمِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّتِي حَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَالْأَيُّمَةَ مِنْ بَعْدِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -، وَتَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَغَيْبَتَهُ وَإِنِّبَاءَهُ وَطُولَ عُمُرِهِ وَبَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَتَوَلَّدَ الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَازْتِمَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَخَلَعَهُمْ رَبَقَةُ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ الَّتِي قَالَ اللَّهُ - تَفَدَّسَ ذِكْرُهُ -: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَتَهُ فِي عُنُقِهِ» [۸] - يَعْنِي الْوَلَايَةَ -؛ فَأَخَذْتَنِي الرَّقَّةُ وَاسْتَتَوَلَّتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ. فَقُلْنَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَرَّمْنَا وَفَضَّلْنَا [۹] بِإِشْرَاكِكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعَلَّمَهُ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَدَارَ لِلْقَائِمِ مِثْلَ ثَلَاثَةِ أَدَارَاهَا فِي ثَلَاثَةِ مِنَ الرَّسُولِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -: [صفحة ۲۳۳] قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، وَقَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، وَقَدَّرَ إِنبَاءَهُ تَقْدِيرَ إِنبَاءِ نُوحٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، وَجَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ - أَعْنَى الْخِضَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَلِيمًا عَلَى عُمُرِهِ. فَقُلْنَا لَهُ: اكْشِفْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي. قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مَلِكِهِ عَلَى يَدِهِ، أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَأَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَلَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نِيفًا وَعِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ، وَتَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِحِفْظِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - إِيَّاهُ. وَكَذَلِكَ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَبَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَمُلْكِ الْأَمْرَاءِ [۱۰] وَالْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا، نَاصِبِينَ بِنَا الْعِدَاوَةَ، وَوَضَعُوا سِيوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ الرَّسُولِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - [۱۱] وَإِبَادَةَ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ، وَيَأْتِي اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يَكْتَسِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. وَأَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ، فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ - جَلَّ ذِكْرُهُ - بِقَوْلِهِ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» [۱۲]؛ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتَتَكْرِهًا لِطَوْلِهَا، فَمِنْ قَائِلٍ يَهْدِي بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ [۱۳]، وَقَائِلٍ يَقُولُ: إِنَّهُ «وُلِدَ وَمَاتَ، وَقَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا، وَقَائِلٍ يَمُرُقُ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ» [۱۴] يَتَعَدَّى ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَصَاعِدًا، وَقَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - [صفحة ۲۳۴] ل - بِقَوْلِهِ: إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ. وَأَمَّا إِنبَاءُ نُوحٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَتِ الْعُقُوبَةُ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - الرُّوحَ الْأَمِينِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِسَبْعِ نَوِيَاتٍ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَعِبَادِي وَلَسْتُ أَبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَالْإِزَامِ الْحُجَّةِ، فَعَاوِذِ اجْتِهَادِكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثَبِّتُكَ عَلَيْهِ وَأَعْرِسُ هَذِهِ النَّوَى فَإِنَّ لَمَكَ فِي نَبَاتِهَا وَبُلُوغِهَا وَإِذْرَاكِهَا إِذَا أثمرتِ الفَرْجَ وَالْخِلَاصَ، فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. فَلَمَّا تَبَتَّ الْأَشْجَارُ وَتَأَزَّرَتْ وَتَسَوَّقَتْ وَتَعَصَّنَتْ وَأَثْمَرَتْ وَزَهِيَ الثَّمَرُ عَلَيْهَا [۱۵] بَعِيدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - الْعِدَّةَ، فَأَمَرَهُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَيَعَاوِدَ الصَّبْرَ وَالْإِجْتِهَادَ، وَيُوكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ، فَأَرْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثِمِائَةَ رَجُلٍ وَقَالُوا: لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي وَغِيدِ رَبِّهِ خُلْفٌ. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ بِأَنْ يَغْرِسَهَا مَرَّةً بَعِيدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، تَوَتَّدَتْ مِنْهُ طَائِفَةٌ بَعْدَ طَائِفَةٍ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيْفٍ وَسَبْعِينَ رَجُلًا، فَأَوْحَى اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَقَالَ: يَا نُوحُ! الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَخَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَصَفَى [الْإِيمَانُ] مِنَ الْكُدْرِ بِازْتِمَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ حَبِيئَةً. [صفحة ۲۳۵] فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَأَبْقَيْتُ مَنْ قَدَّ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَادِقًا وَعِيدِي السَّابِقِ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ، وَاعْتَصَمُوا بِحَبْلِ ثُبُوتِكَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَأَمَكَّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَأَيَّدَلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلَصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشُّكِّ [۱۶] مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَكَيْفَ يَكُونُ الْأَسْتِخْلَافُ وَالتَّمْكِينُ وَيَبْدَلُ الْخَوْفَ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَحُبِّ طِينِهِمْ [۱۷] وَسُوءِ سِرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجِ الْبِنَاقِ وَشَوْحِ الصَّلَاةِ [۱۸]، فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَيَّمُوا مِنِّي الْمُلْكَ [۱۹] الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتَّ الْأَسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَسَيَّمُوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَلَسَتَحَكَّمْتُ سَرَائِرَ نِفَاقِهِمْ [۲۰] «وَتَأَبَّدْتُ جِبَالَ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ، وَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعِدَاوَةِ، وَحَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ، وَ

التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَكَيْفَ يَكُونُ التَّمَكِينُ فِي الدِّينِ وَانْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَإِيقَاعِ الْحُرُوبِ!؟ كَلِمًا! «فَاصْنَعِ الْفُلْمَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا». [۲۱]. قَالَ الصِّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ تَمْتِدُّ أَيَّامَ غَيْبَتِهِ لِيَصِيرَ رَحُّ الْحَقِّ عَنِ مَحْضِهِ وَيَضْفُوهُ الْإِيمَانُ مِنَ الْكِبَرِ بِازْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَيْبَتُهُ حَيِّثُ مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يَخْشَى عَلَيْهِمُ النَّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالْإِسْتِخْلَافِ وَالتَّمَكِينِ وَالْأَمْنِ الْمُتَشَبِّهِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَإِنَّ [هَذِهِ] التَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ [۲۲] نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ. [صفحه ۲۳۶] فَقَالَ: لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبِينَ؛ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مُتَمَكِّنًا بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ [۲۳] فِي الْأُمَّةِ، وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا، وَارْتِفَاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَفِي عَهْدِ عَلِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَالْفِتَنِ الَّتِي تَتَوَّرُّ فِي أَيَّامِهِمْ، وَالْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشُبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَبَيْنَهُمْ!؟ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا». [۲۴]. وَأَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - أَعْنَى الْخِضْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِيُثَبِّهَ قَدْرَهَا لَهُ، وَلَا لِيَكْتَابَ يَنْزِلُهُ عَلَيْهِ، وَلَا لِشَرِيْعِهِ يَنْسُخَ بِهَا شَرِيْعَهُ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَا لِإِمَامِيَّةٍ يَلْزِمُ عِبَادَةَ الْإِقْتِدَاءِ بِهَا، وَلَا لِطَاعَةٍ يَفْرُضُهَا لَهُ، بَلَى إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يَقْدَرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يَقْدَرُ، وَعَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّوْلِ، طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يَوْجِبُ ذِكْرَكَ إِلَّا لِعَلَّةِ الْإِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَادِيَيْنِ، لِنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً». [۲۵]. (يعني: از سیدیر صدیر فیرفی [۲۶] منقول است که گفت: من و مفضل بن عمر [۲۷] و ابوبصیر [۲۸] و ابان بن تغلب [۲۹] بر سیرورمان، امام ابوعبدالله صادق - علیه السلام - وارد شدیم؛ دیدیم بر خاک نشست است و پلاسی [صفحه ۲۳۷] خبیری [۳۰] - طوقدار و بی گریبان، با آستینهای کوتاه - در بردارد، و بمانند زن از خود بیخود شده فرزندم کرده جگر سوخته [۳۱] می گیرد؛ اندوه در برجستگی گونه هایش کار گر افتاده و نشانه های دگرگونی در رخسار گانش هویدا شده و سرشک چشمخانه هایش را آزرده؛ در این حال می گوید: ای سیرورم! غیبت تو خواب و آرام مرا برده، و بستم را بر من ناخوش ساخته، و راحت دلم را از من ستانده؛ سرورم! غیبت تو درد و رنج مرا به مصیبت های جاودان و یکان یکان از کف دادن که جمع و شمار را نابود می سازد پیوند داده. [۳۲] دیگر اشکی را که از دیده ام بازمی ایستد و آه سردی را که از سینه ام برمی آید و بخاطر مصیبت های گذشته و بلایای پیشین است، احساس نمی کنم، مگر آنکه از مصیبت های آینده، بزرگ تر و ناگوارتر آن، و از بلایای بازمانده، سخت تر و زشت تر آن و بلاهائی که به غضب تو در آمیخته و پیشامدهای بدی که به خشم تو عجین گشته، پیش چشمم پدیدار می گردد. [۳۳]. سدیدر گفت: به سبب آن مهمم هول انگیز و رخداد جان ستان، از سرگشتگی هوش از سرمان پرید، و از ناشکیبی دلها مان بردرید، و گمان بردیم آن حضرت از پدیده ای ناگوار و فروکوبنده خبر می دهد یا در گردش روزگار مصیبتی بر وی وارد آمده است. پس گفتیم: ای فرزند بهترین مردمان! خداوند دیدگانت را مگر یاناد! از چه رخدادی اینگونه اشک می ریزی و سرشک می باری؟ و چه پیش آمده که تو را بدین ماتم نشانده است؟ سدیدر گفت: امام صادق - علیه السلام - نفسی بلند کشید که اندرونش را بینباشت و بیمش را بیفزود، و فرمود: وای بر شما! بامداد هم امروز در کتاب جعفر نگریم؛ و آن کتابی است مشتمل بر معرفت مرگ ها و بلاها و مصیبت ها و معرفت آنچه بوده است و تا رستاخیز [صفحه ۲۳۸] خواهد بود و خداوند تنها محمد و پیشوایان پس از او را - علیهم السلام - از آن برخوردار فرموده. در آن، ولادت و غیبت و تأخیر و طول عمر قائمان را، و آزمون مؤمنان را در آن روزگار، و زایش تردیدها را در دل های ایشان به واسطه درازنای غیبت او، و بازگشتن بیشترین شان را از دینشان، و این را که رشته اسلام را از گردن خویش برمی گیرند که خداوند - تقدس ذکره [۳۴] - فرموده: «و هر آدمی طائرش را در گردنش آویخته ایم» - و منظور ولایت است -، مورد تأمل قرار داد. رقت مرا فراگرفت و اندوه بر من چیره شد. گفتیم: ای پسر رسول خدا! با شریک گردانیدمان در پاره ای از آنچه در این باره می دانی، ما را گرامی دار و فضیلت بخش. امام صادق - علیه السلام - فرمود: خداوند - تبارک و تعالی - سه چیز را که در سه تن از پیامبران - علیهم السلام - برقرار داشته، در قائم ما برقرار فرموده است: ولادتش را

چون ولادتِ موسی - علیه السلام - مُقَدَّر کرده و غیبتش را چون غیبتِ عیسی - علیه السلام - مُقَدَّر نموده و تأخیرش را چون تأخیرِ نوح - علیه السلام - مُقَدَّر ساخته، و از پسِ آن، از برای او، عُمَرِ عبدصالح - یعنی خُضْر (علیه السلام) - را دلیلی بر عمرِ او قرار داده است. آن حضرت را گفتیم: ای پسرِ رسولِ خدا! از چهره این معانی پرده برگیر. امام - علیه السلام - فرمود: اَمَّا ولادَتِ موسی - علیه السلام - فرعون چون بدانست که نابودی فرمانروائی اش بر دستِ اوست، دستور داد کاهنان را حاضر کنند و آنان او را به نَسَبِ وی و این که او از بنی اسرائیل است رهنمون شدند. فرعون هم پیوسته یارانش را دستور می داد که شکمِ زنانِ آبستنِ بنی اسرائیل را بشکافند، تا آنجا که در طلبِ او بیست و چند هزار نوزاد را بکشت، [صفحه ۲۳۹] ولی چون خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - موسی - عَلَیْهِ السَّلَام - را نگاهداری کرد، فرعون نتوانست او را بکشد. بنی اُمیه و بنی عَیَّاس هم چون بدانستند که نابودی فرمانروائی شان و حکومتِ امیران و جَبَّارانشان، به دستِ قائمِ ماست، با ما دشمنی نمودند و شمشیرهایشان را در کشتنِ خاندانِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ - و نابود ساختنِ تبارِ آن حضرت به کار بستند و می خواستند از این راه قائم را به قتل آورند؛ ولیک خداوند تا فروغش را - هرچند مشرکان ناخوش دارند - به تمامت نرساند، نمی پذیرد که امرِ خود را بر هیچیک از ستمگران مکشوف سازد. و اَمَّا غَیْبَتِ عیسی - عَلَیْهِ السَّلَام - یهودیان و ترسایان همداستان شدند که او کشته شده است، ولی خداوند - جَلَّ ذِکْرُهُ [۳۵] - بدین فرموده اش که: «او را نکشتند و بر دار نکشیدند لیک امر بر ایشان مُشْتَبِه گردانیده آمد»، ایشان را تکذیب فرمود. غیبتِ قائم را هم زودا که اُمت به سببِ درازنایش انکار کنند. یکی به یاهو گوید که او زاده نشده است؛ دیگری گوید که او زاده شده و در گذشته؛ دیگری بدین سخن کافر شود که یازدهمین ما سَتْرُون بوده است؛ و دیگری بدین سخن از دین بیرون شود که شمارِ پیشوایان از سیزده و بیش از آن هم در گذشته است؛ و دیگری بدین سخن خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - را نافرمانی کند که روحِ قائم در پیکرِ دیگری سخن می گوید! و اَمَّا تأخیرِ نوح - علیه السلام - هنگامی که او از آسمان برای قومش طلبِ عقوبت کرد، خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - با روحِ الامین - عَلَیْهِ السَّلَام - هفت هسته خرما فرستاد. روح الامین گفت: ای پیامبرِ خدا! خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - تو را می گوید: اینان آفریدگان و بندگانِ من اند و [صفحه ۲۴۰] ایشان را جز پس از مُؤَكَّد داشتنِ دعوت و مُلَزَم ساختن به حُجَّت، به آذرخشی از آذرخشهایم نابود نمی سازم. پس باز به دعوتِ قومِ خویش بکوش که من تو را بر آن پاداش می دهم و این هسته ها را بنشان که تو را در رُستن و بالیدن و بارورشدنشان، چون میوه آورند، گشایش و رهایش است. پس مؤمنانِ پیرو خود را بدان بشارت ده. پس چون درختان بُرُستند و انبوه و استوار گشتند و تنه و شاخه بر آوردند و میوه دادند و خرما بر آنها رسیده شد، آنک پس از زمانی دراز، آن حضرت از خداوند - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - گزارد وعده را خواستار آمد. خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - او را فرمود که از هسته های این درختان بنشانند و باز شکیبائی ورزد و بکوشد و حُجَّت را بر قوم خویش مُؤَكَّد سازد. او هم این را به گروههایی که به وی ایمان آورده بودند خبر داد. سیصد مرد از ایشان از دین بازگشتند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا می کند راست بود، در وعده پروردگارش خلافی واقع نمی شد. پس از آن هم خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - پیوسته هربار او را می فرمود که بارِ دیگر هم دانه ها را بنشانند، تا آنکه هفت بار دانه ها را نشانند. پیوسته نیز از آن گروههای مؤمنان، گروهی از پسِ گروهِ دیگر از دین بازمی گشتند تا آنکه تنها هفتاد و چند مرد بازماندند. پس در این هنگام خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون، هنگامی که با از دین بازگشتنِ هر که طینتِ پلید داشت، حقُّ محض آشکار شد و این امر و ایمان از تیرگی پالوده گشت، پیش چشمت پگاه از شبانگاه امتیاز یافت. اگر من کافران را هلاک می کردم و کسانی را که از طوائفِ ایمان آورده به تو، مُرْتَد شده اند، باقی می نهادم، در وعده ای که پیشاپیش به مؤمنانی از قوم تو که توحیدِ خالص پیشه کردند و به ریسمانِ ثُبُوت تو چنگ دَرَزَدند، داده بودم، صادق نمی بودم، و آن وعده این بود که ایشان را در زمین جانشین سازم و دینشان را از برایشان پایگاهِ دهم و بیمشان را به امنیتِ یَدَلِ کُنَم تا با زوالِ شک از دلهاشان بندگی [صفحه ۲۴۱] از برای من خالص شود؛ چگونه جانشین ساختن و پایگاه دادن و تبدیلِ بیم به امنیت از جانبِ من برای ایشان صورت بندد، در جائی که از ضَعْفِ یقینِ کسانی که از دین

بازگشتند و پلیدی طینتها و بدی نهادهاشان - که نتیجه نفاق بود - و پیدائی ضلالت، باخبر بودم؟! اگر اینان، از طریق من، بر آن فرمانروائی که مؤمنان را به هنگامِ جاننشینی داده شود، وقتی که دشمنانشان را هلاک می کردم، دست می یافتند، آنگاه راتحه و یژگیهای آن را استشمام می کردند و نفاقِ نهادین و باطنی شان استوار می گردید و رشته های گمراهی دلهاشان دیرپا می شد و از دشمنی با برادرانشان پرده برمی گرفتند و در پی ریاست و در دست گرفتنِ انحصاریِ أمر و نهی، با ایشان پیکار می کردند. آنک در عینِ فتنه انگیزی و جنگِ افروزی، پایگاه دادن در دیانت و نشریافتنِ این أمر در میانِ مؤمنان، چگونه صورت بندد؟! هرگز! پس کشتی را زیرِ نظرِ ما و مطابقِ وحیِ ما بساز. امامِ صادق - علیه السّلام - فرمود: قائم نیز چنین باشد که ایامِ غیبتش به درازا کشد تا با از دین بازگشتنِ همه آن شیعیان که طینتِ پلید دارند، کسانی که چون در عهدِ قائم - علیه السّلام - جانشین ساختن و پایگاه دادن و امنیت را دریابند، بیمِ نفاق بر ایشان می رود، حقّ محض آشکار شود و ایمان از تیرگی پالوده گردد. مفضل گفت: ای پسرِ فرستاده خدا! این ناصیبان می پندارند که این آیه در حقّ ابوبکر و عمر و عثمان و علی - علیه السّلام - فرود آمده است. امام - علیه السّلام - فرمود: خداوند دلهای جماعتِ ناصبی را ره نمایاد! در عهدِ هر یک از اینان و در عهدِ علی - علیه السّلام -، با از دین برگشتنِ مسلمانان و فتنه هائی که در روزگارِ ایشان برمی جوشید و جنگهائی که میانِ کافران و ایشان بالا می گرفت، کی آن دین که خدا و رسولش پسندیده اند، با گسترشِ امنیت در اُمت و [صفحه ۲۴۲] رَحْتِ بَرَبَسْتِنِ بَیْمِ از دلهای ایشان و برخاستنِ تردید از سینه هاشان، پایگاه و استقرار یافت؟ آنگاه امامِ صادق - علیه السّلام - تلاوت فرمود: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا». [۳۶]. [سپس فرمود:] و أَمَا عَبْدُ صَالِحٍ - یعنی خضر علیه السّلام - : خداوند - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عمرِ او را، برای تَبُوتِی که از برایش مُقَدَّر فرموده باشد، یا کتابی که بر او فُرُوفَرَسْتَد، یا شریعتی که بدان شریعتِ پیامبرانِ پیش از وی را منسوخ سازد، یا امامتی که پیروی از آن را بر بندگانِ خویش لازم آورد، یا طاعتی که از برای او واجب کند، دراز نگردانید؛ بلکه چون در دانشِ پیشینِ خدای - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بود که عمرِ قائم - علیه السّلام - را در روزگارِ غیبتش به چه اندازه مُقَدَّر فرماید و انکاری را که از جانبِ بندگانش درباره درازنای این عمر صورت می بندد می بندد می دانست، عمرِ عبدِ صالح را، بدونِ سببی دیگر که موجب آن باشد، و تنها از برای آنکه به آن بر عمرِ قائم - علیه السّلام - استدلال شود و حجتِ معاندان را به وسیله آن منقطع گرداند، دراز گردانید؛ تا مردمان را بر خداوند حجتی نباشد. [صفحه ۲۴۷] پاورقی [۱] یفترِ أی یخرج بفتور و ضعف. [۲] «غوابر»، جمع «غابر» (نقیضِ «ماضی») است. «الغوابر» و «البواقی»، در قبالی «الدّوارج» و «السّوالف» در مستثنی منه آمده، و در بعضِ نسخ و بحار به «العوائر» و «النراقی» تصحیف شده است، و علامه مجلسی - رَحِمَهُ اللَّهُ - در توجیه آن به دشواری افتاده. حاصلِ معنی آن است که: انه مایسکن بی شیء من البلايا الماضیه الا و عوض عنه من الامور الاتیه بأعظم منها. [۳] الغائل: المهلک؛ و الغوائل: الدّواهی. [۴] سمت لهم أی هیأ لهم وجه الكلام و الرأی. [۵] استنزف الدّمع: استنزله أو استخراجه کلّه. [۶] زفر الرّجل: أخرج نفسه مع مدّه إیاه. و الزّفره: التّنفس مع مدّ التّنفس. [۷] «ویل» گاه به معنای تعجب می آید (النهایه). [۸] الإسرائ / ۱۳. [۹] در بعضِ نسخ: «و شرفنا». [۱۰] در بعضِ نسخ «زوال ملکهم و الأمراء - الخ». [۱۱] در بعضِ نسخ: «فی قتل أهل بیت رسول الله (ص)». [۱۲] النّساء / ۱۵۷. [۱۳] «هم در متنِ عربیِ چهل حدیث و هم در مأخذِ آن (کمال الدّین ط. جامعه مدرّسین / ۱۴۰۵ ه. ق) و هم در کمال الدّین ط. کمره ای (۲۳:۲) «لم یلد» آمده است. ما «لم یولد» را برگرفتیم از: کمال الدّین ط. پهلوان ۲: ۳۴؛ و: الغیبه ی طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیه، ص ۱۷۰. [۱۴] «این بهره را برگرفتیم و برافزودیم از: کمال الدّین ط. کمره ای ۲: ۲۳؛ و: الغیبه ی طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیه، ص ۱۷۰. نیز نگر: کمال الدّین ط. پهلوان ۲: ۳۴ (که با لختی کاستی این عبارت را دارد)». [۱۵] الازر: الإحاطه، و القوّه، و الضّعف (ضدّ)، و المّوازره أن یقوی الزّرع بعضه بعضاً. و سوّق الشجر تسویقاً سار ذا ساق (القاموس) یعنی تقوت و تقوی ساقها و کثرت أغصانها و زهو الثّمرة: احمرارها و اصفرارها. [۱۶] در بعضِ نسخ: «بذهاب الشّرك». [۱۷] «در کمال الدّین طبع استاد غفّاری که مأخذِ چهل حدیث بوده و به تبعِ آن در متنِ عربیِ چهل حدیث و همچنین در طبعِ کمره ای (۲: ۲۵)، «طینهم» آمده - که ما نیز



آوردیم. در پهلوان (۲:۳۶) «طینتهم» است. باری، «طینهم» صَدِّحِج و بل أَنَسَب است؛ زیرا که «طین» را جمع «طینه» هم دانسته اند و آنک با «سیراثر» مناسبت لفظی و معنوی می یابد. در نهج البلاغه ی شریف در آغاز یکی از خُطَب می خوانیم: «إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ» (نهج البلاغه، با ترجمه علی أصغر فقیهی، انتشارات صبا، ۱۳۷۴ ه. ش.، خ ۲۳۱، ص ۴۶۳) که بعضی شَرَّاح آشکارا «طین» را در این حدیث جمع «طینه» قلم داده اند (نگر: همان، همان ص، حاشیه؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۲: ۴۳۸). [۱۸] ای ظهورها. در بعضی نُسَخ: «شیوخ الضلالة»، و در بعضی نُسَخ: «شيوخ الضلالة»؛ چه بسا صواب «شیوخ الضلالة» باشد. [۱۹] ای رکبوا الملك. در بعضی نُسَخ: «تسموا»، از: تنسم النسیم ای تشممه. در بعضی نُسَخ: «تسموا من الملك». [۲۰] در بعضی نُسَخ: «مراثر نفاقهم»؛ در بعضی نُسَخ: «من اثر نفاقهم». نشقه - بر وزن فرحه -: شمه. در بعضی نُسَخ: «تأید حبال ضلالة قلوبهم». [۲۱] اقتباسی است از آیت ۴۰ از سوره هود «علی نبینا و آله و علیه السلام». در آیه، «واصنع» آمده است. [۲۲] مُراد، این عبارت قرآنی است که خداوند می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ...» (س ۲۴ ی ۵۵). [۲۳] در بعضی نُسَخ: «بانتشار الامر». [۲۴] یوسف «علی نبینا و آله و علیه السلام»: ۱۱۰. [۲۵] کمال الدین و تمام التعمه ۳۵۷/ - ۳۵۲؛ و: پهلوان ۲: ۳۹ - ۳۰؛ و: کمره ای ۲: ۲۶ - ۲۱. نیز نگر: الغیبه ی طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیه، صص ۱۷۳ - ۱۶۷؛ و: حلیه الأبرار، ۴۲۵:۵ و ۴۲۶. [۲۶] «أبو الفضل سدید بن حکیم بن ضَهِیبِ صیرفی از امام سجاد و امام باقر و امام صادق - علیهم السلام - روایت کرده. احادیث فراوان در حدیثنامه های شیعه دارد و گروهی از بزرگان از وی روایت کرده اند. (گفتنی است که برخی نیز او را سدید بن حکیم گفته اند.). نگر: الموسوعه الرجالیة المیسرة ۱: ۳۷۶؛ و: مجمع الرجال، ۳: ۹۷ و ۹۸؛ و: أضبط المقال، ص ۱۰۱. [۲۷] «درباره مفضل بن عمر جعفی کوفی، در دومین پینوشت مربوط به حدیث دوم سخن گفتیم». [۲۸] «به شانزدهمین پینوشت مربوط به حدیث نخست مراجعه فرمائید». [۲۹] «أبوسید عید ابان بن تغلب بکری جری، از ثقات و بزرگان شیعه است که امام سجاد و امام باقر و امام صادق - علیهم الصلاة والسلام - را درک کرده و از این بزرگواران روایت نموده و مورد اعتنای اهل بیت - علیهم السلام - بوده است. شیخ کثی روایاتی در فضائل او نقل کرده. ابان کتابهایی چند نیز تألیف کرده بود. نگر: الموسوعه الرجالیة المیسرة، ۱: ۱۵. [۳۰] «ترجمه «مشح» به «پلاس»، بنا بر داده های شماری از واژه نامه های یکزبانه و دوزبانه انجام گرفت (از آن جمله: مجمع البحرین طریحی). درباره ماهیت و کاربرد تاریخی «مشح»، دُزی در فرهنگ اَلبسه مسلمانان (ترجمه شادروان حسینعلی هروی، ص ۳۸۱ و ۳۸۲) آگاهیهای چند گرد آورده». [۳۱] «پیداست در ترجمه این تعبیرات نه می توانسته ام به شیوه تحت اللفظی سلوک کنم و نه آزاد؛ لذا طریقه ای بینابین اختیار شده». [۳۲] «این ترجمه، به اعتماد بر قرائتی مُحتمَل است که علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - به دست می دهد و در آن «فقد» را معطوف بر «فجایع» یا «أبد» می گیرد. تفصیل را، نگر: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء، ۲۲۳:۵۱. [۳۳] «ضبط و ترجمه این عبارات با دشواریهایی بنیادین روبه روست و آراء مختلفی در ضبط و ترجمه آنها ابراز گردیده. نگر: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء ۲۲۳:۵۱، متن وهامش. در الغیبه ی طوسی نیز بهره معتناهی از این بخش نیامده - که معنی دار می تواند بود -؛ نگر: ط. مؤسسه المعارف الإسلامیه، ص ۱۶۸. [۳۴] «کتاب جفر را - آنگونه که بعضی محققان استنباط کرده اند - نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - املا فرموده و امیر مؤمنان - علیه السلام - کتابت نموده اند. این کتاب احتمالاً به شکل خاصی رمزی و فشرده است که معصوم - علیه السلام - قدرت رمزگشایی و فهم آن را دارد و جز نبی و یا وصی نبی در آن نظر نمی کند (و به دیگر سخن، از این حیث به این بزرگواران اختصاص دارد). تفصیل را، نگر: حقیقه الجفر عند الشیعه، اکرم برکات العاملی، ط: ۲، بیروت: دارالصفوة، ۱۴۲۰ ه. ق. [۳۵] «یعنی: پاک است یاد او». [۳۶] «یعنی: بزرگ است یاد او».

### علت غیبت

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا

يَزْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ. فَقُلْتُ: وَلِمَ؟ جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ. قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ: وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غِيَابِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ حَرَجِ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ -، إِنَّ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيهَا أَتَاهُ الْخَضِرُ - عَلَيْهِ السَّلَام - مِنْ حَزَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتَلَ الْعُلَامَ وَ إِقَامَهُ الْجِدَارَ لِمُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا. [صفحه ۲۴۸] يَابْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ [أَمْرِ] اللَّهِ - تَعَالَى - وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أَفْعَالَ كُلِّهَا حِكْمَةٌ وَ إِنَّ كَانَ وَجْهًا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ». [۱]. (یعنی: از عبدالله بن فضل هاشمی [۲] منقول است که گفت: از جعفر بن محمد الصِّادق - عَلَيْهِمَا السَّلَام - شنیدم که می فرماید: صاحب این امر را غیبتی ناگزیر است که هر باطل اندیش در آن تردید می کند. گفتیم: فدایت شوم! چرا؟ فرمود: بخاطر امری که ما به آشکار ساختن آن مأذون نیستیم. گفتیم: پس چه حکمتی در غیبت او هست؟ فرمود: حکمت غیبت وی، حکمت غیبتهای آن حجتهای خداوند - تَعَالَى ذِكْرُهُ [۳] - است که پیش از وی بودند. حکمت آن تنها پس از ظهور وی آشکار می شود چنان که حکمت کارهای خضر - علیه السلام - از کشتی شکافتن و کشتن طفل و برپای داشتن دیوار، تا زمان جدایشان، برای موسی - علیه السلام - آشکار نشد. ای پسر فضل! این امر، امری از امر خدای - تَعَالَى - و سِرِّ از سِرِّ خداوند و غیبی از غیب خداست و چون دانستیم که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - حکیم است، تصدیق می کنیم که همه کردارهای وی حکمت است، هر چند وجه آن آشکار نباشد). [۴]. می گویم: در بعضی روایات، عَلَتْ غَيْبَتِ، این دانسته شده است که «آن حضرت چون خروج کند، بیعتی در گردن وی نباشد» [۵]، و در بعضی روایات، این که «بر جان خویش بیم دارد» [۶] و در بعضی روایات، این که «بیم دارد او را گلو ببرند». [۷]. [صفحه ۲۴۹] شریف مرتضی گوید: «سبب غیبت، آن است که ظالمان برای وی ایجاد خوف کرده و دست او را از تصرف در آنچه تصرف در آن به او واگذار شده است بازداشته اند. زیرا زمانی نفع کلی از امام حاصل می شود که بر امور توانا باشد و از وی فرمان ببرند و طریق وصول و دستیابی به خواسته هایش مسدود نباشد؛ تا سپاهیان را فرماندهی کند و با یاعیان بجنگد و حدود را إقامه نماید و مرزها را استوار بدارد و داد ستمدیده بدهد؛ که اینها همه، بدون اقتدار، شدنی نیست. پس چون، چیزی میان امام و اهداف او از این امر، حایل گردد، وظیفه قیام به إمامت از وی ساقط می شود. هنگامی هم که بر جان خویش بیمناک باشد، غیبت او لازم می شود. اجتناب از زیان بنا بر عقل و نقل واجب است، و پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - در شَعْب و بَارِ دیگر در غار پنهان شد و آن را وجهی جز بیم و اجتناب از زیان نبود...» [۸]. همین إشکال را محقق کراچکی نیز در کنز الفوائد پاسخ گفته که شایسته رجوع می باشد. [۹]. شیخ طوسی نیز می گوید: «غیبت قائم - علیه السلام -، نه از طرف خدای متعال است - زیرا وی عادل و حکیم است و فعل قبیح از او سر نمی زند و به امر واجب خللی نمی رساند -، و نه از طرف خود آن حضرت است - زیرا او معصوم است و خللی به امر واجب نمی رساند -؛ بلکه بخاطر بسیاری دشمنان و قَلْبِ یاریگران است.» [۱۰]. شیخ همچنین در تلخیص الشافی می گوید: «اگر گفته شود: چیست آن سبب که مانع ظهور و مقتضی غیبت اوست...؟ گوئیم: باید آن سبب همانا بیمناکی بر جان خویش باشد؛ چرا که رنجهای فروتر از خطر جانی را امام تحمل می کند و ظهور را بخاطر آنها فرو نمی گذارد...» [۱۱]. [صفحه ۲۵۰] در آخر کتابش نیز گفته است: «... و در آغاز این کتاب تبیین کردیم که سبب غیبت آن حضرت، آن است که ظالمان برای او ایجاد خوف کرده و دست او را از تصرف در آنچه تدبیر و تصرف در آن به او واگذار شده است بازداشته اند. پس چون میان او و هدفش چیزی حائل شود، وظیفه قیام به إمامت از وی ساقط می شود و چون بر جان خویش بیمناک باشد غیبت او لازم و پنهان بودنش ضرور می گردد. پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - هم یکبار در شَعْب و بَارِ دیگر در غار پنهان گردیده و آنرا وجهی جز بیم از زیانهائی که به وی می رسیده است، نبوده.» [۱۲]. علامه بزرگ، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، در کتاب کرامتندش، أصل الشیعه و أصولها، گفته است: «... هر چند ما به ندانستن حکمت و دست نیافتن به حاق مصلحت خستو شدیم، این پرسش را برخی شیعیان عامی هم از ما پرسیده اند و ما هم وجوهی چند را که شایسته تعلیل باشد - البته نه بر سبیل قطع و یقین - یاد کرده ایم؛ لیک موضوع، باریک تر و پیچیده تر از این است، و چه بسا

أموری در میان باشد که صُردور را گنجائی آن هست و سَیْطور را نه، و هرچند به معرفت درآید، به وصف نیاید؛ حق آن است که چون در مباحثِ اِمامت به بُرهان ثابت شد که در هر روزگار اِمامی باید، و زمین از حِجَّتِ تُهی نماند، و وجود او لُطف است، و اِقدام و دست یازی او لُطفِ دیگر [۱۳]، پس پُرسش از این حکمت را مَحَلِّی نمی ماند، و أدلّه این معانی در جایگاه خویش حاصل است، و بدین مایه اِشارت - اِنْ شاءَ اللهُ - کفایت خواهد بود. [۱۴] (پایانِ گفتارِ علّامه کاشف الغطاء - که پایگاهش بلند باد! -). علّامه ملامعلی علیاری تبریزی (در گذشته به سال ۱۳۲۷ ه. ق.) هم شش وَخِیه در غیبتِ حضرتِ حِجَّتِ (عج) یاد کرده است که خواننده خود اگر خواهنده باشد رجوع فرماید. [۱۵]. [صفحه ۲۵۳] پاورقی [۱] کمال الدّین و تمام النعمه / ۴۸۱ ح ۱۱ «و نگر: پهلوان، ۲۳۴:۲ و ۲۳۵؛ و: کمره ای، ۱۵۸:۲؛ و: حلیه الأبرار، ۲۶۵:۵». [۲] «عبدالله بن فضل هاشمی نوقلی، ثقة است. او را کتابی است که ابن اُبی عمیر از وی روایت کرده. بیش از ۲۶ روایت در کتب اربعه شیعه دارد. نگر: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۲۳۳؛ و: الموسوعه الرجالیة المیسرة، ۵۱۹:۱». [۳] «یعنی: برتر است یاد او». [۴] «این نکته از منظر دانش کلام حائز اُهمیت فراوان است. ما وقتی با دلائل عقلی ثابت کردیم که خداوند حکیم است و کار غیر حکیمانه از وی سر نمی زند، دیگر حاجت نداریم حکیمانگی هریک از کردارهای خداوند را جداگانه ثابت کنیم. باری، از برای تفصیل این مطلب و مفهوم حکیم بودن خداوند، مراجعه به کتابهای مبسوط کلامی، سودبخش است». [۵] کمال الدّین و تمام النعمه / ۴۷۹ ح ۱. [۶] کمال الدّین و تمام النعمه / ۴۸۱ ح ۷. [۷] کمال الدّین و تمام النعمه / ۴۸۱ ح ۱۰. [۸] رسائل الشریف المرتضی ۲: ۲۹۵. [۹] کنز الفوائد ۱: ۳۶۸ - ۳۷۴ و ۲: ۲۱۶. [۱۰] الرسائل العشر / ۹۸. [۱۱] تلخیص الشافی ۱: ۸۰. [۱۲] تلخیص الشافی ۴: ۲۱۵. [۱۳] «این پاره سخن مرحوم کاشف الغطاء، ناظر به سخن معروف خواجه نصیرالدین طوسی - قدس الله سره القدوسی - در تجرید الاعتقاد است که می فرماید: «وجوده لطف و تصرفه آخر و عدمه متنا». تفصیل را، نگر: کشف المراد، تحقیق: الشیخ حسن زاده الآملی، ط: ۹، صص ۴۹۲ - ۴۹۰؛ و: علاقه التجرید، ۲: ۹۵۶ - ۹۵۴». [۱۴] أصل الشیعه و أصولها «ط. قاهره» ۱۴۰/ «و: تحقیق علاء آل جعفر، ص ۲۲۷ و ۲۲۸». [۱۵] بهجه الامال فی شرح زبده المقال، ۷: ۶۲۶.

### سود بردن و بهره مندی مردمان از حضرت قائم در زمان غیبت

«عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ ابْنِ مِهْرَانَ، عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالَ: نَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ، وَحُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ سَادَاتُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَادَةُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَ مَوَالِي الْمُسْلِمِينَ، وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ بِنَا يُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَفْعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا يَأْذِنُهُ، وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ تَنْشُرُ الرَّحْمَةُ، وَ تُخْرَجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، وَ لَوْلَا مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. ثُمَّ قَالَ: وَ لَمْ تَحُلْ مِنْذُ خَلْقِ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا، إِلَّا ظَاهِرٌ [صفحه ۲۵۴] مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ، وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْبُدِ اللَّهُ. قَالَ سُلَيْمَانُ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ الصَّادِقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -: كَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟ قَالَ: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا سَحَابٌ». [۱]. (یعنی: از سُلیمانِ اَعْمَشِ پسرِ مِهْران، [۲] منقول است که از اِمام جعفرِ صادق نقل کرد و آن حضرت از پدرِ خویش و او از جدِّ وی، علی بن حسین - که خداوند از ایشان خُشنود باد [۳] - نقل فرمود که فرمود: ما، پیشوایانِ مسلمانان، و حُجَّتْهای خداوند بر جهانیان، و سَرورانِ مؤمنان، و راهبرانِ سپیدچهرگانِ سپید دست و پای [۴]، و مولایانِ اهلِ اِسلام هستیم. همانگونه که ستارگان امان اهلِ آسمان اند، ما امان اهلِ زمینیم. به واسطه ما آسمان نگاه داشته می شود تا جُز به اِذن او [= خداوند] بر زمین فرو نیفتد، و به سبب ما باران فرو فرستاده می شود و رحمت نَشْر می یابد و بَرَکاتِ زمین بیرون می آید، و اگر کسی از ما بر روی زمین نبود، زمین، زمینیان را به کام خویش اَندر می کشید. آنگاه فرمود: از هنگام افرینشِ آدم - علیه السّلام - زمین از حِجَّتِ خدا که در آن باشد، خواه پدیدار و شناخته و خواه غائب و پوشیده، خالی نبوده است، و تا زمانی هم که رستاخیز بر پا شود، زمین خالی از حِجَّتِ نخواهد بود، و اگر این نبود، خداوند

پرستیده نمی شد. سَلیمان گفت: به امام جعفر صادق - که خداوند از او خشنود باد - گفتم: مردمان چگونه از حَجَّتِ غائب و پوشیده بهره بَرند؟ [صفحه ۲۵۵] فرمود: همانگونه که از خورشید در هنگامی که آبری آن را پوشاند بهره می بَرند. شریف مرتضی در رساله اش درباره «غَبَّتِ حَجَّتِ»، گفته است: «اگر گفته شود: چه فرق است میانِ وجودِ او در حالی که غائب باشد و دستِ کسی به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره مند نشود، و عدمِ او؟ و اگر فرقی نباشد، همانگونه که رواست در استتار باشد تا بداند توده فرمانپذیر اوست و آنگاه ظاهر شود، روا باشد که خداوند او را تا زمانی که بداند توده فرمانش می بَرند در عَدَمِ بَدَارَد؟ در پاسخ گفته می شود: اولاً ما روا می داریم که بسیاری از اولیاءِ وی و قائلان به امامتش را به او دسترس باشد و از وی بهره بَرند، و کسانی از ایشان که به وی دسترس ندارند و شیعیان و معتقدان به امامتش که او را دیدار نمی کنند، در حالِ غَبَّتِ نَفَعی را که معتقدیم در تکلیف از آن گزیری نیست، از وی می بَرند؛ چه ایشان چون می دانند که او در میانِ ایشان هست و قطع دارند که طاعتِ وی بر ایشان واجب و لازم است، بناگزیر در دست یازیدن به زشتکاری از وی بیم گنند و بهراسیند و از تأدیب و مُؤاخَذَتش خوف داشته باشند و بدین ترتیب زشتکاری ایشان اندک و نیکوکاریشان بسیار گردد؛ یا این اقرب باشد. این وجه عقلی حاجتِ به امام است، و هر چند امام از خوفِ دشمنانش و از این روی که راه بهره بُردن از وی را بر خود بسته اند، ظاهر نشود، در این گفتار تبیین کردیم که اولیای امام بر دو وجه پیشگفته از وی بهره می بَرند. بنابر آنچه می گوئیم، فرق میانِ وجودِ امام که از خوفِ دشمنانش غائب باشد و در این حالت انتظار بَرَد تا فرمانپذیرِ وی شوند و آنگاه ظهور نماید و به وظیفه ای که خداوند بر عهده وی نهاده است قیام گنند، و عَدَمِ وی، روشن و آشکارست؛ چه اگر [صفحه ۲۵۶] وی معدوم باشد، مصلحت هائی که از کفِ بندگانِ خدا می رود و رهیافتگی هائی که از دست می دهند و لطفی که از آن محروم می مانند، به خداوند سُبْحان منسوب می شود، و خداوند را در این باب حَجَّتِ و ملامتی بر بندگان نباشد. ولی هنگامی که موجود و به سبب آن که ایشان مایه خوفِ وی می شوند در استتار باشد، مصلحت هائی که از کفِ ایشان می رود و منفعت هائی که از دست می دهند، به خودشان منسوب می شود و ایشان خود بخاطرِ آن موردِ ملامت و مُؤاخَذت اند.» [۵]. علامه مجلسی (ره) درباره تشبیه آن حضرت - علیه السلام - به خورشیدی که آبر آن را پوشانیده باشد، و جوهی یاد کرده و گفته است: «تشبیه به خورشیدی که با آبر پوشانیده شده است، به چند چیزِ اِشَارَت دارد: نخست آن که فروغِ هستی و دانش و هدایت به توسطِ آن حضرت - علیه السلام - به آفریدگان می رسد؛ چه به اُخْبَارِ مُسْتَفِیضَه [۶] ثابت شده است که ایشان علتهای غائی ایجادِ خَلْق اند و اگر ایشان نبودند، فروغِ هستی به دیگران نمی رسید و پیدائی دانش ها و معارف بر خَلْق و رفعِ بلاها از ایشان، به برکتِ آن وجودهای مقدّس و شفاعتِ خواهی از ایشان و توسلِ بدیشان است. اگر ایشان نبودند خَلْق به واسطه زشتکاریهایشان سزاوارِ انواعِ عذاب می شدند چنان که خدای متعال فرموده است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» [۷]. ما به دفعاتِ بیرون از شمار آزموده ایم که به هنگام بستگی کارها و دشواری مسائل و دوری از حضرتِ حق - تعالی - و بسته شدنِ أبوابِ فیض، وقتی ایشان را شفیع سازیم و به فروغشان متوسل گردیم، به اندازه ارتباطِ معنوی که در آن وقت با ایشان حاصل شود، آن دشواریها نیز مرتفع می گردد. این برای کسی که خداوند دیده دلش را به فروغِ ایمان توتیا کشیده باشد، عیان است، و توضیحِ آن در کتابِ امامت بیامده. دوم آن که چنان که مردمان هر چند از خورشیدِ پوشیده با آبر مُتَنَفِع می شوند، [صفحه ۲۵۷] هر دم انتظار می بَرند که آبر به کناری رود و خورشید آشکار گردد، تا بیشتر از آن بهره بَبَرند، در روزِ گارِ غَبَّتِ آن حضرت - علیه السلام - هم، شیعیانِ مخلصِ وی در هر وقت و زمان، خروج و ظهورِ وی را انتظار می بَرند و نومید نمی شوند. سوم آن که کسی که به رغمِ وُفُورِ ظُهورِ آثارِ آن حضرت - علیه السلام -، وجودِ او را مُنْکِر باشد، چونان کسی است که وقتی آبرها خورشید را از دیدگان پوشیده دارند، وجودِ خورشید را مُنْکِر شود. چهارم آن که گاه نهان بودنِ خورشید در آبر برای بندگانِ خدا سودمندتر از آن است که آشکار و ناپوشیده باشد؛ غَبَّتِ آن حضرت - علیه السلام - نیز در این روزگاران برای ایشان سودمندتر است و از این روست که وی از ایشان نهان است. پنجم آن که نگرنده به خورشید را، بیرون از آبر، نظر به آن، ممکن نباشد و ای بسا بخاطرِ ناتوانی باصِره اش

از إحاطه به خورشید، با نگرستن به آن نابینا شود. خورشید ذات مقدس آن حضرت نیز چنین است. ای بسا ظهور آن برای بصائر ایشان زیانبارتر باشد و سبب شود در باب حق نابینا شوند؛ در حالی که چنان که آدمی خورشید را از پس آبر می نگرد و زیان نمی بیند، بصائر ایشان هم ایمان به او را در زمان غیبتش برمی تابد. ششم آن که خورشید گاه از آبر بیرون می آید و تنها برخی - و نه همه - آن را می بینند؛ آن حضرت - علیه السلام - هم در ایام غیبتش ممکن است تنها از برای بعض خلق ظاهر گردد. [۸]. هفتم آن که ایشان «یعنی: حضرت قائم و دیگر امامان - سلام الله علیهم أجمعین -» در فراگیر بودن سودی که می رسانند چون خورشید هستند و تنها کسی که نابینا باشد از ایشان سود نمی برد؛ چنان که این فرمایش خدای متعال که می گوید: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» [۹]، در اخبار به همین معنا تفسیر شده است. [صفحه ۲۵۸] هشتم آن که همانگونه که پرتوهای خورشید به اندازه روزنه ها و پنجره های خانه ها و چندان که موانع از سر راه آنها برداشته شود، به خانه درمی آیند، حواس و مشاعر، روزنه ها و پنجره های دل خلق اند، و بهره وری خلق هم از انوار هدایت آن وجودهای مقدس، چندانست که موانع را، اعم از شهوات نفسانی و علایق جسمانی، از حواس و مشاعر خود بزدايند و پوشش های انبوه هیولانی را از روی دلهاشان برانند، تا به مانند کسی شوند که بی هیچ پوشش زیر آسمان باز قرار گرفته و پرتوهای خورشید از همه سو بر او می تابد. باری، از این بهشت روحانی هشت باب بر تو گشوده شد و خداوند به فضل خویش هشت باب دیگر نیز بر من گشوده است که در عبارت نمی گنجد. باشد که خداوند در معرفت ایشان، بر ما و بر تو هزار باب بگشاید که از هر باب آن هزار باب گشوده آید. [۱۰]. [صفحه ۲۶۱] پاورقی [۱] منتخب الأثر ۲۷۱/ به نقل از ینابیع المودّة ۴۷۷/ (نیز نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۲: ۲۶۸. و نیز نگر: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ۱: ۲۰۷؛ و: پهلوان: ۱: ۳۹۳؛ و: کمره ای، ۱: ۳۱۳ و ۳۱۴. گفتنی است حدیث مورد بحث، دوبار در ینابیع المودّة به نقل از فرائد السّمطين آمده. نگر: ینابیع المودّة، ط. أسوه، ۱: ۷۵ و ۷۶، و: ۳: ۳۶۰ و ۳۶۱. [۲] «أبو محمد سلیمان بن مهران أسدی کوفی (أعمش) از اکابر علما و مردی موثق به شمار می رود. ابن شهر آشوب - رضوان الله علیه - او را از خواص اصحاب امام صادق - علیه الصلوة و السلام - به شمار آورده است. نگر: الموسوعة الرجالية المیسرة ۱: ۴۱۰. [۳] «پوشیده نیست که هم شیوه این دعا و هم دعائی که پس از این آمده، شیانه است و علی الظاهر به تبع متن ینابیع المودّة ی قندوزی حنفی اینگونه آمده. تأدب شرعی اقتضا می کند از اهل بیت - علیهم السلام - با «سلام» و «صلوة» یاد کنیم؛ چنان که شیوه قاطبه شیعه - اعلی الله کلماتهم - و بیداردلانی از اهل تسنن نیز همین است. [۴] «راهبر سپیدچهرگان سپید دست و پای»، ترجمه ای است که از برای تعبیر معروف و اصطلاح گونه «فائد الغر المحجلین» مناسب به نظر رسید. اگر بخواهیم اندکی تفسیر آمیزتر بیان کنیم، باید - به سان اباالمکارم حسینی واعظ (قدّس سرّته الشریف) - بگوئیم: «پیشوای آنها که از آثار و وضو - که شعار اهل ایمان است - روی و دست و پای ایشان سپید باشد» (نگر: دقائق التأویل و حقائق التنزیل، پژوهش جویا جهانبخش، ص ۱۲۷). [۵] رسائل الشریف المرتضی، ۲: ۲۹۷. [۶] «مستفیض» از اصطلاحات دانش درایة الحدیث است. «مستفیض» خبری است که اگرچه به حدّ تواتر نرسیده، در هر طبقه بیش از سه (و به قولی: دو) راوی داشته باشد. نگر: أصول الحدیث، الدكتور عبدالهادی الفضلی، ص ۹۹؛ و: معجم مصطلحات الرجال و الدرّایه، ص ۱۵۷. [۷] «س ۸، آغاز ی ۳۳؛ یعنی: و خداوند مادام که تو در میان ایشان هستی، ایشان را عذاب نکند». [۸] «علّامه مجلسی - قدّس الله روحه العزیز - در حقّ الیقین می افزاید: «... حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که حضرت قائم - علیه السلام - را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و یکی دراز، و در غیبت او نخواهند دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دویم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان و موالیان او. و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آن حضرت همیشه در خدمت او خواهند بود، یعنی هریک که بمیرند دیگری به جای او خواهد آمد» (ط. کانون پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶). [۹] «س ۱۷، بیشترین ی ۷۲؛ یعنی: هر که در این جهان، کور (کوردل) باشد، در سرای بازپسین هم کور (کوردل) است و گمراه تر». [۱۰] بحار الأنوار ۱۳: ۱۲۹، طبع امین الضرب، و ۵۲: ۹۳ و ۹۴ از طبع حروفی ایران «و ۲۱: ۳۴۴ و



۳۴۵ از چاپ شیخ محمود دُرِیَابِ نجفی، ۱۴۲۱ ه. ق. «علامة مجلسی - أفاضَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِ مَرْقَدِهِ الشَّرِيفِ - هفت وجه از این وجوه را در حقّ یقین هم آورده است. نگر: ط. کانون پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶. ثالثَ المَجْلِسِیْنِ، مُحَدِّثِ نوری - أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - نیز، در نجم الثَّاقِبِ، پاره ای از این وجوه را نقل فرموده است. نگر: ط. مسجد جمکران، ص ۷۹۳ و ۷۹۴.

### تمسک به دین در زمان غیبت

«عَنْ يَمَانِ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - جُلُوسًا، فَقَالَ لَنَا: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْحَارِطِ لِلْقَتَادِ. ثُمَّ قَالَ - هَكَذَا بِيَدِهِ -: فَأَيُّكُمْ يَمْسِكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلَيْتَقِيَ اللَّهُ عَبْدًا وَلَيْتَمَسَّكَ بِدِينِهِ» [۱]. (یعنی: از یمان تمار منقول است که گفت: نزد ابو عبدالله [یعنی: امام صادق] - علیه السلام - نشسته بودیم؛ به ما فرمود: صاحب این امر را غیبتی است؛ هر که در روزگار آن غیبت به دین خویش پایبند باشد، مانند کسی است که با دست خار گون را بتراند. [۲]. سپس فرمود - و با دست اشاره و تصویر کرد - که: کدامیک از شما تیغ خار گون را [صفحه ۲۶۲] با دست خویش می گیرد؟ آنگاه لختی سر به زیر افکند و سپس فرمود: صاحب این امر را غیبتی است، پس هر بنده باید از خدا پروا کند و به دین خویش پایبند باشد. [صفحه ۲۶۵] پاورقی [۱] الکافی ۳۳۵:۱؛ مصطفوی: ۱۳۲:۲. نیز با لختکی تفاوت در: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۳۴۳؛ و: الغیبه ی طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۷۵؛ و: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۷۳ و ۱۷۴. طابع الغیبه ی نعمانی نشانی روایت را در شماری از متون یاد کرده. [۲] «گرفتن خار گون و دست کشیدن بر آن تا تراشیده گردد و بر گه هایش بریزد، «خراط القتاد» خوانده می شود، و چون خارهای این گیاه مانند سوزن است، بطبع دست را سخت رنجه می دارد و می آزارد. «خراط القتاد» در زبان عربی مثل است برای دست یازیدن به کارهای صعب. نگر: مرآة العقول، ۴: ۳۳».

### عبادت در روزگار غیبت، از عبادت در زمان ظهور افضل است

«عَنْ عَمَّارِ السَّاباطِي قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: أَيُّمَا أَفْضَلُ: الْعِبَادَةُ فِي السَّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَبْتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، أَوِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ؟ فَقَالَ: يَا عَمَّارُ! الصَّدَقَةُ فِي السَّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السَّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَبْتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرَهُ - فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَتِهِ الْحَقِّ وَ كَيْسَتْ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ. [صفحه ۲۶۶] وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ مُسْتَبْتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَاتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ صِيْلَةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ، وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً فَرِيضَةً وَ حِدَةً مُسْتَبْتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَاتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِهَا لَهُ خَمْسًا وَ عَشْرِينَ صِيْلَةً فَرِيضَةً وَ حِدَانِيَةً، وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً لَوْفَتِهَا فَاتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهُ بِهَا عَشْرِينَ حَسَنَةً، وَ يَضَاعَفُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَ دَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - كَرِيمٌ. قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! قَدْ - وَاللَّهِ! - رَغَبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَ حَشِنْتَنِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَتِهِ الْحَقِّ وَ نَحْنُ عَلَى دِينِ وَاحِدٍ؟ فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَيَبْقَتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحِجِّ وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهِ وَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ - عَزَّ ذِكْرَهُ - سِرًّا مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَبْتِرِ، مُطِيعِينَ لَهُ، صَابِرِينَ مَعَهُ، مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، خَائِفِينَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلِمَةِ تَنْظُرُونَ إِلَى حِرْقِ إِمَامِكُمْ وَ حُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّلِمَةِ، قَدْ مَنَعُوكُمْ ذَلِكَ وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَزَبِ الدُّنْيَا وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَبِذَلِكَ ضَاعَفَ

اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَكُمْ الْأَعْمَالُ، فَهَنِيئًا لَكُمْ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَا تَرَى إِذَا أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ وَيُظْهَرُ الْحَقُّ وَصَفْحَةُ [۲۶۷] نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَطَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهَرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - الْحَقُّ وَالْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلا يَعْصُونَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي أَرْضِهِ وَتُقَامَ خِدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيُرَدُّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظْهَرُ، حَتَّى لا يَسِيحَ تَخْفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ. أَمَا وَاللَّهِ يَا عَمَّارُ! لا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلاَّ كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ يَدْرٍ وَأُحَدِّثُ فَأَبَشِّرُوا، [۱]. (یعنی: از عَمَّارِ ساباطی [۲] منقول است که گفت: به حضرت ابو عبدالله [یعنی: امام صادق] - علیه السلام - گفتم: کدامیک [از این دو] برترست: عبادت در نهران با امامی از شما که پنهان باشد [۳] در زمان چیرگی باطل، یا عبادت در زمان ظهور حق و چیرگی آن، با امامی از شما که آشکار باشد؟ فرمود: ای عَمَّار! صدقه در نهران - به خدا - برتر از صدقه آشکاراست، و همچنین - به خدا - عبادت شما در نهران با امامتان که پنهان باشد در زمان چیرگی باطل، و بیم شما از دشمنان در زمان چیرگی باطل و حال صلح [۴]، برتر از حال و کردار کسی [۵] است که خدای - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ - [۶] را در زمان ظهور حق با امام برحق آشکار در دولت حق عبادت کند. عبادت با خوف در زمان چیرگی باطل، چونان عبادت و امنیت در زمان چیرگی حق نیست. و بدانید آنکس از شما که امروز نماز فریضه ای را به هنگامش در جماعت بگزارد و از دشمنش پوشیده بدارد و بتمامت ادا کند [۷]، خداوند برای او پنجاه نماز فریضه گزارده در جماعت بنویسد، و آنکس از شما که نماز فریضه ای را به هنگامش فرادی [صفحه ۲۶۸] بگزارد و از دشمنش پوشیده بدارد و بتمامت ادا کند، خدای - عَزَّ وَجَلَّ - در برابر آن نماز، برای او بیست و پنج نماز فریضه فرادی بنویسد، و آنکس از شما که نماز نافله ای را به هنگامش بگزارد و بتمامت ادا کند، خدا، در برابر آن نماز، برای او ده نماز نافله بنویسد، و هر کدام از شما کار نیکی کند، خدای - عَزَّ وَجَلَّ - در برابر آن، برایش بیست کار نیک بنویسد، و آنکس از شما که مؤمن باشد، اگر کارهایش را نیکو انجام دهد و در باب دین و امام و جان خود تقیه پیشه کند و جلوی زبانش را بگیرد [۸]، خدای - عَزَّ وَجَلَّ - حسنه‌ناتش را چندچندان سازد. همانا خدای - عَزَّ وَجَلَّ - کریم است. گفتم: به فدایت شوم! به خدا که مرا به عمل ترغیب فرمودی و برانگیختی، لیک دوست دارم بدانم چگونه ما امروز، به کردار، از یاران امامی از شما که آشکار باشد در زمان چیرگی حق، برتر آمده ایم، حال آنکه همگی بر یک کیش هستیم؟! فرمود: شما، در اندر آمدن به دین خدای - عَزَّ وَجَلَّ -، و در دست یازیدن به نماز و روزه و حج، و هر خیر و دانش [۹]، و در عبادت خدای - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ [۱۰] -، پوشیده از دشمنان و همسو با امامتان که پنهان است، در حالی که او را مطیعید و به همراه او می شکیبید و چیرگی حق را چشم می دارید و بر امامتان و بر خودتان از پادشاهان ستمکار بیمناکید، بر ایشان پیشی گرفته اید؛ حق امامتان و حقوق خودتان [۱۱] را در دستان ستمکاران می بینید که آن را از شما بازداشته و شما را از طلب فائدت دنیوی [۱۲] و تکاپو برای معاش ناگزیر کرده اند، و افزون بر اینها، در کار دین و عبادت و فرمانبرداری از امامتان شکیباید و از دشمنان بیمناک؛ بدینهاست که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - [ثواب] اعمال شما را چندبرابر کرده که گواراتان باد! گفتم: به فدایت شوم! در جایی که ما امروز در امامت و طاعت تو، به کردار، از یاران دولت حق و عدل برتریم، چرا باید از یاران قائم باشیم و حق پدیدار گردد؟! [صفحه ۲۶۹] فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ! [۱۳] آیا دوست ندارید خدای - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - حق و عدل را در بلاد پدیدار سازد و وحدت کلمه پدید آورد و میان دل‌های پراکنده اُلْفَت دِهْد [۱۴] و مردمان خدای را در زمینش نافرمانی نکنند و حدود الهی در میان آفریدگانش برقرار گردد و خداوند حق را به صاحبانش بازگرداند [۱۵] و حق پدیدار گردد [۱۶] تا جایی که از بیم اُحَدی از آفریدگان ذره ای از حق پنهان کرده نیاید. [۱۷] هان! به خدا ای عَمَّار! هر کدام از شما بدین حال که دارید بمیرد، نزد خدا از بسیاری از شهیدان بَدْر و اُحُد برترست؛ پس [بخاطر این فضیلت] شاد باشید!. [صفحه ۲۷۵] پاورقی [۱] الکافی ۱: ۳۳۳ «این حدیث عَمَّارِ ساباطی را شیخ صدوق نیز در کمال الدین (باب ۵۵: ما رَوِيَ فِي ثَوَابِ الْمُتَنَطِّرِ لِلْفَرَجِ) روایت کرده. نص روایت کمال الدین با روایت کافی تفاوتی دارد و این دگرسانیه احتمالاً با تفاوت برخی روایان در سند هر یک از این دو محدث بزرگ بی

پیوند نیست. از برای نقلِ صدوق، نگر: پهلوان، ۲: ۵۵۰ - ۵۴۸». [۲] «عمّار بن موسی سابطی در روایت ثقه است؛ نگر: رجال النجاشی، تحقیق: الشُّبیری الزّنجانی، ص ۲۹۰». [۳] «گفته اند که چه بسا مراد از امام پنهان، در اینجا، امامی است که در حال تقیه است و باسطلید نیست؛ خواه ظاهر باشد و خواه غائب. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۱». [۴] «مراد حالتی است که در آن، بخاطر مصلحت و به امر خداوند، با ائمه جور مُصالحه ظاهری صورت پذیرفته و در ظاهر با ایشان مُعارضه و ستیزی صورت نمی بندد و از ایشان تقیه می کنند. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۱». [۵] «علامه مجلسی - قدس سرّه - خاطر نشان فرموده است که «ممن یعبد الله» در اینجا یعنی «من عبادۀ من یعبد الله»، و این نظیر عبارت قرآنی «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ آتَقَى» (س ۲ ی ۱۸۹) است. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۱. می افزایم: همچنین سنجیدنی است با عبارت قرآنی «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (س ۲ ی ۱۷۷). دانشمندان قرآن پژوه درباره این ساخت و نحوه تعبیر، بتفصیل، سخن گفته اند. نگر: روض الجنان و روح الجنان، تصحیح: یاحقی - ناصح، ط. آستان قدس، ۲: ۳۰۹ و ۳۱۰؛ و ۳: ۶۶. مقصود، آن که این نحوه تعبیر نص حدیث، نه تنها به شیوائی و رسائی آن خللی نمی رساند، همسو با قرآن کریم نیز هست». [۶] «عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ» یعنی: گرامی و بزرگ است یاد او». [۷] «یعنی: شروط و واجبات آن، بلکه مُستَحَباتش را هم، به انجام رساند. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۲». [۸] «یعنی: از آنچه نمی داند و از آنچه با تقیه در نمی سازد، خاموش بنشیند. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۲». [۹] «در متن مرآة العقول (۴: ۲۳) «إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَقْفَهُ» ضبط کرده اند، لیک در روایت صدوق در کمال الدین «إِلَى كُلِّ فِقْهٍ وَ خَيْرٍ» آمده. نگر: پهلوان ۲: ۵۴۹، و: کمره ای، ۲: ۳۵۹ - که مؤید قرائت ما و متن کافی ی مشکول و مُعَرَّبِ متداول است». [۱۰] «عَزَّ ذِكْرُهُ» یعنی: گرامی است یاد او». [۱۱] «آنگونه که علامه مجلسی - قدس سرّه - فرموده، حق امام، امامت است و فیء و خمس، و حقوق ایشان زکات و خراج و دیگر چیزهائی است که ظالمان از شیعه غضب کرده اند. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۴». [۱۲] «تعبیر «حَرْث الدُّنْيَا»، در این روایت، بجد سنجیدنی است با همین تعبیر در عبارتی از نهج البلاغه: «إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمَلًا، وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْبَآخِرَةِ كَسَلًا» (نهج البلاغه، با ترجمه دکتر شهیدی، ص ۹۵؛ خ ۱۰۳). درباره این تعبیر نهج البلاغه، نگر: مفردات نهج البلاغه، سیدعلی اکبر قرشی، ۱: ۲۶۱. در روایت صدوق - قدس سرّه - بجای «حَرْث الدُّنْيَا»، «جَدْب الدُّنْيَا» (نگر: پهلوان، ۲: ۵۴۹؛ و: کمره ای، ۲: ۳۵۹) آمده؛ هر چند گفته اند در بعض نسخ هم «حَرْث الأَرْض» است (نگر: پهلوان، ۲: ۵۴۹، حاشیه). [۱۳] «سُبْحَانَ اللَّهِ»، در اینجا، افزون بر تنزیه که در ذات آن است، دلالت بر تعجب و شگفتی هم می کند. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۴». [۱۴] «آنگونه که علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - فرموده است، مراد از «جمع کلمه»، همداستانی ظاهری خلق بر حقیقت است، و مراد از «أَلْفَتْ قُلُوبًا»، همداستانی واقعی بر حقیقت است. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۴ و ۲۵». [۱۵] «بنا بر توضیح مرحوم مجلسی - قدس سرّه -، یعنی: امامت را به اهل بیت - علیهم السلام بازگرداند. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۵». [۱۶] «می توان اینگونه هم معنا کرد که: صاحب حق پدیدار گردد. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۵». [۱۷] «به گونه های دیگر نیز می توان خواند و معنا کرد. نگر: مرآة العقول، ۴: ۲۵».

### پاداش منتظر

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - قَالَ: الْمُنتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِيهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [۱]. (یعنی: از ابوبصیر و محمد بن مسلم عن امیر المؤمنین - علیهم السلام - فرمود: کسی که امر ما [۲] را چشم به راه باشد، پدرانیش - علیهم السلام - نقل فرموده که نقل کردند امیر مؤمنان - علیهم السلام - فرمود: کسی که امر ما [۲] را چشم به راه باشد، مانند کسی است که در راه خدا به خون خویش در غلطد). [صفحه ۲۷۹] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام التعمه: ۶۴۵ ح ۶؛ پهلوان: ۲: ۵۴۸، و کمره ای: ۲: ۳۵۸». [۲] «مراد، امر فرج و ظهور است. نگر: اصول کافی، با ترجمه شادروان سیدجواد مُصطفوی، ۲: ۱۹۸».

کسانی که حضرت قائم را دیده اند

شیخ کلینی (ره) در کافی یک باب را به نام بُردنِ کسانی که حضرت قائم - علیه السّلام - را دیده اند اختصاص داده [۱] و شیخ صدوق هم در کمال الدّین و تمام النّعمه بابی را ویژه یاد کرد کسانی ساخته که حضرت قائم - علیه السّلام - را مشاهده کرده و دیدار نموده و با او سخن گفته اند. [۲]. شیخ طوسی (ره) یک فصل الغیبه را به اخبارِ کسانی تخصیص داده که امام - علیه السّلام - را دیده اند. [۳] علّامه مجلسی نیز در بحار الأنوار یک باب را به یاد کرد کسانی که آن حضرت - صِلواتُ اللّهِ علیهِ - را دیده اند و همچنین یک بخش «نادر» را به یاد کرد کسانی که آن حضرت علیه السّلام - را در غیبتِ کُبری و قریب به زمانِ ما رؤیت کرده اند، مُختَص گردانیده. [۴] علّامه نوری (ره) در نجم الثّاقب [۵]، و شیخ علی اکبرِ نهبوندی در العنقری الحسان [۶]، و علّامه صافی در منتخب الأثر [۷]، هریک بابی را درباره کسانی که امام - علیه السّلام - را در دورانِ غیبتِ کُبری دیده اند، تألیف کرده اند. [صفحه ۲۸۰] برخی از أصحابِ ما (= امامیه) نیز رساله هائی مستقل در این باره نگاشته اند؛ مانند علّامه سید هاشم بن سلیمان توبلی بخرانی (در گذشته به سال ۱۱۰۷) که تبصره الولی فیمن رأى المهدي «علیه السّلام» را تألیف کرده [۸]، و میرزا محمدتقی بن کاظم بن مولی محمدتقی مجلسی، مشهور به: ألماسی (در گذشته به سال ۱۱۵۹ ه. ق.) که مؤلف کتابِ فارسی - ولی ناتمام - بهجۀ الأولیاء فیمن فاز بِلقاءِ الحجّةِ علیه السّلام است [۹]، و سید جمال الدّین محمد بن حسینِ یزدی حائری طباطبائی (در گذشته در حدود سال ۱۳۱۳) که بدایع الکلام فیمن فاز بِلقاءِ الإمامِ علیه السّلام را نوشته [۱۰] و علّامه نوری (ره) (در گذشته به سال ۱۳۲۰ ه. ق.) که رساله جنّة المآوی فی ذکرِ من فاز بِلقاءِ الحجّةِ علیه السّلام را نوشته [۱۱]، و شاگردش شیخ محمدباقر بیرجندی (در گذشته به سال ۱۳۵۲ ه. ق.) که کتاب بغیة الطالب فیمن رأى الإمام الغائب «علیه السّلام» را تألیف کرده [۱۲]، و شیخ علی اکبرِ نهبوندی (در گذشته به سال ۱۳۶۹) نیز الیاقوت الأحمر فیمن رأى الحجّة المنتظر را نگاشته است. [۱۳]. شیخ کلینی (ره) در کتابِ کافی، در نخستین حدیثی که در باب مذکور آورده است، گوید: [۱۴]. «عن عبد الله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعنا أنا والشیخ أبو عمرو - رحمه الله - عند أحمد بن إسحاق فغمزني أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف؛ فقلت له: يا أبا عمرو! إني أريد أن أسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد أن أسألك عنه، فإن اعتقادي ودينی أن الأرض لا تخلو من حجة إلا إذا كان قبل يوم القيامة بأربعين يوماً، فإذا كان ذلك رفعت الحجة وأغلق باب التوبة، فلم يك «ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً»، فأولئك أشرار من خلق الله - عز وجل - وهم الذين تقوم عليهم القيامة و لكني أحببت أن أزداد يقيناً [صفحة ۲۸۱] وإن إبراهيم - عليه السّلام - سأل ربه - عز وجل - أن يريه كيف يحيى الموتى «قال: أولم تؤمن قال: بلى ولكن ليطمئن قلبي» وقد أخبرني أبو علي أحمد بن إسحاق عن أبي الحسن - عليه السّلام - قال: سألته وقلت: من أعمل أو عمّن أخذ و قول من أقبل؟ فقال له: العمري ثقتي، فما أدى إليك عني فعني يؤدى و ما قال لك عني فعني يقول، فاسمع له و أطع فإنه الثقة المأمون. و أخبرني أبو علي أنه سأل أبا محمد - عليه السّلام - عن مثل ذلك، فقال له: العمري و ابنته ثقتان، فما أديا إليك عني يؤديان و ما قال لك فعني يقولان، فاسمع لهما و أطعهما فإنهما الثقتان المأمونان، فهذا قول إمامين قد مضيا فيك. قال: فخر أبو عمرو ساجداً و بكى ثم قال: سل حاجتك. فقلت: أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد - عليه السّلام -؟ فقال: إي والله و رقبته مثل ذا - و أوماً بيده. فقلت له: فبقيت و احدة. فقال لي: هات. قلت: فالإسم؟ قال: محرّم عليكم أن تنأوا عن ذلك، و لا أقول هذا من عندي، فليس لي أن أحلل و لا أحرّم، و لكن عنه - عليه السّلام -، فإن الأمر عند السلطان أن أبا محمد مضى و لم يخلف ولداً و قسّم ميراثه و أخذته من لا حق له فيه و هو ذا عياله يجولون، ليس أحد يجسر أن يتعرّف إليهم أو ينيلهم شيئاً، و إذا وقع الباسم وقع [صفحة ۲۸۲] الطلب، فاتقوا الله و أمسكوا عن ذلك». (يعنى: از عبدالله بن جعفر حمیری [۱۵] منقول است که گفت: من و شیخ أبو عمرو [۱۶] - که خدایش رحمت کند - را نزد أحمد بن إسحاق [۱۷] ملاقات افتاد، أحمد بن إسحاق به من إشارة نمود که از او درباره جانشین [= جانشینِ امام یازدهم - علیهما السّلام -] بپرسم. به او گفتم: ای أبو عمرو! می خواهم چیزی از تو بپرسم و البته در آنچه می خواهم از تو بپرسم شکی ندارم؛ چه باور و دین من آن است که زمین از حجت تهی نمی ماند مگر آنکه تنها چهل روز به رستاخیز مانده باشد، و چون آن زمان برسد، حجت برداشته شود و در توبه بسته

گردد «پس آنکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در عین ایمان نیکنی نیندوخته، ایمان آوردنش سودی» نبخشد [س ۶ ی ۱۵۸]؛ اینان گروهی از آفریدگان بدکار خدای - عز و جل - اند و رستاخیز بر این جماعت بر پا می شود. [۱۸] لیک دوست دارم یقینم افزون شود و ابراهیم - علیه السلام - نیز از پروردگارش - عز و جل - درخواست تا به او نشان دهد چگونه مردگان را زنده می کند «خداوند» گفت: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم بیارم» [س ۲ ی ۲۶۰]. و ابوعلی أحمد بن إسحاق مرا خبر داد و گفت که از ابوالحسن [یعنی: امام هادی] - علیه السلام - پرسیده و گفته: [در امور دینی] با که بده بستان کنم یا [۱۹] از که بیاموزم و سخن که را بپذیریم؟ به او فرمود: عمری مورد اعتماد من است؛ آنچه از جانب من به تو برساند، براستی از جانب من می رساند، و آنچه از جانب من به تو بگوید، براستی از جانب من می گوید؛ سخنش را بشنو و اطاعت کن، که مورد اعتماد و اطمینان است. و هم ابوعلی مرا خبر داد که از ابومحمد [یعنی: امام حسن عسکری] - علیه السلام - نیز مانند همین سؤال را پرسیده و آن حضرت به ابوعلی گفته است: عمری و پسرش [۲۰] مورد اعتمادند؛ [صفحه ۲۸۳] آنچه از جانب من به تو رسانند، براستی از جانب من می رسانند، و آنچه به تو بگویند، براستی از جانب من می گویند. سخنشان را بشنو و ایشان را اطاعت کن، که هر دو مورد اعتماد و اطمینان اند. این سخن دو امام در گذشته درباره توست. حمیری گفت: ابوعمر و به سجده افتاد [۲۱] و گریست. سپس گفت: خواسته ات را بپرس. گفتم: تو جانشین ابومحمد [یعنی: جانشین امام عسکری] - علیه السلام - را دیده ای؟ گفت: آری به خدا و گردن او چنین بود - و بادستش اشاره کرد. [۲۲]. گفتم: اکنون یک پرسش مانده. گفت: پرس. گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که در این باره سؤال کنید و این را از پیش خود نمی گویم - که مرا ترسید حلال کنم و حرام کنم -، بلکه این نظر خود آن حضرت - علیه السلام - است؛ چه سلطان [۲۳] چنین می پندارد که ابومحمد [یعنی: امام عسکری - علیه السلام] - در گذشته و فرزندی بر جای نهاده و میراث او را تقسیم کرده است و کسی که حقی در آن نداشته آن را برگرفته [۲۴] و اینک خانواده اش آواره اند؛ کسی نیست که جرأت داشته باشد خود را به ایشان بشناساند یا چیزی به آنها برساند؛ و چون نام در میان آید، جستجو نیز آغاز می شود [و در پی یافتن و آزاردن امام برخوانند آمد]؛ پس از خدا پروا کنید و از این کار دست بدارید. شیخ کلینی - که خدایش رحمت کند - گفته است: شیخی از اصحاب ما که نامش از یادم رفته برایم روایت کرد که ابوعمر و مثل این را از أحمد بن إسحاق پرسید و او همینگونه پاسخ داد. [۲۵]. علامه مجلسی در مرآة العقول در ذیل این حدیث گفته است: «حدیث نخست صحیح است و سند بعدی آن (یعنی آن که در آخر حدیث یاد شده) مُرسل است» [۲۶]. [صفحه ۲۸۹] پاورقی [۱] الکافی ۱: ۳۲۹. [۲] کمال الدین و تمام النعمه: ۴۳۴. [۳] الغیبه: ۱۵۲. [۴] بحار الأنوار ۱۳: ۱۰۴ و ۱۴۳ طبع امین الضرب؛ و: ۱: ۵۲ - ۷۷، طبع حروفی ایران. [۵] نجم الثاقب ۱۵۲/ ط. ۱۳۴۶ ه. [۶] العبقری الحسان ۲: ۵۷. [۷] منتخب الأثر ۱۲/ ۴۱۲. [۸] صاحب الذریعه آن را در کتابش (۳: ۳۲۶) یاد کرده است «و متن آن نیز به سال ۱۴۱۱ ه. ق. در شهر مقدس قم از سوی «مؤسسه المعارف الإسلامیه» تحقیق و نشر شده». [۹] الذریعه ۳: ۱۶۰. [۱۰] الذریعه ۳: ۶. [۱۱] این رساله در آخر مجلد سیزدهم بحار الأنوار طبع گردیده و در الذریعه ۵: ۱۵۹ یاد شده است. [۱۲] الذریعه ۳: ۱۳۳. [۱۳] الذریعه ۲۵: ۲۷۲. «می افزایم: از دیگر کسانی که اخبار مربوط به رؤیت سیرورمان، حضرت حجه بن الحسن - روحی و ارواح العالمین له الفداء - را ضبط کرده اند، شیخ مفید - قدس الله روحه العزیز - است که یکی از ابواب الإرشادش را «باب ذکر من رأى الإمام الثانی عشر علیه السلام و طرف من دلائله و بیناته» قرار داده (تحقیق مؤسسه آل البیت - علیهم السلام -، ۲: ۳۵۴ - ۳۵۲). [۱۴] «این حدیث به نقل از کافی، در تبصره الولی (تحقیق مؤسسه معارف اسلامی، صص ۵۴ - ۵۲) و إعلام الوری (تحقیق غفاری، صص ۳۹۶ و ۳۹۷) و حلیه الأبرار (ط. قم، المطبعة العلمیه، ۱۳۵۶ ه. ش.، ۲: ۶۸۷ و ۶۸۸) آمده است». [۱۵] «عبدالله بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامع حمیری قمی، از بزرگان امامیه قم است که به سال دویست و نود و اند به کوفه آمده، و اهل کوفه از او حدیث شنیده اند. کتابهای بسیاری تألیف کرده بوده و «ثقه» است. از مؤلفات اوست: کتاب الغیبه و الحیره. نگر: تبصره الولی، صص ۲۹ و ۳۰، هامش، و: الموسوعه الرجالیة المیسره، ۱: ۵۰۰ و ۴۹۹، و: معالم العلماء، صص ۷۳؛ و: رجال النجاشی، ص



۲۱۹ و ۲۲۰. [۱۶] «أبو عمرو عثمان بن سعيد عمري زيات - كه «سيمان» هم خوانده می شده است - ثقه و بس جليل القدر است - چنان كه جلالت قدرش از همين روايت چهل حديث نيز هويدا می گردد. او نخستين نائب خاص امام دوازدهم - عجل الله تعالى فرجه - بوده. نگر: الموسوعة الرجالية الميسرة، ۱: ۵۵۹؛ و: تبصرة الولي، ص ۵۳، هامش؛ و: خورشيد مغرب، ص ۴۵. [۱۷] «أبو علي أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالك بن أحوص أشعري قمي، بس گرانقدر است و ثقه و از عالمان صاحب تأليف. او را از خواص امام عسکری - عليه السلام شمرده اند و گفته اند به شرف زيارت صاحب الزمان - عليه السلام - نائل گردیده است. نگر: معالم العلماء، ص ۱۴؛ و: الموسوعة الرجالية الميسرة، ۱: ۴۸؛ و: تبصرة الولي، ص ۲۹، هامش؛ و: رجال النجاشي، ص ۹۱. [۱۸] «علامة مجلسي - قُدَسَ سِتْرُهُ - فرموده: يعنى پس از مرگ ايشان با دمیده شدن در صور، قيامت بر پا می شود. نگر: مرآة العقول، ۶: ۴. [۱۹] «علامة مجلسي - قُدَسَ سِتْرُهُ - ترديد را از راوی می داند. نگر: همانجا. [۲۰] «يعنى محمد بن عثمان - كه دومين نفر از نائبان چهارگانه است. نگر: مرآة العقول، ۷: ۴. [۲۱] «قاعدتا: سجده شکر. نيز نگر: مرآة العقول، ۷: ۴. [۲۲] «این عبارت و عمل عمري را به گونه های مختلف فهمیده و شرح کرده اند. علامه محمدباقر مجلسي - أعلى الله مقامه - ذیل حدیثی دیگر، از میان چند وجه، ظاهراً این معنا را پسندیده كه يعنى: او میان دو دستش را فاصله داد و در هر دست دو انگشت إبهام و سبابه را گشود تا - چنان كه میان عرب و عجم معمول است - به درستی و استواری گردن آن حضرت اشاره کند. نگر: مرآة العقول، ۲: ۴ و ۳. وجوه مختلف در مرآة العقول (۲: ۴ و ۳) و ترجمه های کمال الدین و کافی و... دیده شود. [۲۳] «مُراد، خلیفه عباسی، معتمد (محمد بن متوکل)، است كه در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سال دویست و پنجاه و شش خلیفه شد. نگر: مرآة العقول، ۷: ۴. نيز نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۴۷۶؛ و: الخرائج و الجرائح ط. مؤسسه الإمام المهدي (عليه السلام) ۱۱۰۳: ۳. [۲۴] «مُراد، جعفر کذاب است (نگر: مرآة العقول، ۷: ۴). همچنین نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۷۶؛ و: پهلوان، ۱۷۲: ۲ و ۱۷۳ و ۲۲۶ - ۲۲۴. [۲۵] «این ترجمه بنا بر آن است كه عبارت کافی ی مطبوع و به تبع آن الأربعون حدیثی آقای نجفی را درست بدانیم؛ يعنى: قال الكليني رحمه الله: وَحَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا - ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ - أَنَّ أَبَاعِمْرٍ سَأَلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مِثْلِ هَذَا، فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا. ولی این عبارت درست به نظر نمی رسد، و گویا عبارت متن مطبوع تبصرة الولي صحیح است كه بجای «سأل عن»، «سأل عنه» دارد. در این صورت پرسشگر أحمد بن إسحاق است و پاسخ دهنده أبو عمرو؛ و همين درست باید باشد. [۲۶] مرآة العقول ۵: ۴.

### شمائل حضرت قائم

«عن جابر الجعفي قال: سمعت أبا جعفر - عليه السلام - يقول: سأل عمر بن الخطاب أمير المؤمنين - عليه السلام - فقال: أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ فقال - عليه السلام -: أما اسمه فإن حبيبي عهد إلي أن لا أحدث به حتى يبعثه الله. فقال: أخبرني عن صفته؟ قال - عليه السلام -: هو شابٌ مَرْبُوعٌ، حَسَنُ الْوَجْهِ، حَسَنُ الشَّعْرِ، يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكَبَيْهِ، وَيَغْلُو نُورٌ وَجْهَهُ سِوَادَ شَعْرِ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ، بِأَبِي إِبْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ». [۱]. (يعنى: از جابر جعفي [۲] منقول است كه گفت: از أبو جعفر [يعنى: امام باقر] [صفحه ۲۹۰] - عليه السلام - شنيدم كه فرمود: عمر بن خطاب از أمير مؤمنان - عليه السلام - پرسيد و گفت: مرا در باب مهدي آگهي ده كه نام او چيست؟ أمير مؤمنان - عليه السلام - فرمود: أما نامش؛ حبيبي «يعنى: رسول خدا - صلى الله عليه و آله -» به من سفارش فرمود كه نام او را بر زبان نرانم تا آنگاه كه خداوند او را برانگيزد. گفت: مرا از صفت او خبر ده؟ أمير مؤمنان - عليه السلام - فرمود: او جوانی است ميانه بالا، نيكوروی، نيكوموی، موی سرش بر شانه ها ريخته، و فروغ رويش بر سياهی موی محاسن و سر فائق آمده؛ پدرم به فدای فرزند بهترين كنيزان!) [صفحه ۲۹۳] پاورقی [۱] الإرشاد: ۳۳۲؛ «طبع مؤسسه آل البيت عليهم السلام - با تفاوت جزئی -: ۳۸۲: ۲؛ و نگر: الغيبة ی طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۴۷۰؛ و: إعلام الوری، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ص ۴۳۴ (با تفاوت اندك)؛

و: كشف الغمّة، تحقيق السيّد هاشم الرّسولى، ط. مكتبة بنى هاشمى، ۲: ۴۶۴؛ و: روضة الواعظين، ط. مجيدى و فرجى، ۲: ۲۳؛ و: الخرائج و الجرائح راوندى، ط. مؤسسه الإمام المهدي (عليه السلام)، ۳: ۱۱۵۲. نیز سنج: بهلوان: ۲: ۵۵۲ و ۵۵۳. [۲] «أبو عبد الله (به قولی: أبو محمد) جابر بن يزيد جعفی، از خواصّ أصحابِ إمام صادق - عليه السلام - و از ثقات بشمارست. نگر: الموسوعة الرجاليّة الميسرة ۱: ۱۶۲؛ و: مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، ط. انتشارات علامه، ۴: ۲۸۱».

## طول عمر حضرت قائم

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طُولُ الْعُمْرِ». [۱]. (یعنی: از سعید بن جبیر [۲] منقول است که گفت: شنیدم سرور عبادتگران، علی بن الحسین - علیهما السلام - می فرمود: در قائم سُنَّتِی از نوح است، که درازای زندگانی باشد). می گویم: شیعیان در نگارش‌هایشان به «یادکردِ مُعَمَّران» پرداخته اند تا مردمان (از اخبارِ مُعَمَّران آگاه باشند و) طولِ عمرِ حضرتِ قائم (عج) را بعید نینگارند. از این شمارست، صدوقِ اُمّت در کتابش، کمال الدّین و تمام النّعمه [۳]، و نیز معلّم اُمّت، شیخ مفید، در الفُصولُ العَشْرَةُ فِي الْعَبِيَّةِ [۴]، و نیز شریفِ مُرتضی عَلَمُ الهُدَى در اُمالی اش [۵]، و [صفحه ۲۹۴] نیز علامه مجلسی در بحار الأنوار... [۶]. شیخ محمد بن علی کراجکی (در گذشته به سال ۴۴۹ ه. ق.) - که از شاگردان شریف مرتضی بوده است - نیز کتابِ البرهانِ عَلَى صِحِّهِ طُولِ عُمْرِ الْإِمَامِ صَاحِبِ الزَّمَانِ «عليه الصّلاة و السّلام» را پرداخته و در کنز الفوائدش درج نموده. [۷] شیخ طوسی هم در الْعَبِيَّةِ [۸] فصلی را به بیانِ عمرِ آن حضرت - عليه السلام - اختصاص داده است که شایانِ مراجعه می باشد. همو در مسائلِ کلامیه اش چنین گفته: «در درازنای زندگانی قائم - عليه السلام - استبعادی نیست؛ زیرا جُزوی کسانی از پیشینیان - مانند شُعَيبِ پیامبر و لقمانِ علیهما السلام - سه هزار سال زیسته اند، و همچنین این امری ممکن است و خدای تعالی را قدرتِ آن هست». [۹]. فیلسوفِ زبردست، کمال الدّین میثم بن علی بن میثمِ بخرانی (در گذشته به سال ۶۶۹ ه. ق.)، گفته است: «و اُمّیا درباره طولِ عمرِ آن حضرت، نهایتِ واکنشی که خصم می تواند نشان دهد آن است که این طولِ عمر را بعید بشمارد؛ که آن هم، از چند روی، مردود است: نخست آن که هر که در اخبار و سرگذشت‌های مُعَمَّران بنگرد درمی یابد که میزانِ عمرِ آن حضرت و بیش از آن هم عادی است. چه، درباره لقمان که پرورنده کَرکَسِ ها بود [۱۰]، نقل شده که هفت هزار سال بزیست، و روایت کرده اند که عمرو بن حممه الدوسی چهارصد سال بزیست، و دیگر مُعَمَّران نیز از همین دست هستند. دوم آن که خدای تعالی درباره نوح - عليه السلام - خبر می دهد و می فرماید: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا». [۱۱]. سوم آن که ما و خصم دربابِ زنده بودنِ خضر و ایاس - علیهما السلام - از انبیاء، و سامری و دجال از اَشقیاء، همداستانیم و چون این دربابِ این دو طرفِ متقابل روا [صفحه ۲۹۵] باشد، چرا در بابِ گروهِ میانین - یعنی طبقه اولیاء - روا نباشد؟! [۱۲]. علامه بزرگ، محمدحسین آل کاشف الغطاء، گفته است: «... کسانی که بقاءِ آن حضرت را در طولِ این مدّتِ متجاوز از هزار سال بعید می شمارند، گویا از ماجرای عمرِ حضرتِ نوح «عليه السلام» غفلت یا تغافل می کنند که به نصّ قرآن پنجاه سال کمتر از هزار «یعنی: نهصد و پنجاه سال» میانِ قومِ خویش درنگ فرمود [۱۳] و کمترینِ سِنَّتِی که از برای او گفته شده هزار و ششصد سال است و بیش از آن هم، تا سه هزار سال، گفته اند. [۱۴]. حدیثِ شناسانِ اهلِ سنّت، جُز درباره حضرتِ نوح هم، روایت کرده اند که افرادی بیش از این زیسته اند. نَوَوِی که از مُحَدِّثانِ بزرگ ایشان است، در تهذیب الأسماء چنین گفته است: دربابِ حیات و ثبوتِ خضر اختلاف کرده اند؛ بیشترینِ عالمان گفته اند که او زنده است و در میانِ ماست؛ صوفیان و اهلِ صلاح و معرفت بر این معنا همداستان اند و حکایاتشان درباره دیدار و ملاقاتِ او و استفاده از وی و پرسش و پاسخ با او و حضورش در جایگاه‌های شریف و موطن‌های نیکو، بیشتر از آن است که به شمار درآید و مشهورتر از آنکه یادکردش به گفتار بیاید. شیخ ابوعمرو بن صلاح در فتاویاش گفته است: عالمان و صالحان معتقدند که او زنده است و عامّه نیز با ایشان همسخن هستند و تنها بعضِ مُحَدِّثان با انکارِ وی تکرّوی کرده [۱۵] (پایان)

سخن). به خاطر می آید که وی در جای دیگر، و زَمَخْشَری در ربیع الأبرار، گفته اند که مسلمانان بر زنده بودن چهار تن از پیامبران همداستان اند؛ دو تن از ایشان، یعنی ادریس و عیسی، در آسمان اند، و دو تن، یعنی ایلیاس و خضر، در زمین اند، و ولادت خضر در زمان ابراهیم، پدر پیامبران [۱۶]، بوده است [۱۷]. [صفحه ۲۹۶] مَعْمَرانی که از عمر طبیعی در گذشته و تا صدها سال زیسته اند، بسیارند. سید مرتضی در اُمالی اش [۱۸] گروهی از ایشان را یاد کرده و کسان دیگر هم، مانند صدوق در اِکمال الدین [۱۹]، شماری را بیش از آنچه شریف مرتضی یاد کرده است، خاطر نشان کرده اند. در این روزگاران هم، چه بسیار کسان را دیده ایم که عمرشان به صد و بیست سال و قریب به آن یا بیش از آن رسیده است. از اینها گذشته، در دیده تحقیق، حق آن است که هر کس بتواند زندگانی را در یک روز حفظ کند، هزاران سال هم می تواند آن را حفظ کند. تنها این نکته می ماند که این عمل عادت شکنی است، ولی آیا عادت شکنی و خروج از قوانین طبیعی در مورد انبیاء و اولیاء، چیزی شگفت یا امری نادر است؟! در این باره به مُجَلَّداتِ پیشینِ الْمُفْتَطَف [۲۰] مراجعه فرمائید و در آن گفتارهای فراوان و براهین آشکار عقلی اکابر فلاسفه غرب را در اثبات امکان جاودانگی انسان در دنیا ببینید. یکی از دانشمندان بزرگ اروپا گفته است: اگر شمشیر ابن مُلْجَم در میان نبود، علی بن ابی طالب از کسانی می بود که جاودانه در دنیا می زیستند؛ زیرا جمیع صفات کمال و اعتدال را یکجا در خود داشت؛ و ما را در این مقام تحقیق و کاوشی فراخ دامنه است که مجال بیانش نیست. [۲۱]. علامه شیخ محمّد رضا مُظَفَّر (ره) در این باره گفته است: «طولانی تر شدن زندگانی از عمر طبیعی - یا آنچه پنداشته می شود که عمر طبیعی است -، در نظر دانش پزشکی، نه مردود است و نه مُحال. پزشکی فقط هنوز نتوانسته به چیزی دست یابد که با آن بتواند زندگانی آدمی را از آنچه معمولاً هست درازتر کند. باری، اگرچه پزشکی توانائی چنین کاری را ندارد، خدای متعال بر هر کاری تواناست و در عمل هم طولانی ساختن عمر حضرت نوح و بقای حضرت عیسی - علیهما السلام - تحقق یافته و قرآن کریم نیز از این دو امر خبر داده است... لیک اگر کسی که شک [صفحه ۲۹۷] دارد، در آنچه قرآن هم از آن خبر داده باشد شک کند، دیگر فاتحه اسلام خوانده است! [۲۲] شگفت آن است که مسلمانی درباره امکان این امر می پرسید که مدعی ایمان به قرآن مجید است.» [۲۳]. از عامّه هم حافظ أبو عبد الله محمّد بن یوسف گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸ ه. ق.) در کتاب خود، البیان فی أخبار صاحب الزمان علیه السلام، گفته است: «بقای آن حضرت ناممکن نیست، چرا که عیسی و ایلیاس و خضر هم از اولیای خدای متعال، و دجال گجسته و ابلیس ملعون هم از اعدای خدای متعال، بقا یافته اند. بقای اینان از طریق کتاب و سنت ثابت شده و «حتی مُنکرانِ بقای مهدی - علیه السلام - نیز» درباره آن همداستان اند، آنگاه امکان بقاء مهدی «علیه السلام» را منکر شده اند! اینک من بقای هر یک از ایشان را تبیین می کنم تا از این پس خردمندان به انکار امکان بقاء مهدی - علیه السلام - گوش فرادهند...» [۲۴]. [صفحه ۳۰۳] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه: ۳۲۲ ح ۴ و ۵؛ «پهلوان: ۱: ۵۹۱، و کمره ای: ۱: ۴۳۹». [۲] «أبو محمد سید بن جبیر (۹۵ - ۴۵ ه. ق.)، عالم بزرگ و فقیه و مفسر قرآن کریم و از تابعان بود که از امام سجاد - علیه السلام - روایت کرده است. حجاج بن یوسف ثقفی - که از قضا خود نیز در همان سال به درک واصل شد و به قول ابن عماد: «فیها أراح الله العباد و البلاد بموت الحجاج بن یوسف بن ابی عقیل الثقفی الطائفی فی لیلۀ مبارکۀ علی الأُمَّة» - سید را به شهادت رسانید. قبر او در «واسط» است. نگر: الموسوع الرّجالیه المیسره، ۱: ۳۸۶؛ و: شدّرات الذّهَب، دارالکتب العلمیه، ۱: ۱۱۰ - ۱۰۸». [۳] کمال الدین و تمام النعمه: ۵۷۵ - ۵۳۶. [۴] الفصول العشره ۲۷/ - ۲۲. [۵] اُمالی السید المرتضی ۱: ۱۹۵ - ۱۶۵. [۶] بحار الأنوار ۱۳: ۷۷ - ۵۹ طبع اُمین الضرب؛ و: ۵۱: ۲۹۳ - ۲۲۵ طبع حروفی ایران. [۷] کنز الفوائد ۲: ۱۱۴. [۸] الغیبه: ۲۵۸. [۹] الرّسائل العشر ۹۹/ [۱۰] «مراد لقمان بن عاد است که بنا بر پاره ای گزارشهای کهن به اندازه عمر هفت کرس که یکی پس از دیگری پرورش داد، بزیست، و واپسین کرس او از این هفت کرس، «لید» نام داشت. (نگر: کتاب الغیبه، الطوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۷۹؛ و: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۵۵۹؛ و: لسان العرب، ذیل «لبد»؛ و...).

است. (نگر: اللوامع الإلهية، ط. ۲، صص ۴۹۰ - ۴۴۸). [۱۱] سوره عنكبوت: ۱۴ «؛ یعنی: پس در میان آنان هزارسال منهای پنجاه سال (= نهصد و پنجاه سال) به سر بُرد». [۱۲] قواعد المرام فی علم الکلام / ۱۹۱. [۱۳] «إشاراتٍ مرحوم کاشف الغطاء به آیت ۱۴ از سوره عنكبوت است: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...». [۱۴] «طابع أصل الشَّيْعَةَ، آفای علاء آل جعفر، به این مصادر و منابع توجه داده است: تفسیر الکشاف زَمَخْشَرِي ۳: ۲۰۰ (ط. دارالمعرفه ی بیروت)؛ و: تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر ۳: ۴۱۸ (ط. دارالمعرفه ی بیروت)؛ و: زادالمسیر ابن جوزی ۶: ۲۶۱ (نشرالمکتب الإسلامی / بیروت)». [۱۵] «طابع أصل الشَّيْعَةَ إرجاع داده است به: تهذیب الأسماء و اللغات، ۱: ۱۷۶ (ط. دارالکتب العلمیه ی بیروت)». [۱۶] «می دانیم که شماری از پیامبرانِ الهی از زاد و رود حضرتِ ابراهیم - علیه السَّلام - اند. از ابوالنضر محمد بن سائب کلبی کوفی (در گذشته به ۱۴۶ ه. ق.) منقول است که غیر از ادریس و نوح و لوط و هود و صالح، دیگر پیامبرانِ مذکور در قرآن، - سَیْلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -، همه از زاد و رود ابراهیم اند و گویا در این سخن از آن روی آدم را استثناء نکرده که او پدرِ جمیع بشریت محسوب می شود و خود بخود مُستثناست (نگر: شذرات الذهب، ابن العماد، ط. دارالکتب العلمیه، ص ۲۱۸)». [۱۷] «طابع پیشگفته إرجاع داده به: تهذیب الأسماء و اللغات ۱: ۱۷۷ (ط. پیشگفته)؛ و: ربیع الأبرار زَمَخْشَرِي ۱: ۳۹۷ (ط. وزارت أوقافِ عراق / بغداد)». [۱۸] «طابع پیشگفته إرجاع داده است به: أمالی المُرْتَضَى ۱: ۲۷۲ - ۲۳۲ (ط. دار إحياء الكتب العربية / بیروت)». [۱۹] «چنان که پیشتر هم بیامد در این که نام کتابِ صدوق - قُدْسِ سِرِّهِ -، کمال الدین است یا اِکمال الدین، اختلاف است. به هر روی بهره موردِ اِشاراتِ مرحوم کاشف الغطاء را نگر در: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، صص ۶۴۳ - ۵۲۳؛ و: پهلوان ۲: ۵۳۷ - ۳۰۷؛ و: کمره ای ۲: ۳۵۲ - ۲۰۲». [۲۰] «المُفْتَطَفُ ماهنامه ای علمی و تاریخی و ادبی به زبانِ عربی بود که به اهتمامِ صِیْرُوف (دکتر یعقوب ابن نقولا، ۱۹۲۷ - ۱۸۵۲ م.) و همکاریِ فارسِ نمر (۱۹۵۱ - ۱۸۵۶ م.) و شاهین مکاریوس (۱۹۱۰ - ۱۸۵۳ م.) در ۱۸۷۶ م. در بیروت تأسیس شد. در ۱۸۸۶ م. آن را به مصر انتقال دادند؛ تا ۱۹۵۲ م. در مصر منتشر شد و در این سال تعطیل گردید. (نگر: دائرةالمعارفِ فارسی)». [۲۱] أصل الشَّيْعَةَ و أصولها «ط. قاهره» ۱۳۸/ (و: تحقیقِ علاء آل جعفر، صص ۲۲۷ - ۲۲۵. چون این طبعِ أصل الشَّيْعَةَ مُحَقَّق بود، گفتاورِدِ منقول در متن را بر اساسِ آن اصلاح و تکمیل کردیم». [۲۲] «مُرَاد این است که مسلمان، بَطَّع، در صحت و راستی قرآن تردید ندارد، و اگر تردید داشته باشد باید - از راه دلیل و بُرهان - به بازآموزیِ أصولِ عقائد بپردازد، زیرا ایمانِ استوار با تردید در بنیادهای عقیدتی جمع شدنی نیست». [۲۳] عقائد الإمامیه ۷۹/، [۲۴] البیان فی أخبار صاحب الزَّمان «علیه السَّلام» ۱۴۸/.

## ظهور

### علامات ظهور حضرت قائم

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمُرَانَ قَالَ: قَالَ الصِّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام -: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا - عَلَيْهِ السَّلَام - مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنُّصِيرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ تَطْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ كُلُّهَا وَ يَظْهَرُ اللَّهُ - تَعَالَى - بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عَمَّرَ وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - فَيَصْلِي خَلْفَهُ. قَالَ ابْنُ حُمُرَانَ: قِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَتَى يَخْرُجُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: إِذَا تَشَبَّهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ اِكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ رَكِبَ ذَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوجَ وَ قُبِلَتِ الشَّهَادَةُ الزُّورَ وَ رُدَّتْ شَهَادَةُ الْعِيدُولِ وَ اسْتَيْخَفَ النَّاسُ بِالْذَّمِّ وَ ارْتَكَبَ الزَّنَاءَ وَ أَكَلَ الرِّبَاءَ وَ الرِّشَاءَ وَ اسْتَبِيلَاءَ [صفحه ۳۰۴] الْأَشْرَارِ عَلَى الْأَبْرَارِ وَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي مِنَ الشَّامِ وَ الْيَمَانِي مِنَ الْيَمَنِ وَ خَسْفِ الْبَلْبِيدِ وَ قَتْلِ غُلَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ لَقَبُهُ النَّفْسُ الزَّكِي، وَ جَاءَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شَيْعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ قَائِمِنَا. فَإِذَا خَرَجَ أَسْبَدَتْ ظَهْرُهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا وَ أَوَّلُ مَا يَنْطَلِقُ بِهِ هَذِهِ

الْأَيَّةُ: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [۱] ثُمَّ يَقُولُ: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَحُجَّتُهُ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ. فَلَا يَسَلِّمُ عَلَيْهِ مَسَلِّمٌ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ صَيْنَمٍ وَوَتْنٍ وَغَيْرِهِ إِلَّا فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَ وَذَلِكَ بَعْدَ عَيْبَةِ طَوِيلَةٍ» [۲]. (یعنی: از محمد بن حُمران [۳] منقول است که گفت: جعفر بن محمد الصادق - عَلَيْهِمَا السَّلَام - فرمود: قائم ما - علیه السَّلَام - با هراس یاری گردیده [۴]، و با نُصرت نیرو بخشیده شده است [۵]؛ زمین از برایش در نور دیده می آید [۶]، و گنجینه ها از برای وی آشکار می گردد، و خداوند - هر چند مشرکان خوش نداشتند - با او دین خود را بر همه دینها چیره می سازد. اقتدار او مشرق و مغرب را فرا می گیرد و همه ویرانه های زمین آباد می شود و روح الله، عیسی بن مریم - علیهما السَّلَام -، فرود می آید و پشت سر او نماز می گزارد. ابن حُمران گفته است: آن حضرت را گفتند: ای پسر رسول خدا! کی قائم شما [صفحه ۳۰۵] خروج می کند؟ فرمود: هنگامی که مردان خود را به زنان مانده سازند و زنان خود را به مردان مانده کنند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده نمایند، و مادینه صاحب عورتها بر زینها نشیند، و گواهی دروغ پذیرفته آید، و گواهی عادلان پذیرفته نگردد، و مردمان خونریزی و ارتکاب زنا و خوردن ربا و رشوت را سهل شمارند، و چیرگی آشرا بر ابرار و خروج سیفانی از شام و یمانی از یمَن و فرورفتن زمین در بیداء و کشته شدن جوانی از آل محمد - صلی الله علیه و آله - میان رُکن و مقام - که نام او محمد بن محمد و لقبش «نفس زکی» است - صورت بندد، و بانگی از آسمان آید که حق با علی و شیعیان اوست، در این هنگام، قائم ما خروج می کند. پس چون خروج کند، پشتش را به کعبه تکیه دهد، و سیصد و سیزده مرد «بروی» گرد آیند و نخستین چیزی که بر زبان راند این آیت است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [۷]. آنگاه گوید: من بقیة الله (اندوخته خداوند) و حُجَّتِ او و خَلِيفَةُ او بر شما هستم. پس هر که بر او سلام کند، گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» [۸] (یعنی: سلام بر تو ای اندوخته خداوند در زمین). پس چون یک «عقد» - که ده هزار مرد باشد - برای وی گُرد آیند، از مکه خروج کنی، و جُز خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - هر معبودی در زمین باشد، اعم از بُتهای بی جُتّه باصورت و باجُتّه بی صورت [۹] و جُز آن، آتش در آن گرفته باشد و بسوزد، و این پس از غیبتی طولانی است). [صفحه ۳۰۹] پاورقی [۱] سوره هود «۱۱» ۸۶. [۲] کشف الحق «به اهتمام سید داود میرصابری» ۱۸۲/ «و نگر: ط. قدیم اصفهان، ص ۱۶۴ و ۱۶۵. در هامش ط. میرصابری آمده: «این حدیث را [شیخ حُرّ عاملی] در إثبات الهداة ج ۷ ص ۱۴۰ ح ۶۸۶ بطور مختصر از ابن شاذان نقل کرده است.» می نویسم: قریب به این حدیث - با پاره ای تفاوتها - از امام باقر - علیه السَّلَام - روایت شده در: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۳۳۰ و ۳۳۱. [۳] «أبو جعفر محمد بن حُمران نَهْدی، راوی «ثقه» ی کوفی الأصل و باشنده جرجرایا بوده که از امام صادق - علیه السَّلَام - روایت کرده است. او را کتابی است. نگر: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرسین، ص ۳۵۹. [۴] «یعنی حضرت الله تعالی او را نصر می نماید بر این وجه که ترس و بیم از او در دلها دشمنان می اندازد» کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۱۸۳. [۵] «یعنی حضرت عزت او را تأیید می نماید به نصرت نمودن و ظفردادن بر اعداء» کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۱۸۳. [۶] «تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکر ظفر ما اثرش قطع نمایند.» کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۱۸۳. [۷] «س ۱۱، ی ۸۶؛ یعنی: اندوخته خداوند، از برای شما بهتر است، اگر مؤمن باشید.» [۸] «این نحوه سلام بر آن حضرت، شایسته تأمل و تعلّم است. نیز نگر: أصول کافی، با ترجمه شادروان مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السَّلَام، ۲: ۲۷۵؛ و: مرآة العقول ۴: ۳۶۹ و ۳۷۰. [۹] «پیشینیان درباره تفاوت «صینم» و «وتن» - که به ترتیب به «أصنام» و «أوثان» جمع بسته می شوند - سخن گفته اند. نمونه را، نگر: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، و مجمع البحرین، و دستور الإخوان، و... در اینجا مجال طرح معناها و رای های مختلف ایشان نیست. مُستند ما در گزینش معنا، لسان التّنزیل (ص ۱۰۶) بوده است.»



«عَنِ النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: خَطَبْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَحَمِدَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَآتَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ: سَيَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ! قَبْلَ أَنْ تَقْدُمُونِي - ثَلَاثًا - فَقَامَ إِلَيْهِ صَغَصِعَةٌ بِنْتُ صَوْحَانَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَتَى يَخْرُجُ الدَّجَالُ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: افْعِدْ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَعَلِمَ مَا أَرَدْتَ؛ وَاللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ عَنْهُ بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَلَكِنْ لِدَلِكْ عِلَامَاتٌ وَهَيْئَاتٌ [۱] يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا كَحَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَإِنْ شِئْتَ أَتَيْتُكَ بِهَا. قَالَ: نَعَمْ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: اخْفِظْ، فَإِنَّ عِلَامَةَ ذَلِكَ: إِذَا أَمَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةَ، وَ [صفحة ۳۱۰] أَصَاعُوا الْأَمَانَةَ، وَاسْتَحَلُّوا الْكِذْبَ، وَ أَكَلُوا الرِّبَا، وَ أَخَذُوا الرِّشَاءَ، وَ شَيَّدُوا البُنْيَانَ، وَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا، وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ، وَ شَاوَرُوا النِّسَاءَ، وَ قَطَعُوا الْأَرْحَامَ، وَ اتَّبَعُوا الْأَهْوَاءَ، وَ اسْتَخَفُّوا بِالدِّمَاءِ، وَ كَانَ الْجِلْمُ ضِعْفًا، وَ الظُّلْمُ فَحْرًا، وَ كَانَتِ الْأَمْرَاءُ فَجْرَةً، وَ الْوُزَرَاءُ ظَلَمَةً، وَ الْعُرَفَاءُ خَوْنَةً [۲]، وَ الْقُرَاءُ فَسَقَةً، وَ ظَهَرَتِ شَهَادَةُ الرُّورِ [۳]، وَ اسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ، وَ قَوْلُ الْبُهْتَانِ، وَ الْإِثْمُ وَ الطُّغْيَانُ، وَ حُلِّيَتِ الْمَصَاحِفُ، وَ زُحِرَتِ الْمَسَاجِدُ، وَ طَوَّلَتِ الْمَنَارَاتُ، وَ أُكْرِمَتِ الْأَشْرَارُ، وَ أَرْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ، وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ، وَ نَقِصَتِ الْعُهُودُ، وَ اقْتَرَبَ الْمُوعُودُ، وَ شَارَكَ النِّسَاءَ أَرْوَاجَهُنَّ فِي التَّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا، وَ عَلَتْ أَصْوَاتُ الْفُسَاقِ وَ اسْتَمِعَ مِنْهُمْ، وَ كَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرْدَاهُمْ، وَ اتَّقَى الْفَاجِرُ مَخَافَةَ شَرِّهِ، وَ صَدَّقَ الْكَاذِبُ، وَ اتَّيَمَّنَ الْخَائِنُ، وَ اتَّخَذَتِ الْقِيَانُ وَ الْمَعَارِفُ [۴]، وَ لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا، وَ رَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوحَ، وَ تَشَبَّهَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَ الرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَ شَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَشْتَشْهَدَ، وَ شَهِدَ الْآخِرُ قَضَاءَ لِذِمَامٍ بِغَيْرِ حَقِّ عَرَفِهِ، وَ تَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ، وَ آثَرُوا عَمَلَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، وَ لَبَسُوا جُلُودَ الضَّانِ عَلَى قُلُوبِ الدُّنَابِ، وَ قَلْبُهُمْ أَتْنُ مِنْ الْجَيْفِ وَ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ الْوَحَا [۵] ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ! خَيْرِ الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ الْمُقَدِّسِ، وَ لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ [۶] أَنَّهُ مِنْ سُيْكَانِهِ. فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ الدَّجَالُ؟ فَقَالَ: أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ صَائِدُ بْنُ الصَّيْدِ [۷]، فَالْتَقَى مَنْ صِدَّقَهُ، وَالسَّعِيدُ مَنْ كَذَّبَهُ، [صفحة ۳۱۱] يَخْرُجُ مِنْ بَلَدِهِ يُقَالُ لَهَا اضْيَفْهَانُ، مِنْ قَرِيهِ تُعْرَفُ بِالْيَهُودِيَّةِ، عَيْنُهُ الْيَمْنَى مَمْسُوحِيَّةٌ، وَ الْعَيْنُ الْأُخْرَى فِي جَبْهَتِهِ تُضْيِءُ كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ، فِيهَا عِلْقَةٌ كَأَنَّهَا مَمْرُوحِيَّةٌ بِالدَّمِ، بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ: «كافر»، يَقْرُؤُهُ كُلُّ كَاتِبٍ وَ أُمِّي، يَخُوضُ الْبِحَارَ وَ تَسِيرُ مَعَهُ الشَّمْسُ، بَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلٌ مِنْ دُخَانٍ، وَ خَلْفَهُ جَبَلٌ أَيْضًا يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ طَعَامٌ، يَخْرُجُ حِينَ يَخْرُجُ فِي قَحْطٍ شَدِيدٍ تَحْتَهُ حِمَارٌ أَقْمَرُ، خُطُوهُ حِمَارِهِ مِيلٌ، تُطْوِي لَهُ الْأَرْضَ مِنْهَا مَنَهَلًا، لَا يَمُرُّ بِمَاءٍ إِلَّا غَارَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ينادي بِأَعْلَى صَوْتِهِ بِسَمْعٍ مَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ مِنَ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الشَّيَاطِينِ، يَقُولُ: «إِلَى أَوْلِيَائِي، أَنَا الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَ قَدَّرَ فَهَدَى، أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى». وَ كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، إِنَّهُ أَعْوَرَ يُطْعَمُ الطَّعَامَ، وَ يَمِشِي فِي الْأَسْوَاقِ، وَ إِنَّ رَبُّكُمْ - عَزَّ وَجَلَّ - لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَ لَا يُطْعَمُ وَ لَا يَمِشِي وَ لَا يَزُولُ. تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوقًا كَبِيرًا. أَلَاوَ إِنَّ أَكْثَرَ أَتْبَاعِهِ يَوْمَئِذٍ أَوْلَادُ الرِّزْنَاءِ وَ أَصْحَابُ الطَّلَاسِيَةِ الْخَضِرِ، يَقْتُلُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِالشَّامِ عَلَى عَقْبِهِ تُعْرَفُ بِعَقْبِهِ أَفِيقٌ لِثَلَاثِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدٍ مِنْ يَصَلِّي الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - خَلْفَهُ، أَلَا- إِنَّ بَعِيدَ ذَلِكَ الطَّامَةُ الْكُبْرَى. قُلْنَا: وَ مَا ذَلِكَ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: خُرُوجُ دَابَّةٍ [مِنْ] الْأَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفَا، مَعَهَا خَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَ عَصَى مُوسَى - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -، يَضَعُ الْخَاتَمَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيَنْطَبِعُ فِيهِ: هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا، وَ يَضَعُهُ عَلَى وَجْهِ كُلِّ كَافِرٍ فَيَنْكَبِتُ: هَذَا كَافِرٌ حَقًّا، حَتَّى أَنْ الْمُؤْمِنُ [صفحة ۳۱۲] لِيَنَادِي: الْوَيْلُ لَكَ يَا كَافِرًا، وَ إِنَّ الْكَافِرَ يَنَادِي: طُوبَى لَكَ يَا مُؤْمِنًا! وَ دَدْتُ أَنِّي الْيَوْمَ كُنْتُ مِثْلَكَ فَافُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا. ثُمَّ تَرْفَعُ الدَّابَّةُ رَأْسَهَا فَيَرَاهَا مَنْ بَيْنَ الْخَافِقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ - جَلَّ جَلَالُهُ - وَ ذَلِكَ بَعِيدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرْفَعُ التَّوْبِيَّةَ، فَلَا تَوْبِيَّةَ تُقْبَلُ وَ لَا عَمَلٌ يَدْفَعُ وَ «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» [۸]. ثُمَّ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعِيدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدُ عَهْدَةٍ إِلَى حَبِيبِي، رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عَثْرَتِي. قَالَ النَّزَالُ بْنُ سَبْرَةَ: قُلْتُ لَصَغَصِعَةَ بِنْتُ صَوْحَانَ: يَا صَغَصِعَةُ! مَا عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِهَذَا؟ فَقَالَ صَغَصِعَةُ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ! إِنَّ الَّذِي يَصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَثْرَةِ، الثَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -، وَ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعِيَّةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَيَطْهَرُ الْأَرْضَ وَ يَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدًا أَحَدًا. فَأَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - عَهْدٌ إِلَيْهِ أَنْ لَا- يَخْبِرَ بِمَا يَكُونُ بَعِيدَ ذَلِكَ غَيْرَ عَثْرَتِهِ الْأَمْنَةِ - صِلَاوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ [۹]. (يعني: از نزال بن سبزه [۱۰])

منقول است که گفت: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب - عَلِيهِ السَّلَام -، برای ما سخن راند؛ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - را سپاس و ستایش و ثنا [صفحه ۳۱۳] گفت و بر محمد و خاندان وی درود فرستاد. آنگاه فرمود: ای مردمان پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من پرسید (سه بار این سخن را فرمود). صَعَصِيْعَةُ بن صَوْحَانَ [۱۱] روی به آن حضرت برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! دَجَالِ كِي خُرُوجِ مِي كُنْد؟ علی - عليه السَّلَام - او را گفت: بنشین که خداوند سخت را شنود و آنچه را خواستی بدانت؛ و به خدا قَسِمِ آنکه از او پرسیده شده [در این باب] از پُرسنده دانتر نیست، ولی این امر را نشانه‌ها و حالاتی است که چون گامهای پیاپی از پس یکدیگر آیند و اگر بخواهی تو را از آنها می آگاهانم. گفت: آری، ای امیر مؤمنان! پس آن حضرت - عَلِيهِ السَّلَام - فرمود: به یاد بسپار که نشانه اش، هنگامی است که مردمان نماز را بمیرانند، و امانت را تباہ کنند، و دروغ را حلال شمارند، و ربا بخورند، و رشوت بستانند، و ساختمان را [تَجْمِيلِ آمیز] برافرازند، و دین را به دنیا بفروشند، و سفیهان را کارگزاری دهند، و با زنان رای زَنند [۱۲]، و خویشی‌ها را بُگَسَلَنَد، و از هواها پیروی کنند، و خون ریختن را سهل شمارند، و بُردباری سستی باشد و ستم افتخار، و امیران فَاجِر باشند و وزیران ظالم، و مُباشِران [۱۳] خائن، و قاریان [۱۴] فاسق، و گواهی دروغ پیدا شود، و فُجور و بُهتانِ گوئی [۱۵] و گناه و سرکشی هویدا گردد و مُصِيْحَفَا را بیارایند، و مساجد را زینت کنند، و مناره‌ها را بلند سازند، و اشرار را گرامی دارند، و صفوف مُرَدِّجِم شود و دلها پراکنده و مخالف، و عهدها را بشکنند، و آنچه وعده داده شده نزدیک گردد، و زنان از سر آزمندی به دنیا در بازارگانی با همسرانشان هَنَباز شوند، و آوای فاسقان بلند شود و سخنشان را گوش فرا دهند، و سِرِ کَرده مردمان فرومایه ترینشان باشد، و از بیمِ شَرِّ فَاجِر از او [صفحه ۳۱۴] پرهیزند، و دروغگو را تصدیق کنند، و خائن را اَمین شمرند، و زنانِ رامشگر و سازفراهم آزند و به کار دارند، و واپسین این اُمَّتِ نخستین آن را نفرین کنند، و مادینگانِ عورتِ دار بر زینها نشینند، و زنان خود را چون مردان سازند و مردان خود را چون زنان سازند، و گواه بی آنکه از وی گواهی خواهند گواهی دهد، و دیگری برای گزاردِ ذمه ای گواهی دهد بی آنکه حقیقت را بشناسد و به انگیزه غیر دینی دانش دین بیاموزد، [۱۶] و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، و پوستِ میش را بر دلِ گرگ بیوشند، و دلهاشان از لاشه های مردار گنده تر و از صَبِر [۱۷] تلخ تر باشد. در آن هنگام زود باشید، زود باشید؛ وانگاه شتاب کنید، شتاب کنید. در آن روز بهترین سکونتگاهها بیت المقدس است و مردمان را زمانی فراز آید که هر یک بآرزو خواهند که از باشندگان آن باشند. پس اَصْبَغُ بن نُبَاثَه [۱۸] روی به امیر مؤمنان - عليه السَّلَام - برخاسته گفت: ای امیر مؤمنان! دَجَالِ کیست؟ فرمود: بدانید که دَجَالِ صائدِ پسرِ صید [۱۹] است؛ پس نِگونُ بَحْتِ کسی است که او را تصدیق کند و نِکوبَحْتِ کسی که تکذیبش نماید. از شهری بیرون آید که «اصفهان» اش خوانند. از قریه ای که به نام «یهودیه» شناخته می شود. چشم راستش زدائیده شده و چشم دیگرش در پیشانی اوست و چون اخترِ بامدادی تابان است. در آن زالویی هست آمیخته به خون. میانِ دو چشمش نوشته شده: «کافر»، و هر نویسا و نانویسا آن را می خواند. در دریاها فرو می رود و خورشید با او روان می شود. پیشاپیش او، کوهی است از دود، و پسِ پشتِ او، کوهی است سپید که مردمان آن را طَعَامِ می پندارند. در قحطی سختی خروج می کند و سوار بر درازگوشی سپید است. هر گامِ درازگوشش یک میل است. زمین، آبشخور به آبشخور، از برای او درنوردیده می شود. بر هر آبی گُذَر کند [صفحه ۳۱۵] تا روز رستخیز فرو می رود [و بر نمی آید]. با بلندترین آوایش، چنان که همه جَنیان و آدمیان و شیاطینِ میانِ خاور و باختر بشنوند، می گوید: «ای دوستانم! به سوی من بیائید. من آنم که بیافرید و سامان بخشید و اندازه نهاد و راه نمود، پروردگارِ برترِ شما منم». حال آنکه دشمنِ خدا دروغ می گوید. او یک چشمی است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؛ و پروردگارِ شما - عَزَّ وَجَلَّ - یک چشم نیست و غذا نمی خورد و راه نمی رود و نابود نمی شود. خداوند بسی از این برتر است. بدانید که در آن روز بیشترین پیروانِ او زنازادگان و صاحبانِ طیلسان های سبزند. خداوند او را، در شام، بر گردنه ای که به نام گردنه اُفَیق خوانده می شود، سه ساعت گذشته از روزِ آدینه، به دستِ کسی که مسیح بن مریم - علیهما السَّلَام - پشتِ سرش نماز می گزارد، به قتل می آورد. بدانید که پس از آن هنگامه مهین است. گفتیم: ای امیر مؤمنان! آن دیگر چیست؟

فرمود: بیرون آمدن جنبنده ای از زمین از محل صفا، که خاتم سلیمان بن داود و عصای موسی - علیهم السلام - با اوست. خاتم را بر چهره هر مؤمن می نهد و بر آن نقش می بندد: «این براستی مؤمن است»، و بر چهره هر کافر می نهد و بر آن نگاشته می شود: «این براستی کافر است»؛ تا آنجا که مؤمن آواز می دهد: وای بر تو ای کافر! و کافر آواز می دهد: خوشا به حال تو ای مؤمن! دوست داشتم که امروز مانند تو بودم و به کامیابی بزرگی دست می یافتم. آنگاه آن جنبنده سر بر می آورد و همه کسانی که میان خاور و باختر اند، به اذن خدای - عَزَّ وَجَلَّ -، او را می بینند؛ و آن پس از بر آمدن خورشید است از غروبگاهش. آنگاه دیگر در توبه بسته می شود؛ نه توبه ای پذیرفته می آید و نه عملی فراز برده می شود و «آنکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در عین ایمان نیکی نیندوخته، ایمان آوردنش سودی نبخشد». [۲۰]. [صفحه ۳۱۶] سپس آن حضرت - علیه السلام - فرمود: مرا از این که پس از آن چه می شود پرسید که حَبیبیم، رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، به من سفارش فرمود تا آن را جز به عترتم خَبر ندهم. نَزَّال بن سَبْرَه گفته است: به صَعَصِیَّه بن صَوَّحان گفتم: ای صَعَصِیَّه! مُرَادِ امیر مؤمنان - علیه السلام - از این چه بود؟ صَعَصِیَّه گفت: ای پسر سَبْرَه! آنکس که عیسی بن مریم - عَلَیْهَا السَّلَام - پشت سر او نماز می گزارد، همانا دوازدهمین [امام] از عترت است و نهمین [نسل] از فرزندان حَسَنِ بن علی - علیهما السَّلَام. او خورشیدی است که از غروبگاهش بر می آید؛ نزد رُکن و مقام پدیدار می گردد؛ زمین را پاک می کند؛ ترازوی داد می نهد؛ و هیچکس بر کسی ستم روا نمی دارد. امیر مؤمنان - علیه السلام - ما را آگهی داد که حَبیبیم، رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، به او سفارش فرمود که جز عترتش، ائمه - صَلَوَاتُ اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -، کسی را از آنچه پس از آن خواهد شد، خَبر ندهد. [صفحه ۳۲۱] پاورقی [۱] «در مختصر البصائر شیخ حسن بن سلیمان حَلِی (ره) به جای «علامات و هیئات»، «علامات و امارات و هنات» آمده است (تحقیق مشتاق المظفر، ص ۱۲۷)؛ فتأمل». [۲] المُرَاد بِالْعُرْفَاءِ هُنَا جَمْعُ عَرِيفٍ وَهُوَ الْعَالَمُ بِاللَّسَى ءِ وَاللَّهْدَى يَعْرِفُ أَصْحَابَهُ وَالْقِيمَ بِأَمْرِ الْقَوْمِ وَالتَّقِيبَ. [۳] در بعض نسخ: «شهادات الزور». [۴] جمع «قنیه»؛ الاماء المغنیات. [۵] «الوحا الوحا» یعنی: السَّرْعَةُ السَّرْعَةُ، البدار البدار. [۶] در بعض نسخ: «یود احدى». [۷] در بعض نسخ: «سائد بن الصید»؛ در سَنَنِ تِرْمِذِی: «ابن صیاد». [۸] «س ۶ ی ۱۵۸؛ بخشی از آیه است». [۹] کمال الدین و تمام النعمه ۵۲۸/ - ۵۲۵ «و نگر: پهلوان، ۲: ۳۱۶ - ۳۱۱؛ و: کمره ای، ۲: ۲۰۸ - ۲۰۵؛ و: الخرائج و الجرائح، ط. مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، ۳: ۱۱۳۴ - ۱۱۳۳؛ مختصر البصائر حسن بن سلیمان حَلِی، تحقیق مشتاق المظفر، ص ۱۳۰ - ۱۲۰؛ و: بحار الأنوار، ط. مؤسسه الوفاء (۱۱۰ جلدی)، ۵۲: ۱۹۵ - ۱۹۲؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۱۲: ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی) ۳: ۲۵ - ۲۲». [۱۰] «نزال بن سَبْرَه» ی هلالی عامری کوفی از کبار تابعان، و به قولی از صحابه است. نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ و: أضبط المقال، ص ۱۸۵». [۱۱] «أبوطلحه صَعَصِیَّه بن صَوَّحان عبدی، از خواص و کبار اصحاب امیر مؤمنان علی - علیه السلام - و مردی خطیب و ثقه است که دو برادرش، زید و سیحان، در پیکار جَمَل به شهادت رسیدند و خود او در روزگار فرمانروائی معاویه به رحمت خدا رفت. صَعَصِیَّه مردی فصیح و سخنور و دلیر و دین ورز و خردمند بود. کَشِی در مدح و جلالِ وی روایاتی آورده است. نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۶؛ و: الموسوعه الزجالیة المیسرة، ۱: ۴۳۵؛ و: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۸۷۵؛ و: مجمع الرجال ۳: ۲۱۴ - ۲۱۲». [۱۲] «آیا رای زدن و مشاورت با زنان، به خودی خود نکوهیده است؟... آیه الله استادی - که در باب مشورت در کتاب و سنت، تحقیقات و تأملاتی دارند - معتقدند روایاتی که از معصومان - علیهم السلام - درباره مشورت به ما رسیده، «تعبدی» نیست؛ بلکه «ارشادی» است و در واقع آن بزرگواران بر هنجارهای عقلائی در این باب تأکید فرموده اند. روایاتی هم که از مشورت با زنان نهی می کند، تعبدی نیست. ای بسا زمانها و اوضاع گوناگون تفاوت داشته باشند. از امیر مؤمنان - علیه السلام - منقول است که: «إیاک و مشاوره النساء إلیا من جریت بکمال عقل». در این حدیث از مشاورت با زنانی که کمال عقل آنها دانسته نشده، نهی گردیده است. پس موارد مختلف فرق می کنند و خصوصیتی در مذکر یا مؤنث بودن نیست. بنا بر این حدیث، و نیز بنا بر هنجار عقلائی، در هر زمانی که

زنان مانند مردان از تحصیل و دانش برخوردار هستند و به محدودیتهای معرفتی متصف نمی‌باشند، دیگر چنین زنانی مصداقِ نهی از مُشاوَرَت و رایزنی نیستند. بنا بر این، آن رای زدن با زنان که نکوهیده است، رای زدن با زنانی است که از کمالِ عقل برخوردار نبوده باشند و أهواء و أغراضِ نَفْسانی را مبنای گفتار و کردار قرار دهند. نگر: بیست مجلس پیرامونِ عهدنامه مالکِ اَشتر، ص ۲۲۹ و ۲۳۰. [۱۳] «مُباشِر» را در ترجمه «العریف» برگزیدم. «عریف» کسی است که نزدِ کارفرمایی کار کند و کار گزار و مُباشِرِ او باشد؛ مثلاً سرکارگر (نگر: فرهنگِ جامعِ کاربردی، پرویز اُتابکی). به تعبیر دیگر کسی است که سرپرستِ امورِ قبیله یا جماعتی باشد و امیر و فرمانروا از طریقِ وی از حالِ آن گروه آگاه شود (نگر: نزهة النُّظر، ص ۵۵۱). به پندارِ من، «مُباشِر» در مُصطَلَحِ فارسی امروز، تا حدودِ زیادی معنای «العریف» را می‌رساند؛ واللَّهُ اعْلَمُ. [۱۴] «شاید لزوم و درستی «القُرَّاء» را به «قاریان» و «قرآن خوانان» ترجمه کردن، در نگاهِ نخست، قریب به بداهت باشد؛ اَمَّا این را هم باید دانست که «قُرَّاء» معنای دیگری نیز دارد؛ اهلِ فقه و فتوا از صحابه را - بنا بر قولِ ابنِ خلدون - «قُرَّاء» می‌گفته‌اند؛ ظاهراً در حدیثِ نبوی شریفِ «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي، وَإِذَا فَسَدُوا فَسَدَتْ أُمَّتِي: الْأَمْرَاءُ وَالْقُرَّاءُ» هم به همین کاربرد باز می‌خوریم. نگر: موسوعه طبقات الفقهاء، آیه‌الله سبحانی و...، قسم ۲ از مقدمه، ص ۲۴. [۱۵] «بُهْتَان» دروغی است که شخص را متحیر و مبهوت می‌سازد. نگر: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱: ۱۵۶؛ و: قاموسِ قرآنِ قُرْشِي؛ و: مجمع البحرینِ طَرِيحِي، إعدادِ محمودِ عادل، ۱: ۲۵۶. [۱۶] «ما یَازِءُ این بهره واپسین عبارت را در متنِ عَرَبِي یکسان نخوانده و یکسان ترجمه نکرده‌اند. در کمال الدین ویراسته استاد غفّاری (ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۵۲۶) «تَفَقَّه» (به ضَمِّ حرفِ یکم) چاپ شده است. مرحوم آقا میرمحمدصادق خاتون آبادی (ره) در کشف الحق در ترجمه عبارت نوشته: «عالم شوند از برای غیر دین» (ط. سیدداود میرصابری، ص ۱۹۵)؛ که از قرائتی مُشابهِ قرائتِ استاد غفّاری حکایت می‌کنید. شاید این که مرحوم کمره ای هم در ترجمه خود نوشته: «برای دنیا فقه آموزند» (کمره ای، ۲: ۲۰۶) و آقای دوانی هم ترجمه کرده‌اند: «احکام دین را برای غیر دین بیاموزند» (مهدی موعود [علیه السلام]، ص ۹۶۴)، از چنین خوانشی نشأت گرفته باشد. در متنِ کمال الدینِ مَشْکُول و مُعَرَّبِ دارالحدیث، «تَفَقَّه» آمده، و ترجمه کرده‌اند: «بی آنکه... تفقه در دین داشته باشد» (نگر: پهلوان، ۲: ۳۱۳). ترجمه ما، موافق با قرائت و نظرِ اُستادنا العَلَماءُ و شیخنا فی الإِجازة، آیه‌الله سیدمحمدرضا حُسینی جلالی - اَدَامَ اللهُ إِجْلَالَه -، است. ایشان «تَفَقَّه لِلدِّین» را نقطه مقابلِ «تَفَقَّه لَغَیْرِ الدِّین» و به عبارتِ دیگر «تَفَقَّه لِلدِّینَا» قَلَم می‌دهند و عبارت را اینگونه می‌خوانند. واللَّه اعْلَم و علمه اَتَم و أَحْکَم. [۱۷] «صَبِر» - که (در زبانِ عربی کمتر و در فارسی بیشتر) به سکونِ بَاء هم تلفظ می‌شود - افشره گیاهی است که خاصیتِ داروئی دارد ولی بغایت تلخ است. در عربی و فارسی آنچه را در اوجِ تلخی و ناگواری باشد، به «صَبِر» مَثَل زنند. نگر: نزهة النُّظر، البدری، ص ۴۶۹؛ و: نفثة المصدور، تصحیح یزدگردی، ص ۴۷۶ و ۴۷۷. [۱۸] «أَبوالقاسم أَصْبَغ بن نُباته ی تمیمی سلمی حنظلی مُجاشِعی، مردی ناسک و عابد از خواصّ یارانِ امیرمؤمنان - علیه السلام - است. وی از «شُرطَةُ الخَمِیس» به شمار می‌رود که گروهی خاص از یارانِ امیرمؤمنان - علیه السلام - بوده‌اند و تشکیلاتِ ویژه داشته و وظائفِ مهمی را بر عهده می‌گرفته‌اند. تشکیلاتِ «شُرطَةُ الخَمِیس» در مدّتِ حکومتِ اِمَامِ مَجْتَبی - علیه السلام - نیز برقرار بوده است. عضویت در «شُرطَةُ الخَمِیس» افتخاری بزرگ و از منظرِ رجال شناسی مدح و تعظیمی مُعْتَبَیه است. أَصْبَغ بن نُباته از نامدارانِ «شُرطَةُ الخَمِیس» قلمداد شده. درباره أَصْبَغ بن نُباته، نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۸؛ و: الموسوعه الرّجالیة المیسرة، ۱: ۱۳۴. درباره «شُرطَةُ الخَمِیس» نگر: سماء المقال، ط. قزوینی، ۲۴۷ - ۲۴۵:۲؛ و: دایرة المعارفِ تشیع، ۹: ۵۶۰ و ۵۶۱؛ و: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایة، ص ۸۲. [۱۹] «درباره ضبط این سخن در هامشِ طبع ۱۱۰ جلدی بحار (۱۹۳:۵۲ و ۱۹۴) اظهار نظر شده است». [۲۰] «همچنین نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۲۵۸؛ و: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: الحسینی الامینی، ۳: ۱۲۹ و ۱۳۰ - که در فهم عبارتِ قرآنی بس سودمند و روشنگر است».

«قال رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيَوَطُّونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ» [۱]. (یعنی: رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: مردمانی از مشرق بیرون آیند/[قیام کنند] که زمینه حکومت مهدی را فراهم سازند). علامه گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸) پس از نقل این حدیث گفته است: «این حدیثی است «حَسَن» و «صَحِيح» که راویانش ثقه و در نقل مورد اعتماد هستند» [۲]. [صفحه ۳۲۵] پاورقی [۱] البیان فی أخبار صاحب الزمان «علیه السلام» گنجی شافعی ۹۹/ و منتخب الأثر ۳۰۴ به نقل از صحیح ابن ماجه ۲: ۲۷۰؛ و نیز کنز العمال ح ۳۸۶۵۷ و مجمع الزوائد ۷: ۳۱۸. [۲] البیان فی أخبار صاحب الزمان «علیه السلام» ۱۰۰/ «این مضمون در روایات شیعه هم هست؛ چنان که در الغیبه ی نعمانی از امیرمؤمنان - علیه السلام - نقل شده است که: شروع کار مهدی از طرف مشرق است. باری، مراد از این مشرق، مشرق کشورهای اسلامی در مقیاس قرنهای اولیه اسلام است که سرزمین خراسان و بخشهای شرقی را - ظاهراً - تا نواحی مرکزی ایران کنونی در بر می گرفته است. نگر: خورشید مغرب، ص ۳۲۰».

### قم پیش از ظهور حضرت قائم

«عَنِ الصِّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنَّهُ ذَكَرَ كُوفَةَ [۱] وَقَالَ: سَتَخْلُو كُوفَةُ [۲] مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَأْرِزُ [۳] عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ [۴] الْحَيَّةُ فِي جُبْحِهَا، ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلَدِّهَا يُقَالُ لَهَا: قُمْ، وَتَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَالْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْجِبَالِ، وَذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا، فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمْ وَأَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّهِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّهٌ، فَيَفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَيَتِمُّ حُجَّهٌ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَلْغُ إِلَيْهِ الدِّينُ وَالْعِلْمُ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ وَيَسِيرُ (يَصِيرُ ظ.). سَبَبًا لِنَقْمَةِ اللَّهِ وَلَسِيحِطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ إِنْكَارِهِمْ حُجَّهً» [۵]. [صفحه ۳۲۶] (یعنی: از امام صادق - علیه السلام - منقول است که کوفه را یاد کرد و فرمود: زودا که کوفه از مؤمنان تهی شود و همانسان که مار در سوراخ خود می خزد و چنبره می زند، دانش از کوفه دامن بکشد و برود؛ آنگاه دانش در شهری پدیدار آید که آن را «قم» خوانند، و معدن دانش و فضل گردد تا آنجا که هیچ کس نماند که در زمینه دین زبون داشته شده باشد، حتی پردگیان خرگاه نشین. این حال نزدیک به ظهور قائم ما است و خداوند قم و اهل آن را قائم مقام حجت قرار می دهد و اگر آن نباشد زمین باشندگان خود را به کام اندر می کشد و در زمین حجتی نمی ماند. پس دانش از قم به دیگر بلاد مشرق و مغرب سرازیر می گردد، و حجت خداوند بر خلق تمام می شود تا جائی که آخیدی بر زمین نمی ماند که دین و دانش به او نرسیده باشد. آنگاه قائم ظهور می کند و مایه انتقام خداوند و خشم او بر بندگان می شود، زیرا خداوند تنها پس از این که بندگان حجتی را انکار کنند، از ایشان انتقام می گیرد). [صفحه ۳۲۹] پاورقی [۱] «هم در متن عربی چهل حدیث و هم در طبع یکجلدی منتخب الأثر، «کوفه» - بدون «ال» - آمده است. این ضبط، علی الظاهر ناشی از سهو و إهمال کاتب است و باید در أصل «الکوفه» بوده باشد. [۲] «هم در متن عربی چهل حدیث و هم در طبع یکجلدی منتخب الأثر، «کوفه» - بدون «ال» - آمده است. این ضبط، علی الظاهر ناشی از سهو و إهمال کاتب است و باید در أصل «الکوفه» بوده باشد. [۳] «هم در طبع یکجلدی منتخب الأثر و هم در متن عربی چهل حدیث «یأزر» - به تقدّم زاء بر راء - آمده است؛ ولی علی الظاهر راء باید بر زاء مقدّم باشد. فعلهای برشکافته از مصدر «أرز» و «أروز»، در زبان سنت، آشنا و دارای کاربرد هستند. تفصیل را نگر: الفائق فی غریب الحدیث زَمَخْشَرِي، ۱: ۳۳؛ و غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱: ۵۲؛ و مجمع البحرین، إعداد: محمود عادل، ۱: ۶۳؛ و: ۶۴؛ و: نُزْهَةُ النَّظَرِ الْبَدْرِي، ص ۲۷ و ۲۸؛ و مفردات نهج البلاغه ی قُرْشِي، ۱: ۳۸. همین ماده و تشبیه، باز هم در أحادیث بحث غیبت به چشم می خورد؛ نگر: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق، ص ۳۴۹؛ و: پهلوان ۲: ۲۶؛ و: کمره ای ۲: ۱۸؛ و: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۶۲ و ۱۶۳. [۴] «هم در طبع یکجلدی منتخب الأثر و هم در متن عربی چهل حدیث، «تأزر» - به تقدّم زاء بر راء - آمده



است». [۵] منتخب الأثر / ۴۴۳ به نقل از بحار الأنوار و آن به نقل از تاریخ قم. «نیز نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۶۱:۳ و ۶۲. در کتاب عصر ظهور استاد علی کورانی (ترجمه عباس جلالی، صص ۲۴۶ - ۲۳۷) مباحثی درباره «قم (در آستانه ظهور)» مطرح گردیده که اگرچه خواندنی است، باید توجه داشت که سخت با تطبیق و تفسیر عصری مؤلف در آمیخته».

### حضرت قائم زمین را از قسط و عدل بر می کند

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ وَكَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: [۱]. (یعنی: از عبدالله بن عمر منقول است که گفت: از حسین بن علی - علیهما السلام - شنیدم که می گفت: اگر از دنیا جز یک روز نماند، خداوند - عز و جل - آن روز را چندان دراز کند که مردی از فرزندان من قیام نماید و زمین را همانگونه که از جور و ستم پر شده است، از دادگری و قسط پر سازد؛ و من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که چنین می فرمود.). [صفحه ۳۳۳] پاورقی [۱] کمال الدین و تمام النعمه / ۳۱۸؛ پهلوان - با تفاوت اندک - : ۵۸۴:۱، و کمره ای - با تفاوت جزئی - : ۴۳۴:۱ و ۴۳۵. مضمون روایت را احمد در مسندش (۹۹:۱) آورده (به نقل از: احادیث المهدي «علیه السلام» من مسند أحمد بن حنبل / ۶۲). از برای منابع این حدیث در کتابهای عامه، به «مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ «علیه السلام»؟» (۸۳ - ۷۰) مراجعه بفرمائید.

### حضرت قائم پیشماز حضرت عیسی بن مریم می شود

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ أَخْبَرَ الْأَيْمَةَ بِخُرُوجِ الْمَهْدِيِّ، خَاتِمِ الْأَيْمَةِ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَأَنَّ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَنْزِلُ عَلَيْهِ وَقَتَ خُرُوجِهِ وَظُهُورِهِ وَيَصَلِّي خَلْفَهُ». [۱]. (یعنی: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - منقول است که آن حضرت، امامان را از خروج مهدی، خاتم امامان، که زمین را - همانگونه که از ظلم و جور پر شده است - از قسط و عدل پر می سازد، و از این که عیسی - علیه السلام - به هنگام خروج و ظهور وی، نزد وی فرود می آید و پشت سر وی نماز می گزارد، خبر داده است.). صاحب عیون المعجزات گفته: «این خبری است که به واسطه شهرت آن، شیعیان و دانشوران غیر دانشوران و سنیان و نحواص و عوام و پیران و کودکان، همه بر آن [صفحه ۳۳۴] همداستانند». [۲]. در حاشیه الفتح المبین، نویسنده گفته است: «در روایتی آمده است که «عیسی - علیه السلام -» پس از شروع مهدی «- علیه السلام -» به نماز، فرود می آید و مهدی پس پس می آید تا عیسی - علیه السلام - پیش افتد، لیک عیسی دست خود را میان کتفهای آن حضرت می نهد و او را می گوید: پیش باش. پیش از نقل این روایت هم آورده است که: فرود آمدن او به هنگام نماز بامداد است و پشت سر مهدی «- علیه السلام -» نماز می گزارد». (الی آخره). [۳]. [صفحه ۳۳۷] پاورقی [۱] منتخب الأثر / ۳۱۷؛ و نیز رجوع کنید به: فضائل الخمسة / ۴۰۱:۳ و ۴۰۲، و: البیان فی أخبار صاحب الزمان «علیه السلام» / (۱۱۳ - ۱۰۸)، و: مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ «علیه السلام»؟ / ۱۰۰. «نیز نگر: حلیة الأبرار، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۴۷۴:۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷. [۲] منتخب الأثر / ۳۱۷؛ و نیز رجوع کنید به: فضائل الخمسة / ۴۰۱:۳ و ۴۰۲، و: البیان فی أخبار صاحب الزمان «علیه السلام» / (۱۱۳ - ۱۰۸)، و: مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ «علیه السلام»؟ / ۱۰۰. «نیز نگر: حلیة الأبرار، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۴۷۴:۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷. [۳] منتخب الأثر / ۳۱۷؛ و نیز رجوع کنید به: فضائل الخمسة / ۴۰۱:۳ و ۴۰۲، و: البیان فی أخبار صاحب الزمان «علیه السلام» / (۱۱۳ - ۱۰۸)، و: مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ «علیه السلام»؟ / ۱۰۰. «نیز نگر: حلیة الأبرار، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۴۷۴:۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷».

### رجعت مؤمنان در ظهور حضرت قائم

«رَجَعَتْ» از مُعْتَقَدَاتِ مَهْمٌ ما شیعیان و از مُسَلِّمَاتِ مَذْهَبِ مَاسْتِ که أَحَادِيثِ مُتَعَدَّدِ درباره آن داریم. از برای أَحَادِيثِ رَجَعَتْ، نمونه را، نگر: بحارالأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی)، ۵۳: ۱۴۴ - ۳۹؛ و: مختصرالبصائر، تحقیق مشتاق المظفر، ۱۷۰ - ۸۷ و ۴۹۸ - ۴۲۹ (بیش از ۱۴۰ حدیث)؛ و: موسوعه أحاديث أهل البيت عليهم السلام، هادی النجفی، ۴: ۱۳۶. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَكَرْنَا الْقَائِمَ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - وَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصِحَابِنَا يَنْتَظِرُهُ» [۱]؛ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامَ -: إِذَا قَامَ أُتِيَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ فَيَقَالُ لَهُ: يَا هَذَا! إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَإِنْ تَشَأُ [۲] أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ بِهِ وَ إِنْ تَشَأُ [۳] أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامِيَةِ رَبِّكَ فَأَقِمَّ. [۴]. (یعنی: از مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ منقول است که گفت: از قائم - علیه السلام - و از کسانی از دوستانمان [همکیشانمان] که در گذشتند و او را انتظار می بردند، یاد کردیم. حضرت أبو عبد الله [یعنی: امام صادق] - علیه السلام - به ما فرمود: هنگامی که او قیام کند، به سراغ مؤمن آیند در گورش و او را گویند: ای فلان! صاحب تو ظهور کرده است؛ پس اگر می خواهی که به او ملحق شوی، ملحق شو، و اگر می خواهی [همچنان در گور] در کرامت پروردگارت مُقِيمِ باشی، مُقِيمِ باش). [صفحه ۳۴۱] پاورقی [۱] «در الغیبه ی چاپی «تنتظره» است و همچنین در متن مطبوع چهل حدیث عربی». [۲] «در متن مطبوع چهل حدیث عربی «تشاء» بود؛ موافق بحارالأنوار (ط. دُرِیَابِ نَجْفِي) و بعضی منابع دیگر اصلاح کردیم». [۳] «در متن مطبوع چهل حدیث عربی «تشاء» بود؛ موافق بحارالأنوار (ط. دُرِیَابِ نَجْفِي) و بعضی منابع دیگر اصلاح کردیم». [۴] الغیبه شیخ ۲۷۶/۲۷۶. «نیز نگر: حق الیقین، مجلسی، ط. کانون پژوهش، ص ۳۶۳؛ و: مرآة العقول، ۳: ۲۰۳؛ و: بحارالأنوار، ط. دُرِیَابِ نَجْفِي، ۲۱: ۵۹۷، ح ۹۸؛ و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۵۳: ۹۲؛ و: الإيقاظ من الهجعة، تحقیق مشتاق المظفر، ص ۲۵۶ و ۲۵۷. و نیز نگر: نجم الثاقب، ط. مسجد جمکران، ص ۱۵۸؛ و: حلیة الأبرار، ۵: ۳۵۲ و ۳۰۱؛ و: کشف الحق، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۱۸۹».

### بیعت با حضرت قائم

«رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - يَقُولُ: إِذَا أذنَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَائِمِ فِي الْخُرُوجِ صَعَدَ الْمِئْبَرُ، فَدَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ، وَ نَاشَدَهُمْ بِاللَّهِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى حَقِّهِ، وَ أَنْ يَسِيرَ فِيهِمْ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ، فَيَبْعَثُ اللَّهُ - حَرْلَ جَلَالَهُ - جِبْرِيْلَ حَتَّى يَأْتِيَهُ، فَيَنْزِلُ عَلَى الْحَطِيمِ يَقُولُ: «إِلَى» [۱] أَى شَىءٍ تَدْعُو؟ فَيُخْبِرُهُ الْقَائِمُ (عج) فَيَقُولُ جِبْرِيْلُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَبَايِعُكَ [۲] ابْطُ يَدَكَ!، فَيَمْسُحُ يَدَهُ، وَ قَدْ وَاوَاهُ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَيَبَايِعُونَهُ، وَ يَقِيمُ بِمَكَّةَ حَتَّى يَنْتَمَّ أَصْحَابُهُ عَشْرَةَ آلَافٍ [۳] نَفْسٍ، ثُمَّ يَسِيرُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ» [۴]. [صفحه ۳۴۲] (یعنی: مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ جُعْفِي روایت کرد و گفت: از أبو عبد الله جعفر بن محمد - علیه السلام - شنیدم که می گفت: هنگامی که خدای متعال قائم را اِذْنِ بیرون شدن دهد، بر مِئْبَرِ رُودِ، و مردمان را به سوی خویش فراخواند، و به خداوند سوگندشان دهد، و ایشان را به سوی حق خود و به این که در میان آنان به سنت رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - رفتار کند و به کردار آن حضرت عمل کند، دعوت نماید. آنگاه خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ [۵] - جِبْرِيْلَ را برانگیزد تا به سراغ وی آید و بر حطیم فرود آید و بگوید: به چه چیز فرا می خوانی؟ قائم (عج) او را بیآگاهاند و آنگاه جبرئیل بگوید: من نخستین کسی هستم که با تو بیعت می کند، دست بگشا! پس دست بر دست او کشد و سبب دهد و آمد مرد نزد او آمده باشند و با او بیعت کنند، و او به مکه اقامت کند تا یارانش ده هزار تن شوند؛ آنگاه از مکه به مدینه رهسپار گردد.). [صفحه ۳۴۵] پاورقی [۱] «إِلَى» را از چاپهای مؤسسه آل البيت عليهم السلام و رسولى محلاتى از الإرشاد مفيد (ره) افزودیم». [۲] «در متن چاپی الأربعون حدیثا، «ببايعك» است». [۳] «در متن چاپی الأربعون حدیثا، «ألف» است». [۴] الإرشاد ۳۳۲/ «؛ طبع مؤسسه آل البيت عليهم السلام - با اندکی تفاوت - ۲: ۳۸۲ و ۳۸۳؛ طبع رسولى محلاتى - با اندکی تفاوت - ۲: ۵۲۳ و ۵۲۴؛ إعلام الوری، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ص ۴۳۱ (با تفاوتی چند)». [۵] «یعنی: بزرگ است شکوهمندی او».

## حضرت مهدی در نهج البلاغه

«أمیر مؤمنان علی - علیه السلام -، در خطبه ای که در آن از رخدادهای پیشآمدهای آینده یاد می‌کند، می‌فرماید: «يُعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى، وَيُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ». (یعنی: خواهش نفسانی را به راه هدایت می‌آورد، در هنگامی که هدایت را پیرو خواهش نفس ساخته‌اند، و رای را پیرو قرآن می‌سازد، در هنگامی که قرآن را به راه رای خود برده‌اند). [۱]. و از همان خطبه است: «حَيْتِي تَقَوْمَ الْحَزْبِ بِكُمْ عَلَى سِدَاقِ بَادِيَا نَوَاجِدُهَا، مَمْلُوءَةٌ أَخْلَافُهَا، حُلُومًا [صفحه ۳۴۶] رَضَاعُهَا عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا. أَلَا وَفِي غَدٍ - وَسَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عَمَالَهَا عَلَى مَسَاوِيءِ أَعْمَالِهَا، وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كِبِدِهَا، وَتُلْقِي إِلَيْهِ سَلْمًا مَقَالِيدَهَا؛ فَيَرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرَةِ، وَيَحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ». [۲]. (یعنی: تا آن که به جنگی سخت گرفتار آئید؛ که چون شیر درنده [دندان نماید؛] و چون ماده شتری ببقار به میدان آید [پستانها پر شیر؛ نوشیدنش گوارا و شیرین است، و پایان آن، تلخ چون حنظل. هان! فردا - فردائی که آبتن رخدادهائی است که نمی‌دانید - فرمانروائی که از جُز آنان [۳] باشد، کارگزارانشان را از برای کردارهای زشتشان کفر دهد. زمین از برای او پاره‌های جگرش را برون افکند [۴] و کلیدهایش را از راه آشتی به او دهد. پس او شیوه دادگرانه را به شما بنمایاند و مرده کتاب و سنت را زنده گرداند.) در هامش دستنوشتی از نهج البلاغه که به خط حسین بن حسن بن حسین مؤدب، از اعلام نزدیک به روزگار شریف رضی جامع نهج البلاغه، است، چنین نوشته شده: «الوالی هو المهدی علیه السلام» [۵] (یعنی آن فرمانروا [که در متن خطبه مذکورست] همان مهدی - علیه السلام - است). ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته: «این اشارت است به امامی که خداوند او را در آخر الزمان می‌آفریند و او همان کسی است که در اخبار و آثار وعده [ی آمدن] اش داده شده...» [۶]. «علامه شیخ محمدتقی شوشتری - طب ثراه - در بهج الصبغة این سخن ابن ابی الحدید را تصحیح کرده، می‌نویسد: ... بل که خداوند آن حضرت را در آخر الزمان ظاهر می‌فرماید، و این که آن امام، دهمین نسل از فرزندان امیر مؤمنان - علیه السلام - و دوازدهمین تن از ائمه دوازده گانه است، از ضروریات مذهب [صفحه ۳۴۷] امامیه می‌باشد؛ و چگونه نباشد؟! حال آن که نزد خاصه و عامه از امیر مؤمنان - علیه السلام - به تواتر رسیده است که - در سخنی بلند - به کمال فرمود: اللَّهُمَّ بَلَى، لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطَلُ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتِهِ. [۷]. و این جُز بر مذهب ما راست نمی‌آید و ابن ابی الحدید نیز در گزارش این سخن امیر مؤمنان - علیه السلام - بدان اعتراف کرده...» [۸]. [صفحه ۳۵۱] پاورقی [۱] «منظور از قرآن را به راه رای خود بردن، تأویل قرآن و حمل آن بر مقتضای آراء و أهواء خویشتن است... نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۶۹:۳. [۲] خطبه ۱۳۸. [۳] «در ترجمه «من غیرها» نوشتیم: «از جُز آنان»؛ زیرا - چنان که ابن میثم بحرانی هم گفته است - گویا پیش از این (احتمالاً در بخشی از خطبه که در نهج البلاغه نیامده)، امیر مؤمنان - علیه السلام - از گروهی از صاحبان فرمانروائی و امارت یاد کرده بوده و اینک خاطر نشان می‌فرماید که فرمانروای مورد نظرش از «آنان» نیست. نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۷۱: ۳ - ۱۷۰. برخی از شارحان درباره این که گروه مورد اشارت امیر مؤمنان - علیه السلام - کدام گروه بوده است، گمانه زنی کرده‌اند. علامه شیخ محمدتقی شوشتری، احتمال می‌دهد صورت کلام مسطور در نهج البلاغه، مَصِيحٌ خَفٌ باشد. باری، برای صورت پیشنهادی وی و تفسیر آن، نگر: بهج الصبغة، ۱۹۳: ۶ - ۱۹۲. [۴] «مراد از برون آمدن پاره‌های جگر زمین، خروج خزائن و گنجینه‌های آن است. نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۷۱: ۳. [۵] شرح نهج البلاغه، مصوره من نسخه مخطوطه من القرن الخامس محفوظة في مكتبة آية الله المرعشي / ۱۱۴. [۶] شرح نهج البلاغه، ۲: ۶۰۹ ط. دارالفکر، بیروت؛ و: ۹: ۴۰ ط. مصر. [۷] «در شرح نهج البلاغه، ضمن حکمت ۱۴۷ آمده است. یعنی: آری، زمین از کسی که از برای خداوند حجت به پا دارد، تهی نماند؛ خواه پدیدار و شناسا باشد و خواه بیمناک و پنهان. تا حجتها و نشانه‌های آشکار خداوند از میان نرود. (نیز نگر: الغيبة ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۳۶؛ خصوصاً از حیث مدلول هائی که نعمانی - رضوان الله علیه - به آنها توجه می

دهد؛ و: همچنین: موسوعه المصطفی و العتره (علیه و علیهم السلام)، الشاکری ۱۶: ۲۶۹ - ۲۶۱؛ و: گفتمان مه‌دویت: سخنرانیهای گفتمان سوم، ص ۵۷ و ۵۸ و صص ۸۹ - ۸۷. [۸] «نگر: بهج الصباغه، ۶: ۱۸۸».

## نیایش

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيْدَتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ يَا مِامَ أَقَمْتَهُ عَلَمًا لِعِبَادِكَ، وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ، بَعِيدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ أَفْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَ خَدَّزْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِاقْتِثَالِ أَمْرِهِ، وَ الْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ أَلَّا يَتَقَدَّمَ مُتَقَدِّمًا، وَ لَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرًا، فَهُوَ عِزِّ مَةُ اللَّائِذِينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ عَزْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرًا مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَ أَعِنُّهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَرْزَهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَ أَحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَ انصُرْهُ بِمَلَانِكِكَ، وَ امْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْمَآغَلِبِ، وَ أَقِمَّ بِهِ كِتَابِكَ وَ خُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ - صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، وَ أَحْيِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَ اجْعَلْ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ [صفحه ۳۵۲] عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَ أَبْنِ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَ أزلْ بِهِ النِّيَاقِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَ امْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَضَيْدِكَ عَوِجًا، وَ أَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَايِكَ، وَ ابْسِطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ، وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَ فِي رِضَاهُ سَاعِينَ، وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ - صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ». [صحيفه سجاديه «ع» / نيایش روز عرفه / ۴۷]

(ترجمه نیایش: خدایا! تو در هر زمان دینت را با پیشوائی نیرو بخشیده‌ای؛ پس از آن که ریسمان او را به ریسمان خود پیوستی و او را دستاویز خشنودی ات ساختی و طاعتش را واجب گردانیدی و از نافرمانی اش بر خیزد داشتی و فرمان دادی که به فرمانهایش گردن نهاده شود و چون نهی کند دست بازداشته آید و پیش رونده‌ای بر او پیشی نگیرد و دیر آینده‌ای از وی بازپس نماند، آنگاه او را نشانه سان از برای بندگانت و چونان بلندائی فروغ‌مندی در سرزمینهایت برافراشته‌ای؛ که او نگاهدار پناهندگان و پناهجای مؤمنان و دستاویز متمسکان و روشنای جهانیان است. خدایا! ولی خود [۱] را شکر نواختی که بر او روا داشته‌ای در دل انداز، و ما را نیز چنان شکرری در باب او در دل افکن، و او را از نزد خود چیرگی کارآمد ده، و از برایش گشایشی آسان فراهم آر، و به استوارترین پشتیبانی ات یاری اش فرما، و پُششش را استوار دار، و بازویش را نیروبخش، و او را تحت نظر خود بدار، و به پاسداری خود حمایتش کن، و با فرشتگانت یاری اش نما، و به سپاه پیروزمندت مددش رسان. کتابت و حدود و شرایعت و سنتهای پیامبرت را - که خدایا دروهای تو بر او و خاندانش باد! - بدو برپای دار. [صفحه ۳۵۳] آن نشانه‌های دینت را که ستمگران میرانیده اند، بدو زنده دار، و زنگار انحراف را به واسطه او از طریقت خویش بزُدای، و تنگنا و سختی را با او از راه خود دور ساز، و آنان را که از راه تو گشته اند به وسیله او از میان بردار، و آنان را که راه راست تو را کژ می‌خواهند ریشه کن فرما. او را با دوستانت نرمخوی دار، و دستش را بر دشمنانت بگشای، و رأفت و رحمت و عطف و مهربانی اش را بهره ما کن، و ما را چنان کن که شنوا و فرمانبردارش باشیم، و در خشنودی اش بکوشیم، و به یاری و پاسداری از او دست یازیم [۲]، و به تو و به پیامبرت - که خدایا دروهای تو بر او و خاندانش باد! - تقرب جوئیم). این رساله شریفه بر دست نویسنده و مصنف آن، بنده گنهکار، هادی نجفی، به روز دوشنبه دهم ذی الحجه، عید اضحای سال ۱۴۰۸ ه. ق.، در شهر اصفهان فرجام یافت. «و ترجمه آن نیز به دست کمترین خادم کتاب و سنت، جويا جهانبخش - عَفِي عَنْهُ وَ عَنْ وَالِدَيْهِ -، به روز خجسته ۱۸ ذی الحجه ۱۴۲۳ ه. ق.، عید مبارک غدیر، به فرجام رسید.» و الحمد لله أَوْلًا وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ صَيَّلَى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ لِاسِيْمَا الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ. پاورقی [۱] «برخی گفته اند: کنایه از حضرت مهدی - علیه السلام - است؛ و برخی گفته اند: وقتی «ولی» به طور مطلق به کار رود مُراد آن حضرت می باشد. تفصیل را، نگر: طبع جدید مُتَنَخَّبُ الْأَثَرِ (سه جلدی)، ۲۰۳: ۳ (هامش)». [۲] «شاید در ترجمه این عبارت اندکی از تطابق و امانت دور افتاده باشیم؛ شاید هم ترجمه ما درست تر از برخی ترجمه‌های متداول باشد. به هر روی،

شارح واژه شناس و ادب دانی چون سیدعلیخان - قُدَس سِرّه - نیز در فهم مقصود بی تردید نبوده است. نگر: ریاض السالکین، تحقیق: السیدمُحسِن الحُسینی الأَمینی، ۶: ۴۱۱.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه



بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبها: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام:- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

